



پیام شایانی

وکیل تصادفات

✦ رانندگی ✦ زمین خوردگی
✦ صدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

سحر سلاحي

Selahi Insurance Agency

✦ سلامتی ✦ مسکن ✦ اتومبیل ✦ مشاور مالی
✦ برنامه ریزی بازنشستگی ✦ بودجه کالج ✦ عمر
و هزینه فوت ✦ محل کسب و از کار افتادگی

Certified Covered California Agent

(408) 931-6434





دفتر حقوقی میهن

Iranian Legal Services

Mihan Law Group

با همکاری کارشناسان حقوقی و وکلای دادگستری در ایران

با مدیریت آقای کاشی



خانم باقری

وکیل پایه یک دادگستری
کارشناس ارشد حقوق جزاء
Ms. Bagheri
Attorney at Law



امیر کیا

وکیل پایه یک دادگستری
در ایران و امور بین المللی
Amir Kia
International Lawyer



مایکل اپستین

Michael S. Epstein
وکیل مهاجرت
Immigration Attorney



ندا نهاوندی

وکیل دادگستری در ایران
فوق لیسانس حقوق از آمریکا
Neda Nahavandi / Attorney at Law
LLM of US Legal Studies

- ◆ *Accepting Advocacy & Arbitration in Iran*
- ◆ *Immigration Services with Immigration Attorney*
- ◆ *Inheritance & Probate of Will*
- ◆ *Real Estate counseling & property in Iran*
- ◆ *Marriage & Divorce*
- ◆ *Issuing or renewal passport & Birth certificate*
- ◆ *Consulting about retirement pension in Iran*
- ◆ *Drawing up power of Attorney & contract*
- ◆ *Translation*

- ◆ انجام کلیه امور حقوقی و اداری در ایران از هر نقطه آمریکا
- ◆ انجام کلیه امور مهاجرت به آمریکا با وکلای اداره مهاجرت این دفتر
- ◆ انجام انحصار وراثت، تقسیم و دریافت ارث و امور مربوط به آن
- ◆ استرداد املاک توقیف شده و یا تصرف شده توسط اشخاص
- ◆ انجام کلیه امور مربوط به طلاق، مهریه در ایران و آمریکا
- ◆ دریافت شناسنامه و کارت ملی فوری از ایران و دریافت پاسپورت
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی و حقوق معوقه
- ◆ تهیه و تنظیم کلیه وکالتنامه ها، متون حقوقی و وصیتنامه و قراردادها
- ◆ ترجمه و تأیید کلیه متون به هر زبانی

www.mihancompany.com
info@mihancompany.com

پاسخگوی کلیه سئوالات حقوقی و قانونی شما
در ایران و امور مهاجرت آمریکا می باشیم!

ما با دو دفتر در شمال و جنوب کالیفرنیا و با تجربه کافس، دقت و پشتکار، شما را یاری می دهیم

دفتر شمال کالیفرنیا

روزهای شنبه با تعیین وقت قبلی

دفتر جنوب کالیفرنیا

(408) 444-7000 * (877) 644-2607 * (310) 967-7755

940 Saratoga Ave., Suite #260. San Jose, CA 95129

Minimally Invasive Surgical Solutions

یکی از پیشرفته ترین مراکز پزشکی در بی اریبا، با داشتن پزشکان متبحر با سال ها تجربه

دکتر رضا ملک دکتر آرش پدیدار Dr. Paul Cipriano

- ◇ درمان و ترمیم دیسک و دردهای شدید ناشی از گردن، کمر و ستون فقرات بدون جراحی
- ◇ درمان و ترمیم واریس و عوارض دیگر رگ های بدن بدون جراحی
- ◇ از بین بردن فیبرم وغدد رحم بدون جراحی
- ◇ درمان در مدت یکساعت، بدون بخیه و بیهوشی

Pain Mgmt: ◇ Epidural Steroid Injection ◇ Facet Injection ◇ Lumbar Discogram ◇ Nerve Block

Varicose Veins: ◇ Sclerotherapy ◇ Endovenous Laser Therapy ◇ Radio Frequency Ablation ◇ Surface Laser

Peripheral Arterial Disease: ◇ Atherectomy ◇ Angioplasty/Stent ◇ Deep Vein Thrombosis

GYN: ◇ Uterine Fibroid Embolization ◇ Varicose Embolization/Pelvic Congestion

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

www.endovascularsurgery.com

(408) 918-0405

105 Bascom Ave., Ste. 104, San Jose, CA



Robert A. Abedi J.D., Esq.
U.S. Immigration Attorney
abedi@lawabedi.com



علیرضا عابدی



دفاتر وکالت مهاجرت علیرضا عابدی و همکاران

وکیل متخصص مهاجرت آمریکا

چرا ویزا؟ وقتی ما می توانیم برای شما گرین کارت بگیریم!

◇ خدمات مهاجرت به آمریکا ◇ گرین کارت از طریق سرمایه گذاری ◇ گرین کارت از طریق کار

◇ گرین کارت مخصوص پژوهشگران ◇ گرین کارت مخصوص هنرمندان و ورزشکاران

◇ دفاع در دادگاه های اخراج (Deportation Defense)

◇ ما گارانتی می کنیم کارت سبز شما را اخذ نموده و در صورت عدم موفقیت هزینه وکالت شما را بر می گردانیم.

◇ برای افراد با سرمایه ۵۰۰,۰۰۰ دلار، دانش پژوهان، خانواده هایی که دارای حرفه، مشاغل و تجربیات هستند و قصد مهاجرت به ایالات متحده آمریکا را دارند.

◇ مزایای اخذ گرین کارت برای تحصیل فرزندان: پس از اخذ گرین کارت، فرزندان دانشجوی شما از تسهیلات بهتری برای ادامه تحصیلات در دانشگاه های معتبر آمریکا برخوردار خواهند شد.

Our Green Card & Consular Success Rate is 100%

www.lawabedi.com ◇ www.iran2usa.com

(415) 398-4504

Offices also in Palo Alto, Mountain View & Irvine

425 Market street, Suite 2200

San Francisco, CA 94105



زندگی در گور

پنجاه زن، مرد و کودک شبها در گور می‌خوابند در هر گور یک تا چهار نفر زندگی می‌کنند.

روزنامه شهروند نوشت: گورخواب‌ها برگشته‌اند. هر کدام به داخل یک قبر سر می‌خورند. در تاریکی یا مشغول مواد می‌شوند یا به چه فکر می‌کنند، نمی‌دانیم. سکوت گورستان سنگین و هوا سرد است. یکی‌یکی، بنزهای پاره، تکه پتوهای مندرس و تخته چوب‌های نیمه سوخته



روی گورها کشیده می‌شود. آنها مرگ را زندگی می‌کنند.

خیلی که هوا سرد می‌شود، دنبال چوب می‌گردند برای درست کردن آتش و گرم شدن در گورهایی که پایان زندگیست برای همه، اما برای اینها شده سرآغاز و سرپناه، زن، مرد و

کودک؛ کارتن‌خواب‌هایی که در قبر نشسته می‌خوابند. «دیگه اینجا چوب هم برای آتیش زدن، پیدا نمی‌شه» این را یکی از میهمان‌های ناخوانده این اتاق‌های تاریک و باریک می‌گوید. یک ماهی می‌شود که سرما کارتن‌خواب‌ها را راهی کرده تا اطراف و درون گورستان بزرگ نصیرآباد باغستان در حومه شهریار ساکن شوند. عده‌ای درون گورستان و در قبرهای از پیش آماده شده و چندین خانواده در اطراف گورستان، در منطقه بلوک‌زنی و زیر کانال در چادر زندگی می‌کنند. در درون گورستان، ۳۰۰ گور از پیش آماده وجود دارد که ۵۰ کارتن‌خواب دست کم ۲۰ گور را اشغال کرده‌اند. در هر گور یک نفر و گاهی

هم سه تا چهار نفر زندگی می‌کنند.

این گورها عموماً برای خواب مورد استفاده قرار می‌گیرند و در طول روز و زمانی که افراد برای تهیه پول مواد و غذا ضایعات جمع می‌کنند یا گدایی

موجود در بعضی از گورهایی که الان سقف ندارند، نشان می‌دهد که قبلاً مورد استفاده یک گروه دیگر بوده است. گورهای از پیش آماده شده در سمت چپ گورستان، روبه‌روی قبرهایی که در آن تدفین انجام شده و با فاصله کمی از مسیر رفت‌وآمد مردم قرار دارند. یک نفر از سر کنجکاو گوشه‌ای از پتوی کشیده‌شده روی یکی از گورها را کنار می‌زند تا ببیند درون آن چه خبر است؛ ناگهان با هجوم کارتن‌خواب‌هایی که در گور خوابند مواجه می‌شود. حسن، ناراحت از این‌که چرا خواب بعد از ظهرش را بر هم زده‌اند، سرش را از قبر بیرون می‌آورد و با اشاره دست سعی می‌کند فرد کنجکاو را دور کند. آرمان کارتن‌خواب دیگریست که همان نزدیکی در حال قدم‌زدن است و با دیدن این صحنه به سرعت به سمت گورها برمی‌گردد. می‌آید تا آن غریبه را از محل زندگی‌شان دور کند. جنگ لفظی

که بینشان پیش می‌آید، توجه تعداد بیشتری از مردمی که برای خواندن فاتحه به گورستان آمده‌اند را به این سمت جلب می‌کند. دعوی‌شان بالا می‌گیرد، چند نفر گوشی به دست مشغول عکس گرفتن می‌شوند. آرمان: «عکس بگیر آقا، عکس بگیر. مگه بدبختی هم عکس گرفتن داره؟»

بتر سفیدی که روی یکی دیگر از گورها کشیده شده، کنار زده می‌شود و مردی به سرعت خودش را بالا می‌کشد. سن و سالش به‌سختی به ۳۰ سال می‌رسد. سرما پوست روی بینی‌اش را برده و تبدیل به زخم بزرگی کرده است. سردش می‌شود، لبه‌های کلاه بافتنی مشک‌اش را روی گوشش پایین می‌کشد. به اطرافش نگاه می‌کند می‌گوید: «آمنه، خبری نیست». خم می‌شود تا به زن لاغر اندام کمک کند که پشت سرش برای بیرون آمدن از گور تلاش می‌کند.

از چند گور آن طرف‌تر صدایی می‌آید: «شهناز، شهناز» اما جوابی نمی‌گیرد. یکی از رهگذرها می‌شنود و بلند صدا می‌زند: «شهناز کیه؟ صداهش می‌کنن.» همان زنی که چند دقیقه قبل، تا شانه داخل گور بود و حالا خودش را بالا کشیده، دست‌های پینه بسته‌اش را با پشت لباس بلند قهوه‌ایش پاک می‌کند و کشدار می‌گوید: «هاااااااا؟ میام الان». عبد کنار شهناز ایستاده، داد می‌زند: «بلندتر بگو اسمشو تا همه بفهمن»، می‌ترسند نامشان را به غریبه‌ها بگویند. فاش نشدن اسم‌شان جزیی از هویتشان است. **دنباله مطلب در صفحه ۴۶**

تبلغ	صفحه ۱
اخبار-فهرست مطالب	صفحه ۲
تبلغ	صفحه ۳
گاتها با گذشت زمان (علی اکبر جعفری)	صفحه ۴
تبلغ	صفحه ۵
روان نیکوکار (بهرام فره وشي)	صفحه ۶
درآمدی بر تجدید ادبی در ایران (ایرج پارسی نژاد)	صفحه ۷
یک سینه سخن (مسعود سپند)	صفحه ۸
با (هادی خرسندی)-داستان	صفحه ۹
فلسفه رهایی بخش (احمد ایرانی)	صفحه ۱۰
اخبار	صفحه ۱۱
شیرین در خسرو شیرین نظامی (هما گرامی فره وشي)	صفحه ۱۲
اخبار	صفحه ۱۳
ورزش از نگاه من (احمد طوسی)	صفحه ۱۴
خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)	صفحه ۱۵
پاپا همینگوی در کوبا (سعید شفا)	صفحه ۱۶
نوشخند، پوزخند (عترت گودرزی)	صفحه ۱۷
سیر و سفری در گلستان ادب پارسی (پرویز نظامی)	صفحه ۱۸
مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)	صفحه ۱۹
یادداشت‌های بی تاریخ (صدرالدین الهی)	صفحه ۲۰
ترمیم، تصحیح (آرین اقبالی)-حکایت	صفحه ۲۱
از درگوشی‌ها (پیرایه)	صفحه ۲۲
پازولینی و همکاران (فرسیا اعتمادزاده)	صفحه ۲۳
گیله مرد (حسن رجب نژاد)	صفحه ۲۴
تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)	صفحه ۲۵
ستاره های بندر (محمد سعید حبشی)	صفحه ۲۶
پرچم ایران (اصغر مهاجرانی)	صفحه ۲۷
انرژی مثبت... (پریناز کدخدایان)-خرید اتوبیل... (سحر سلاحي)	صفحه ۲۸
سلام فروغ (سوسن آزادی)	صفحه ۲۹
حاجی آقا (صادق هدایت)	صفحه ۳۰
جبر، اختیار و قضا (احسن مسیح پور)	صفحه ۳۱
گیاهان تورات (بهرام گرامی)	صفحه ۳۲
درباره جشن تولد (علی هاشمی)	صفحه ۳۳
تقویم برنامه های هنری - جدول	صفحه ۳۴
نیازمندها - فال ستارگان	صفحه ۳۵
تبلغ	صفحه ۳۶
خاطرات زمان دانشجویی (عباس بناهی)	صفحه ۳۷
آیا بستن یک کردیت... (آرش زاد)-اخبار	صفحه ۳۸
قالی بافی در مناطق مختلف ایران (محمد جواد نصیری)	صفحه ۳۹
شعر	صفحه ۴۰
اخبار	صفحه ۴۱
روسی، ترکیه جدید و من (نعمیه دوستدار)	صفحه ۴۲
آشنایی با کاپروبراکتیک (فثانه هوشداران)	صفحه ۴۳
از اینجا، از آنجا (کلنار)	صفحه ۴۴
تبلغ	صفحه ۴۵
یادی از صمد بهرنگی	صفحه ۴۶
دنباله مطلب	صفحه ۴۷
دنباله مطلب	صفحه ۴۸
دنباله مطلب	صفحه ۴۹
دنباله مطلب	صفحه ۵۰
دنباله مطلب	صفحه ۵۱
دنباله مطلب	صفحه ۵۲
دنباله مطلب	صفحه ۵۳
دنباله مطلب	صفحه ۵۴
دنباله مطلب	صفحه ۵۵
دنباله مطلب	صفحه ۵۶
دنباله مطلب	صفحه ۵۷
انگلیسی	صفحه ۵۸
انگلیسی	صفحه ۵۹
تبلغ	صفحه ۶۰

در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار
برای اشتراک، نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com www.irany.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ صدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ صدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ
Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999

980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408)777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925)777-0432

425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

یاران و فرزندان و نوادگان از روی دو واژه ای که در سرودها آمده، آنها را « ستوت یسنیه - Staota Yesnya » یا ستوده گرامی داشتنی» می خواندند و رفته رفته به نام ساده و زیبای «گاتها» یا «سرودهای والا» یاد می کردند. کهنترین گفته ای که در آن نام «گاتها» را می خوانیم، دو بیتتی است از سراینده گمنامی که آن را خوشبختانه در آغاز دیوان می یابیم و آن «یانیم منو، یانیم وچو، یانیم شیوتنم...» است. این گوینده بی نشان و شیرین زبان، اندیشه و گفتار و کردار زرتشت را آرمانی می داند و از جاویدانان پیشرو می خواهد که این پیام پاک را گسترش دهند و آنگاه آن را با نام «گاتها» نماز می گزارد. همین دویبیتی بیتا و بیمانند، جایگاه گاتها را در میان مردم آگاه روشن می سازد که چگونه آن راهنمای زندگانی آنان گردیده بود.

خوراک خرد

این زمان خود زرتشت و سه پشت از یاران زن و مرد آن وخشور بود و در فروردین یشت، آن نام نامه جاوید پیشبرندگان و گسترندگان دین بهی، همه آنان با سرنام «پئوروتکتش-Pouru-tkaesha» و بنانزدشت-Naba-nazdishta» به معنی «پیشکیشان و نزدیکترینان (فرزندان و نوادگان)»، هر کدام با نام یاد و گرامی داشته شده اند. یکی از آنان سینا فرزند اهوم ستوت است که سرپرست آموزشگاهی بود که زرتشت بنیاد آن را گذاشته و جاماسب سپرده بود. ناگفته نماند که جاماسب که با سر نام «دانا» در گاتها یاد شده، شاگرد برجسته، سپس داماد و پس از آن جانشین زرتشت گشت. سینا «یک صد شاگرد که روی زمین می آموزانند» را پرورش داده بود و این خود گویای آن است که جنبش جهانگیر پیام زرتشت نیک به راه افتاده بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰۵

و پروردگار را بشناسد، آفرینش را دریابد، خود و خانواده و انجمن را به پیش ببرد و جهان را آباد سازد. سرودهای زرتشت هم ستایش یکتا خدا «مزدا» یا «ابردانش» می باشند و هم راهنمایی جهانی برای همه تا هر کس راه نیک و پیشرونده را برای اکنون و آینده خود راه، چه در این جهان و چه آنچه که از آن پس می باشد، آزادانه برگزیند. این سرودهای خوشنوا، مردم را به سوی خود شناسی و جهان شناسی و خداشناسی رهنمون می باشند.

خود آن پاکمرد پیام خود را «مانتر Mantra-» یا «برانگیزنده اندیشه، هوش» می خواند. آن «مزیشت سرتوش Mazishta Seroasha-» یا مهین راه شنیدن و سنجیدن و دریافتن است. آن پیامی است که ما همه آن را شنیده و پذیرفته می توانیم به دیگران برسانیم و با هماهنگی، به کار زندگانی ببندیم. با همه این گفته ها، زرتشت نامی بر دیوان هفده سرود خود نهاده است و واژه «گاتها» در سرودها یاد نشده است.

گفته هایی به زبان اوستا و به گویش «گاتها» به نامهای هفت هات، ینگه هاتام، هادخت (یسنا ۵۷)، و فرورتی (یسنا ۱۱ بند ۷ تا یسنا ۱۳ بند ۸)، داریم که از یاران آن پاکمرد می باشند. در آنها نیز این نام یاد نشده است. آنها نیز این پیام را «مانتر» و «سرتوش» گفته اند و آن را چون راه راست و نخستین بنیادهای زندگانی خوانده اند. هر کس که آن را می آموخت و به کار می برد، سپس دیگران را نیز می آموزانید و بدین راه، پیام پاک را در میان مردم پخش می کرد. پس اگر زرتشت و یاران بر این دیوان جهان راهنما نامی ننهادند، چه کسی نهاد؟ از اوستای پسین که به گویشی دیگر از گویش گاتهای است، بر می آید که

گاتها با گذشت زمان

دکتر علی اکبر جعفری



و داشته، آنان را از راه راست و بیراهه کج آگاه سازد. او این سرودها را بر پنج وزن نهاده که هفت سرود در یک وزن، چهار سرود در وزنی دیگر، چهار سرود دیگر نیز در وزنی تازه، یک سرود در وزنی ویژه و واپسین سرود هم در وزنی از خود. آهنگهای این پنج وزن را هم خود او ساخته و بدین راه، کار را برای همه آسان کرده تا همه این دیوان را با نوا بخوانند و به دیگران بشنوند. راز زنده و آنهم به گویش خود زرتشت ماندن این سرودها در همین است. امروز آن خود زرتشت است که با زبان شیرین و گویای خود به ما پیام خود را می رساند و نه کسی دیگر که آن را کم یا بیش یا دیگرگون کرده بازگو کند.

سرودهای زرتشت بیمانند می باشند. کسی پیامی را در چنین ساختی نشینده بود. این پیام پاک آموزشی است نو و راهنمایی است روشن. آن دارای نخستین بنیادهای زندگانی است، بنیادهایی که هر کس می تواند از این راه راست و روشن، آفریدگار

سرودهای اندیشه انگیز

زرتشت پیام پاک و پویای خود را در هفده سرود گذاشته و در گذشته است. این بسته پیوسته از آغاز «اشم وهو» و «یتا اهو» تا پایان «آیری ما ایشیو» تنها ۲۴۱ بند دارد که آن را می توان هم به آسانی از بر کرد و به یاد سپرد و هم در این زمان در یک کتابچه ۴۰ رویه به چاپ رساند و او از این راه، اندیشه خواننده را برانگیخته، آن را روشن گردانیده و همچنان روشنتر می گرداند. ما از آن پاکمرد جز این هفده سرود هیچ گفت و گفتاری دیگر نداریم و اگر بسنجیم، هیچ نیازی هم بیش از این نداریم زیرا این پیام راهنمایی درست و روشن و بسنده برای هر زمان و هر جای است و با دانش و بینش نیک و پیشرفته روز جور می آید.

ما نمیدانیم که زرتشت چه نامی بر دیوان سرودهای خود نهاد. او می گوید که پیام خود را به سرود درآورده تا آن برای همیشه بماند و مردم را به اندیشیدن

حمید رئیسیه

مشاور در امور خرید و فروش املاک و وام

Hamid Reiesieh

Real Estate Broker & Finance Advisor

سرویس دوستانه،
سریع، مطمئن و حرفه ای

Cell: (408)234-5793

Office: (408)298-2591



DRE#01326116 • NMLS# 344666

- ◆ Selling or Buying Residential and Commercial Properties
- ◆ Residential and Commercial Mortgages, FHA, HARP & Conventional
- ◆ Complimentary home evaluation
- ◆ No Cost Short Sales
- ◆ 1031 Exchange Transaction (Tax Deferred)

Your Trusted Advisor in
Real Estate & Mortgage



hamidr63@yahoo.com ◆ www.hamidreisi.com



51 E. Campbell Ave., Suite 110, Campbell, CA 95008

Advantage in Learning LLC

تدریس خصوصی و گروهی
دروس ریاضی و فیزیک

تحت مدیریت ایمان لاله پرور - برای تمام سنین

فارغ التحصیل دانشگاه (UCLA) در رشته فوق لیسانس مهندسی الکترونیک
عضو هیئت علمی کالج «وست ولی»



Iman Lalehparvar
MS Electrical Engineering
UCLA Graduate

◆ Professional Tutor, one on one & group all ages
(1st-12th grade & College) ◆ Specializing in SAT Math
Prep, Study skills & all subjects of Math & Physics

Faculty member at West Valley College, Dep. of Engineering

(408)605-9493 www.advantageinlearning.com

مشکل کردیت دارید؟

ما به شما کمک می‌کنیم

BAD CREDIT? WE CAN HELP YOU

(415) 814-5666

به همراه مشاوره و آنالیز رایگان



مانی حاتمی

آرش زاد

حل مشکلات کردیتی از قبیل

Late Payment . Judgment . Charge off . Tax Lien
Collection . Bankruptcy . Inquiries . Foreclosure
Repossession . Chexsystem



تخصصی ترین مرکز
CREDIT REPAIR

بر اثر کردارهای بد توست که من چنین زشت و بد و ناپسند هستم.
سپس روان بسوی پل می گذرد.
هنگامی که نیکوئی ها و بدی ها یکسان باشند و در ترازو برابر افتند، روان بسوی همیستان می گراید و در آنجا تنها سرما و گرما وی را آزار می دهند.

(۱) اشود گاٹا از سرودهای زرتشت است و شامل یسنا، ۴۳، ۴۴، ۴۵ و ۴۶ می گردد. در اینجا مراد هات نخستین است. نگاه کنید به گاٹاها گزارش روانشاد پورداود

(۲) حسن بصری گفت ترازوی قیامت آنرا دوکفه باشد. یک کفه حسنات و یک کفه سینات و آنچه بسنجند به آن، صحائف اعمال باشد. چنانکه در اخبار آمد... ابوعلی الجبائی گفت ترازوی قیامت را کفه ها باشد یکی را کفه حسنات گویند و یکی را کفه سینات و کفه حسنات از کفه سینات بعلاصتی منفصل باشد که خدای تعالی نهدا باشد که مردم ببینند بدانند.

(تفسیر ابوالفتح رازی جلد ۵-۶، ص ۱۲۰)

(۳) سگ دشمن سرسخت اهریمن و دیوان و نگهبان پل چینوت است و برای آنکه دیوان به روان آسیب نرسانند بهرراه دختر فرا می رسد.

(۴) این دختر در «هادخت نسک» بصورت اوستائی نائیریک nairika و به پهلوی بصورت ناریک narik آمده بمعنی بانوی شریف، و در متون دیگر پهلوی kanecak=کنیزک بمعنی دوشیزه آمده است

(۵) حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که روح مومن با جسدهش در قبر داخل می شود، شخص زیبا و خوش صورتی را ملاقات می کند. روح مومن از او سوال خواهد کرد: خودت را معرفی نما، در جواب می گوید من کردار نیک تو هستم که امروز مونس تو خواهم بود و روح کافر خواهد دید شخصی را که نهایت بدمنظر است، با هول و ناراحتی سوال می کند کیستی؟ جواب می دهد من عمل ناپسند توام، آنگاه باو شکنجه می رساند (اصول کافی)

(۶) کام نمویی زام kam namoi zam = بکدام زمین روی آورم، بکجا روم... نگاه کنید به اشود گاٹا یسنا، هات ۴۶ در سرودهای گاٹاها، گزارش روانشاد پورداود

و نیک کردار، من کردارهای نیک تو، گفتارهای نیک تو و اندیشه های نیک تو هستم، من دین تو هستم. (۵)
-پس کجاست آن کس که تو را دوست می داشت؟
-آن کس تو هستی. من محبوب بودم، تو محبوب ترم ساختی. زیبا بودم، تو زیباترم ساختی. دلپسند بودم، تو دلپسندترم گرداندی. بلند پایه بودم، بلند پایه ترم کردی.

سپس دختر وی را بسوی پل چینوت رهبری می کند

روان گناهکار

اما اگر روان گناهکار باشد، در سه شب نخستین پس از مرگ بر دور سر پیکر بی جان خود می چرخد و گاٹای «کام نمویی زام» (۶) می خواند. در این سه شب به اندازه همه رنج های زندگی رنج می برد. در پایان شب سوم در بامداد خویشتن را در میان برف و گند و بوهای ناخوش می بیند و از سوی شمال، بادی بدبوی بر وی می وزد. سپس به رود شیون و مویه می رسد و در میان امواج اشکی که بر در گذشتگان ریخته است گرفتار می شود و به سختی از آنجا می گذرد تا به جایگاه انبار کردار و گفتار و اندیشه می رسد. در آنجا ایزد مهر و ایزد سروش و ایزد رشن نیکی ها و بدی های او را می سنجدند و چون بدی های او در زندگی بر خوبی ها می چربد، روانه راه دوزخ می گردد. آنجا در میان بوهای ناخوش دین او به پیکر پیرزالی گنده و زشت روی و بدکاره و آلوده با زانوان به جلو خمیده و کوژپشت و بدبوی در برابرش پدیدار می شود.

روان گناهکار از وی می پرسد:

-تو کیستی که از تو زشت تر و ناپاک تر و بدبوی تر ندیده ام!
-من کردارهای بد، گفتارهای بد و اندیشه های بد تو هستم. بد بودم، بدترم کردی. زشت بودم، زشت ترم ساختی.



روان نیکوکار

نقل از کتاب «جهان فروری»

اثر زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

نیک انجام داده است در آنجا انبار گشته است. ایزد میترا Mithra که پروردگار عهد و پیمان و مهر و دوستی است با ایزد سروش Shraosa پروردگار فرمانبرداری و ایزد رشنو Rashnu پروردگار دادگری در آنجا به داوری نشسته اند و با ترازوی زرین گفتار و کردار و اندیشه های وی را می سنجدند. اگر گفتار و کردار و اندیشه نیک وی سنگین تر بر آید براه بهشت می رود. (۲) در این هنگام دین daena (وجدان) او به پیکر دختر بسیار زیبایی پانزده ساله ای، درخشنده و نیرومند و خوشرو و راست بالا و خوش اندام با بازوان سپید و سینه های برجسته، از میان نسیمی خوشبوی همراه با سگان (۳) خود نمودار می شود. (۴)

روان از وی می پرسد:
-تو کیستی ای دختر زیبا که از تو زیباتر ندیده ام!

-ای جوانمرد نیک اندیش و نیک گفتار

روان نیکوکار پس از درگذشت، سه شب بر بالین پیکر بی جان می گردد و «اشتوت گاٹا» (۱) می سراید و خواستار آموزش می شود. روان در این سه شب به اندازه همه زندگی جهانی شادی و رامش می یابد.

پس از سپری شدن شب سوم، روان به هنگام سپیده دم خود را در میان گیاهان و بوهای خوش می یابد و نسیمی خوش بوی که از سوی جنوب می وزد او را نوازش می دهد. در برابر خود رودی می بیند، این رود مویه و شیون بر درگذشتگان است. او به آسانی از رود می گذرد زیرا نیکوکاران می دانند که بر درگذشتگان نباید زاری کرد. انسان هرچه در زندگی بر درگذشتگان بیشتر اشک ریخته باشد، رودی پرآب تر که گذر از آن آسان نخواهد بود، در گذرگاه روان بسوی پل چینوت پدیدار خواهد شد.

روان سپس به جایگاه انبار کرفه و کارهای نیک می رسد. وی در زندگانی هرچه کار

دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی
- ♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032



فرا رسیدن سال نو میلادی را به کلیه هموطنان مسیحی تبریک گفته و امیدوار هستیم که سال نو برای تمامی مردم جهان، سال صلح و امنیت باشد.
اقلیا پرویزاد و همکاران

ابراهیم بیک بود که در زمان اتوبیوگرافیک خود از نظام سیاسی مستبد و فاسد، اقتصاد پریشان، بی سواد و معتقدات خرافی مردم، روحانیت ریاکار و ادبیات سرشار از تکلف و تملق انتقاد می کرد. (۷)

مهاجران ایرانی که تعداد فعالانش بسیار نبود، می کوشیدند با برخورداری از امکانات خارج با نشر روزنامه هایی در نقد حکومت استبدادی ایران روشنگری کنند. روزنامه اختر در استانبول با همکاری نویسندگانی مانند میرزا حبیب اصفهانی (مرگ ۱۳۱۱)، و میرزا یوسف خان مستشار الدوله (مرگ ۱۳۱۳) و روزنامه قانون با نویسندگی میرزا ملکم خان در لندن (از ۱۸۹۰)، از جمله چنین نشریات انتقادی سیاسی بود. سیدجمال الدین، که پیوندی نزدیک با محافل مصری داشت، با همراهی و همکاری شاگرد خود محمد عبده هفته نامه عروه الوثقی را به عربی در پاریس (۱۳۰۱/۱۸۸۴) و ضیاء الخافقین را در لندن (۱۳۰۹/۱۸۹۲)، منتشر می کرد. میرزا مهدی خان تبریزی (زعیم الدوله) به نشر روزنامه حکمت و علی محمدخان کاشانی با روزنامه ثریا در قاهره (۱۳۱۶/۱۸۹۸) و میرزا علی محمدخان به انتشار روزنامه پرورش می پرداخت. (۸) **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

ناصرالدین شاه در برابر اندیشه های ترقی خواهان و اصلاح طلبان بر مهاجرت سیاسی افزود و کانون فعالیت سیاسی مخالفان به خارج از کشور (قفقاز، عثمانی، هند، مصر، فرانسه و انگلستان) منتقل شد. این مهاجران سیاسی هم از بایان سابق بودند (مانند میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی) که بعدها به نظریات اجتماعی مترقی رسیدند و هم از جماعت طرفداران اتحاد اسلامی که مبلغ آن سید جمال الدین اسد آبادی بود. همچنین گروهی از آزادیخواهان مشروطه طلب که در تاثیر میرزا ملکم خان خواستار «سلطنت محدود» و حکومت قانون و مجلس انتخابی بودند. مقوله تجدد در ادبیات ایران را بدون یاد از سعی و سهم مهاجران ایرانی نمی توان گزارش کرد. گذشته از این فعالان سیاسی کسانی در میان مهاجران نیز بودند که بر اثر آشنایی با مدنیت و علوم جدید خواستار نشر آن در ایران بودند. نماینده اینان میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی (۱۲۵۰-۱۳۳۹) است که کتاب احمد یا سفینه طالبی او در بیان مفاهیم علمی به زبان ساده بسیار مهم است. همچنین یکی از نویسندگان ایران دوستی که از عقب ماندگی وطن خود در رنج بودند میرزا زین العابدین مراغه ای (۱۲۵۵-۱۳۲۸) نویسنده سیاحت نامه

در آمدی بر تجدد ادبی در ایران

دکتر ایرج پارسی نژاد



متن سخنرانی در دانشگاه استنفورد

(سه شنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۶)

مدرسه دارالفنون که علاوه بر آشنا کردن دانشجویان ایرانی با علوم جدید باعث ترجمه و تالیف کتاب ها و رساله هایی شد که دانش علمی و تحلیلی را در جامعه فقیر فکری و فرهنگی ایران پی ریزی کرد.

گذشته از تأمین درس گفتارها برای مدرسه دارالفنون ترجمه از زبان های اروپایی به زبان فارسی در عصر قاجار یکی از عوامل انتقال تجدد مغرب زمین به ایران بود که از زمان عباس میرزا طی سالهای فرمانفرمایی اش در آذربایجان با تاسیس اداره ای آغاز شد که قصد آن ترجمه مقررات نظامی لازم برای اصلاح نظام سپاه به اسلوب اروپایی و تجهیز ارتش بود. (۹)

در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه نیز، به علت علاقه شخص پادشاه به مظاهر علمی اروپایی، وزارت انطباعات به سرپرستی اعتماد السلطنه برای ترجمه و طبع و نشر کتاب تاسیس شد (۱۳۰۰ ق). بخش مهم آثار به جا مانده در زمینه ترجمه در دوره قاجار رمان های تاریخی و عاشقانه است. گذشته از اینکه مضمون این رمان ها مورد علاقه و درخواست شخص عباس میرزا، محمدشاه و ناصرالدین شاه برای ارضای کنجکاوی شان در آگاهی از نهادها و مناسبات اجتماعی جامعه اروپایی بود، خوانندگان نیز از این رمان ها تعبیر دلخواه خود را داشتند.

در بررسی عوامل تجدد شکست های نظامی ایران از روسیه را هم نباید از یاد برد که موجب آگاهی فتحعلی شاه و عباس میرزای ولیعهد از عقب ماندگی ایران در پیشرفت های صنعتی کشورهای اروپایی شد. در این زمان بود که برنامه اصلاحات اقتصادی و سیاسی معروف به «تنظیمات» در زمان پادشاهی سلطان عبدالحمید و وزیری مدحت پاشا در عثمانی و دهه اول عصر امپراتور میجی و وزیری ایتو در ژاپن موجبات برون رفت این کشورهای آسیایی را از فقر اقتصادی و جهالت فرهنگی فراهم آورده بود و خبر آنها از راه روزنامه های ترقی خواه فارسی و ترکی و عربی به ایران می رسید. (۱۰)

به این ترتیب زمینه تحولی عمیق در افکار روشنفکران ایرانی فراهم شد. سختگیری

تجدد ادبی در ایران حاصلی از اصل تجدد خواهی (مدرنیته) اروپایی است که با خرد انتقادی و فردیت انسانی، دو عنصر اصلی تجدد، همراه بوده است. به این معنی هنگامی که آراء عقلی جایگزین سنت احکام نقلی می شود، تفکر انتقادی پدید می آید و تمایل به تجدد ظاهر می شود. (۱۱) خرد انتقادی روشنگران ایرانی حاصل آشنایی ایشان با فرهنگ تجدد خواهی مغرب زمین است که در عصر رنسانس قوام گرفت و در دوران روشنگری به اوج خود رسید. تاثیر عقاید فلسفی دکارت و قوانین فیزیکی نیوتون و عقاید عصر روشنایی یا روشنگری (Enlightenment)، روش علمی آگوست کنت و اصول طبیعی داروین را در بررسی عوامل تحول فکری روشنگران ایرانی به سوی تجدد یاد باید کرد. (۱۲)

روشن اندیشان ایرانی چون نمی توانستند پاسخ پرسش های خود را در الهیات و علم کلام و جهان بینی دینی بیابند، ناچار افکار فیلسوفان اروپایی را جذب کردند. از جمله ایشان میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵) بود که در مکتوبات کمال الدوله افکار مادی خود را مطرح کرد و میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴) در آثار فلسفی خود، تکوین و تشریح، حکمت نظری و هشت بهشت در تاثیر فیلسوفان تجربی (Empiricist) به طرح مباحث فلسفی خود براساس اصول عقلی و تجربی پرداخت. میرزا ملکم خان (۱۲۴۹-۱۳۲۶) برای نخستین بار در تاثیر فیلسوف پوزیتیویست (Positivist) فرانسوی، آگوست کنت و فیلسوف اقتصاددان انگلیسی جان استوارت میل به تحلیل جامعه ایران و مسائل آن پرداخت. (۱۳)

در بررسی مظاهر اندیشه تجدد ادبی عوامل تجدد در ایران را نیز نباید ناگفته گذاشت که از جمله آنها روابط سیاسی ایران با اروپا و در پی آن اعزام دانشجو به کشورهای اروپایی در زمان عباس میرزا ولیعهد و پل فرهنگی تهران- قفقاز، تهران- استانبول و تهران- قاهره بود که محل اجتماع جماعتی از مهاجران سیاسی متفکر و مبارز ایران شد. همچنین تاسیس

FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

محمد هرندی

مشاور آگاه و دلسوز جامعه ایرانی
در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



Realtor & Mortgage Specialist
for San Jose & Bay Area

از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره
و وامهای بدون کارمزد استفاده نمایید

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

(408) 605-1138

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 ♦ NMLS#332989



4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130

آدمخوار زندگی نمی کنند. در خاتمه با تشکر از لطف شما احترامات خود را تقدیم می دارد.»

و اما من این پیغام و پیغام دهخدا و سفارت آمریکا را تا به حال ۳ چهار بار خوانده ام و حال که می بینم ایران عزیزمان به چه حال و روزی افتاده آه از نهادم بر می آید و با خود می گویم اگر دهخدا زنده بود و چنین نامه ای را امروز دریافت می کرد چه پاسخی می توانست به صدای آمریکا داد و چه می گفت از مردم، از حکومت، از دین، از دروغ، ریا، تقلب و تجاوز. واقعا چه جوابی داشت و چه می توانست بنویسد. با خودم فکر می کنم آیا واقعا زمان دهخدا تاجر دروغ نمی گفتند! آیا مال انبار نمی کردند که گرانتر بفروشند! آیا زاهدان و ملایان دروغ نمی گفتند! آیا شترداران شتر و بار تاجران را غارت نمی کردند!

دهخدا در پاسخ نامه صدای آمریکا نوشته بود (در اینجا بطوریکه انگلیسی ها ایران را معرفی کرده اند یک مشت آدمخوار زندگی نمی کنند). می دانم انگلیسی های لعنتی بزرگترین زیان ها را به ملت ایران زده اند اما روی این واژه آدمخوار خیلی فکر کرده ام. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

اسم ایران که در خانه های روستاها و قصبات آنجا در و صندوق های جواهر آنها قفل ندارد و در آن خانه ها و صندوق ها طلا و جواهرات هم هست و هر صبح مردم قریه از زن و مرد به صحرا می روند و مشغول زراعت می شوند و هیچ وقت نشده است وقتی به خانه برگردند چیزی از اموال آنان به سرقت رفته باشد. یا یک شتردار ایرانی که دو شتر دارد و جای او معلوم نیست که در کدام قسمت مملکت است به بازار ایران می آید و در ازای (پنج دلار) دوبار زعفران یا ابریشم برای صد فرسخ راه حمل می کند و نصف کرایه را در مبدا و نصف دیگر آن را در مقصد دریافت می دارد و همیشه این نوع مال التجاره ها سالم به مقصد می رسد و نیز دو تاجر ایرانی صبح شفاها با یکدیگر معامله می کنند و در حدود چند میلیون و عصر خریدار که هنوز پول نداده است و نه مبیع آن را گرفته است چند صد هزار تومان ضرر می کند. معهذنا هیچوقت آن معامله را فسخ نمی کند و آن ضرر را متحمل می شود. اینهاست که شما می توانید به ملت خودتان اطلاعات بدهید تا آنها بدانند در اینجا به طوری که انگلیسی ها ایران را معرفی کرده اند یک مشت



یک سینه سخن

مسعود سپند

جنابعالی رسید و از اینکه این ناچیز را لایق شمرده اید که در بخش فارسی صدای آمریکا از نیویورک شرح حال مرا بدهید متشکرم. شرح حال من و امثال مرا در جراید ایران و رادیوهای ایران و بعضی از دول خارجه مکرر گفته اند. اگر به انگلیسی این کار می شد تا حدی مفید بود، برای اینکه ممالک متحده آمریکا مردم ایران را بشناسند ولی به فارسی تکرار مکررات خواهد بود و به عقیده من نتیجه ندارد و چون اجازه داده اید نظریات خودم را در این باره بگویم و اگر خوب بود حسن استقبال خواهید کرد این است که زحمت می دهم. بهتر این است که اداره اطلاعات سفارت کبرای آمریکا به زبان انگلیسی اشخاصی را که لایق می داند معرفی کند و بهتر از آن اینست که در صدای آمریکا به زبان انگلیسی برای مردم ممالک متحده شرح داده شود که در آسیا مملکتی هست به

در دی ماه ۱۳۳۲ سفارت آمریکا با نوشتن نامه ای از علی اکبر دهخدا، گردآوری کننده بزرگترین لغت نامه فارسی، برای مصاحبه با صدای آمریکا دعوت کرد.

نامه چنین نوشته شده بود: «آقای محترم، صدای آمریکا در نظر دارد برنامه ای از زندگی دانشمندان و سخنوران ایرانی، در بخش فارسی صدای آمریکا از نیویورک پخش نماید. این اداره جنابعالی را برای معرفی به شنوندگان ایرانی برگزیده.»

همچنین از استاد تعریف و تمجید بسیار کرده و نظر استاد را هم خواسته بود. پاسخ استاد را بخوانید و ببینید که این بزرگ مرد ایرانی چه نوشته و چه تجسمی از ایران آن روز داشته و چه فکر می کرد و حالا چی شده و ما ایرانیان به چه روزگاری رسیده ایم.

پاسخ دهخدا: «جناب آقای سی ادوارد ولز رئیس اداره اطلاعات سفارت کبرای آمریکا، نامه مورخه ۱۹ دیماه ۱۳۳۲

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در مکانی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتیرینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



کامران پورشامس

متخصص و مشاور در امور

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor
Residential, Commercial,
Property Management



Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478

♦ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
♦ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343

Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020

Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008



با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

و قتر خدا بیفتد

از آسمان هفتم وقتی خدا بیفتد
ترسم خدا نکرده بر روی ما بیفتد
پسند به سقف گردون الله اکبر او
آنگاه با معلق از اوج ها بیفتد
تنها اگر بیفتد چندان خطر ندارد
ترسم که دسته جمعی با انبیا بیفتد
اما خدا که کاری با انبیا ندارد
روزی اگر بیفتد حتما جدا بیفتد
پرهیبت و وزین است پروردگار عالم
قر میکند زمین را گر جفت پا بیفتد
هادی برو حذر کن از شعر کفر گفتن
حالا مگر قرار است اصلا خدا بیفتد؟
بعله چرا نیفتد؟ شیطان اگر هلش داد
او ناگهان بر این ارض از آن سما بیفتد
شاید به عشق اسلام، چون رهبران غربی
بر خاورمیانه در آسیا بیفتد
شاید به کعبه افتد، آپارتمان شخصی
یا سینه زن، پریشان، در کربلا بیفتد
یا چون رسد محرم، آن ایزد تعالا
شخصا برای شرکت در آن عزا بیفتد

شاید ز حرص و آز مال و منال دنیا
بر گنبد طلای موسی الرضا بیفتد
شاید ز فرط شهوت، با دادن وجوهات
در خانه عفافی بهر زنا بیفتد
وقتی که میدهد پاپ رشوه به گادفادر
ایزد به یک اشاره از مافیا، بیفتد
شاید چو شاعر ما عاشق شود به لندن
یک شب در ایستگاه ویکتوریا بیفتد
حتما خدا سکولار خواهد شدن (اگر نیست)
گر نصف روز گیر «نوری علا» بیفتد
آخوند هیچ دینی او را نمیشناسد
گر بی خبر بیاید، گر بیهوا بیفتد
وقت مناسک حج، در زیر پای حجاج
له میشود خداوند گر در منا بیفتد
بعد از سقوط گردد اهل دروغ و حقه
در بین بندگانش وقتی که جا بیفتد
هادی چنین خدائی بی عدل و داد و انصاف
افتاد هم که افتاد، بگذار تا بیفتد

سالم است. حکم عادلانه این است که پدر او را زیر همان دیوار بنشانیم و تو بر او
فرود آیی، چنان که یک نیمه جانش را بستانی!» و جوانک را نیز که صلاح در گذشت
دیده بود، به تأدیة سی دینار جریمه شکایت بی مورد محکوم کرد!
چون نوبت به شوی آن زن رسید که از وحشت بار افکنده بود، گفت: «قصاص شرعاً
هنگامی جایز است که راه جبران مافات بسته باشد. حال می توان آن زن را به حلال
در فراس (عقد ازدواج) این مرد کرد تا کودک از دست رفته را جبران کند. طلاق را
آماده باش!» و مردک فغان بر آورد و با قاضی جدال می کرد، که ناگاه صاحب خر
برخواست و به جانب در دوید. قاضی آواز داد: «هی! بایست که اکنون نوبت توست!»
صاحب خر همچنان که می دوید فریاد کرد: «مرا شکایتی نیست. می روم مردانی
بیاورم که شهادت دهند خر من از کره گی دم نداشت.»

حکایت

سرمایه داری در نزدیکی مسجد قلعه فتح الله کابل رستورانی ساخت که در آن
موسیقی و رقص بود و برای مشتریان مشروب هم سرو می شد!
ملای مسجد هر روز در پایان موعظه دعا می کرد تا خدا صاحب رستوران را به قهر
و غضب خود گرفتار کند و بلای آسمانی بر این رستوران نازل یک ماه از فعالیت
رستوران نگذشته بود که رعد و برق و توفان شدید شد و رستوران به خاکستر تبدیل
گردید! ملا روز بعد با غرور و افتخار نخست حمد خدا را بجا آورد و بعد خراب شدن
آن خانه فساد را به مردم تبریک گفت و اضافه کرد: اگر مومن از ته دل از خداوند
چیزی بخواهد، از درگاه خدا ناامید نمی شود!
اما خوشحالی مومنان و ملای مسجد دیری نپایید؛ صاحب رستوران به محکمه شکایت
برد و از ملای مسجد خسارت خواست ملا و مومنان چنین ادعایی را نپذیرفتند!
قاضی دو طرف را به محکمه خواست و بعد از این که سخنان دو جانب دعوا را شنید،
گلویی صاف کرد و گفت: نمی دانم چه بگویم؟! سخن هر دو را شنیدم؛ یک سو ملا
و مومنانی هستند که به تاثیر دعا و ثنا ایمان ندارند! و سوی دیگر مرد شراب فروشی
که به تاثیر دعا ایمان دارد!

دم خر

مردی خری دید به گل در نشسته و صاحب خر از بیرون کشیدن آن درمانده.
مساعدت را (برای کمک کردن) دست در دم خر زده، قوت کرد (زور زد). دم از
جای کنده آمد. فغان از صاحب خر برخاست که «تاوان بده!»
مرد به قصد فرار به کوچه ای دوید، بن بست یافت. خود را به خانه ای درافکند.
زنی آنجا کنار حوض خانه چیزی می شست و بار حمل داشت (حامله بود). از آن هابو
و آواز در برترسید. بار بگذاشت (سقط کرد). خانه خدا (صاحبخانه) نیز با صاحب خر
هم آواز شد. مرد گریزان بر بام خانه دوید. راهی نیافت.
از بام به کوچه ای فرو جست که در آن طیبی خانه داشت. جوانی پدر بیمارش را
به انتظار نوبت در سایه دیوار خوابانده بود. مرد بر آن پیر بیمار فرود آمد، چنان
که بیمار در جای بمرد. جوان پدرمرد نیز به خانه خدا و صاحب خر پیوست! مرد،
همچنان گریزان، در سر پیچ کوچه با یهودی رهگذر سینه به سینه شد و بر زمینش
افکند. پاره چوبی در چشم یهودی رفت و کورش کرد. او نیز نالان و خونریزان به جمع
متعاقبان پیوست!
مرد گریزان، به سته از این همه، خود را به خانه قاضی افکند که «دخيلم» (پناهم ده).
قاضی در آن ساعت با زن شاکیه خلوت کرده بود. چون رازش فاش دید، چاره رسوایی
را در جانبداری از او یافت و چون از حال و حکایت او آگاه شد، مدعیان را به درون
خواند. نخست از یهودی پرسید. یهودی گفت: «این مسلمان یک چشم مرا نابینا کرده
است. قصاص طلب میکنم.» قاضی گفت: «دیت مسلمان بر یهودی نیمه بیش نیست. باید
آن چشم دیگر را نیز نابینا کند تا بتوان از او یک چشم برکند!» و چون یهودی سود
خود را در انصراف از شکایت دید، قاضی او را به پنجاه دینار جریمه محکومش کرد!
جوان پدرمرد را پیش خواند. جوان گفت: «این مرد از بام بلند بر پدر بیمار من افتاد،
هلاکش کرده است. به طلب قصاص او آمده ام.»
قاضی گفت: «پدرت بیمار بوده است، و ارزش حیات بیمار نیمی از ارزش شخص



نقشه کشی ساختمان، اخذ جواز کار،
ساختن ساختمان جدید، اضافه کردن اتاق،
نوسازی آشپزخانه و حمام

(408)-898-6474

www.alisconstruction.com

با مدیریت علی زمانی

- ◆ New Custom Home ◆ Bathroom
- ◆ Room Additions ◆ Kitchen Remodel



Let us Build your Coustom Dream Home

1011 S. De Anza Blvd. , Cupertino, CA



Wedding and Entertainment Coordinator
www.niosha.com

DISCOVER THE UNIQUENESS

For the wedding of your dreams let Niosha blend music, dance and tradition into an unforgettable event.
To schedule a free consult please call 408-656-6585 or email niosha@niosha.com

فلسه رهایی بخش

دکتر احمد ایرانی

با تشکر از آقای دکتر احمد ایرانی، نویسنده توانا و پُرکار، که نوشته خوب زیر را برای پژواک فرستادند.

پیش گفتار

انگل های جامعه به خود، زمام حکومت را به دست گرفته اند. اما مردم مبارز ایران نه تنها در برابر این حکومت بلکه در سراسر دوران های تاریخ میهن خود در برابر بیدادگران و ستمکاران برخاسته اند. ملت ایران همیشه در برابر ستمگران قد علم کرده و در پاسخ زورگویان دست به عصیان، قیام و انقلاب های بی شمار زده است. با این که ملت هرگز طعم آزادی و حکومت مردمی را نچشیده اما برای دستیابی به دموکراسی و حکومت انسانی هرگز از پای ننشسته است. ملت ایران فرهنگ، ادبیات و هنرهای درخشانی به جامعه بشر هدیه کرده است. اما به مانند فرهنگ های سایر کشورهای جهان در فرهنگ ایرانی نیز خرافات، اندیشه های ضد انسان و موهومات بسیار رخنه کرده اند و این آفت های کشنده هم اکنون بزرگترین دشواری تاریخی را برای مردم ایران پدید آورده اند.

مردم میهن ما در آتش بیداد و ستم می سوزند. ملت ایران یکی از سیاه ترین دوران تاریخ خود را می گذراند و تبهکارترین نوع حکومت ها بر این ملت چیره شده است. دستگاه حکومتی که خود را «الاهی» می نامد مردم ایران را از علم و دانش واقعی، فلسفه و فرهنگ انسانی، آموزش و پرورش و حتی از اساسی ترین حقوق فردی محروم کرده است. رهبران و زمامداران «جمهوری اسلامی» بنیاد فلسفه زندگی و ایدئولوژی دینی-سیاسی خود را بر اندیشه های کهنه و فرسوده «دوران جاهلیت» و معلومات قوم و قبیله ای نادان و بیابان گرد استوار کرده اند. این شیدان جهان دین و سیاست، که در تمامی دوران تاریخ و در همه کشورهای جهان وجود داشته و دارند با فریفتن توده های ناآگاه و ساده لوح و با جذب ولگردان، بیماران روانی و

مبارز و جویای حقیقت با انسانی ترین، علمی ترین و انقلابی ترین فلسفه جهان امروز «فلسفه اومانیسم». مجموعه اندیشه های فلسفی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی که در زبان فرانسوی «اومانیسم» و در انگلیسی «هیومنیزم» نام دارد در زبان فارسی به «فلسفه اصالت انسان» و «فلسفه انسانی» ترجمه شده است. در این دستگاه فکری، همچنان که از نامش پیداست، ارزش و اعتبار انسان و دستیابی به شادمانی و نیک بختی بشر بزرگترین هدف اندیشه ها و تلاش ها شناخته شده است. «اومانیسم» از سوی مترجمان ایرانی به صورت های «انسان دوستی»، «انسان مداری»، «بشر دوستی» و «انسان گرایی» نیز ترجمه شده است.

جنبش اومانیسم یا اصالت انسان یکی از کهن ترین مکتب های فلسفی است که ریشه اندیشه های آن در فرهنگ چند کشور باستانی از جمله چین، هند، ایران، یونان و روم باستان دیده می شود. اومانیست ها یا هواداران فلسفه انسانی، فلسفه خود را گزیده و یا گل چینی از علمی ترین، انسانی ترین و انقلابی ترین اندیشه های فیلسوفان و اندیشمندان تاریخ فرهنگ جهان می دانند.

مردم ایران دست کم در ۳۷ سال گذشته شاهد کابوس یکی از هولناک ترین و غیر انسانی ترین نوع حکومت ها بوده اند. دستگاهی که تمامی حقیقت های جهان را در انحصار یک مذهب می داند و خود را «حکومت الاهی» می نامد. این حکومت که شیوه کشورداریش بر آن چنان بنیادهای فلسفی، سیاسی و اقتصادی استوارند که از جمله جاهلانه ترین و خرافی ترین اندیشه ها شناخته شده اند در پایان ضد انسانی ترین نوع کشورداری را نیز به ارمان آورده است. در چنین نظام کشورداری اصل «اصالت انسان» به شیوه ای حیوانی لگد کوب می شود و از شرف، اعتبار و ارزش نوع انسان نام یا نشانی در آن نمی توان یافت.

لزوم بی چون و چرای متلاشی ساختن حکومتی این چنین غیر انسانی صدها بار بر مسئولیت و لزوم تلاش بیشتر مبارزان ایران، نویسندگان، شاعران و هنرمندان می افزاید. بزرگترین رسالت مبارزان راه آزادی آگاهی دادن به مردم و رهایی آنان از زندان خرافات، موهومات و اندیشه های بی اساس است. مطلبی که در حال خواندن آن هستید برای دستیابی به هدفی بسیار بزرگ نوشته شده است: آشنایی بیشتر ایرانیان

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

دفتر حقوقی آزاده وحیدی

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال آمریکا

در لحظه نگرانی و اضطراب فقط شناخت یک وکیل کار آزموده و با تجربه است که به شما آرامش می بخشد

Vahidi Law Group (925) 460-9700

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود، با من تماس بگیرید!

- ♦ Divorce, Custody, Support, Spousal Abuse
- ♦ Annulment
- ♦ Business Litigation (Contract Partnership Dispute)
- ♦ Real Estate Litigation
- ♦ Immigration (Investment Visa)
- ♦ Criminal (DUI, TRO, Theft)
- ♦ Accident & Personal Injury
- ♦ Wrongful Death
- ♦ Copy Right, Trade Mark, Trade Secret

- ♦ امور خانوادگی، ضرب و شتم
- ♦ باطل کردن ازدواج
- ♦ امور تجاری
- ♦ امور ملکی، محاکمات حقوقی
- ♦ امور مهاجرت (ویزای سرمایه گذاری)
- ♦ امور جنایی (دزدی، رانندگی در حالت مستی، دریافت حکم برای جلوگیری از تماس و ملاقات)
- ♦ تصادفات و صدمات بدنی
- ♦ انتشارات و ثبت علائم و اختراعات

در امور تصادفات تا دریافت حقوق قانونی شما، هیچگونه وجهی از شما دریافت نخواهد شد! Fax: (888) 219-2925

99 N. First St., #204, San Jose, CA 94566 ♦ 555 Peters Ave., Suite 105, Plesanton, CA 94566

نامه تند اصغر فرهادی به حسن روحانی

آقای دکتر حسن روحانی،

رئیس جمهور محترم

سلام، گزارش تکان دهنده زندگی مردان، زنان و کودکانی را که در گورهای یکی از قبرستان‌های اطراف تهران شب‌های سرد را به صبح می‌رسانند خواندم و اکنون سراسر وجودم شرم است و بغض به پهانه این نامه به شما، قصد دارم همه آن‌که در این سرزمین و در این سی و چند سال مسئولیتی داشته و دارند را سهم این شرمساری کنم.

می‌دانم که عده‌ای سیاست‌باز اینگونه گزارش‌ها و خبرها را دستاویزی خواهند کرد برای گرم کردن تنور بازی‌های فرساینده سیاسی و انتخاباتی اما افسوس که گرمای این تنور، تن رنجور کودکان، زنان و مردانی را که شب‌ها در گوشه قبرها، لابه‌لای درختان پارک‌ها و زیر پل‌ها به خواب می‌روند گرم نخواهد کرد.

در این گزارش نام یکی از کسانی که شب‌های سرد استخوان‌سوز را در گوشه گوری نشسته به صبح می‌رساند

و به تعبیر تلخ گزارشگر مرگ را زندگی می‌کند، «آرمان» است. این نام مرا رها نمی‌کند. «آرمان» گم شده‌ای که در گور پیدایش کرده‌اند. شرم بر ما. در تاریخ خوانده‌ایم که گاهی حاکمان با لباس مبدل به میان مردمان می‌رفته‌اند تا به دور از محافظان و ملازمان و متملقان گوشه‌ای از درد و رنج مردم را بی‌واسطه درک کنند. پیشنهاد می‌دهم لااقل برای تنوع در نگارش تاریخ امروز که آیندگان به‌تازده خواهند خواند، گاهی صاحب منصبان بی‌همراه و ناشناس به میان مردم بروند. به روستاها و شهرهای دور افتاده. اگر ناشدنی است به همین حوالی، محله‌های حاشیه تهران تا ببینند. صورت‌های سرخ از سیلی آبرومندان بی‌بضاعتی که بیش از هر صاحب قدرتی جان و جوانیشان را برای این سرزمین قربانی داده‌اند. اگر باز ناشدنی است یک روز به اورژانس شهر سری بزنند و مخفیانه سوار بر آمبولانسی شوند که قرار است بیماری بی‌رمق را به بیمارستانی برسانند و از نزدیک شاهد باشند چگونه در مسیر،

به جای راه باز کردن برای نجات جان یک بیمار، مسابقه‌ای تلخ بین دیگران است برای پیشی گرفتن از هم که پشت آمبولانس حامل یک هموطن رو به مرگ جای بگیرند و از این موقعیت برای زودتر رسیدن به مقصد نهایت استفاده را ببرند. این مثالی ساده، تلخ و تکراری است اما خلاصه‌ای

است از وضعیت امروز ما.

چه کسی پاسخگوی این بی‌رحمی پنهان است؟ ما چرا و کی چنین شدیم؟ ما مردمانی که دیگر دوست داشتن هموطن را از یاد برده‌ایم، ما که خشونت‌های پنهان و ریز در رفتار و گفتار روزمره‌مان ابرازی شده است برای بیرون کشیدن گلیم فردیمان از اجتماع. ما که دروغ را به عنوان مهارتی برای زیستن دوگانه در بیرون و درون خانه می‌آموزیم و به کودکانمان می‌آموزانیم. ما که تنها نظاره‌گر و



شنونده فراموش کار رنج‌هایم. چه کسی امروز از آن پدری که خود را از پل عابر پیاده خیابان میرداماد به دار کشید و در یادداشتی که از جیب خالی‌اش پیدا شد نوشت «هزینه درمان بیماری چشم‌هایم را نداشتم» سخنی می‌گوید؟ آن اندک کسانی نیز که دلسوزانه می‌گویند با انگ سیاه‌نمایی مورد هجمه‌اند. انگ سیاه‌نمایی فراری است رو به جلو از سوی مسئولان برای عدم پذیرش مسئولیت سیاهی‌ها. این است شهر نوید داده شده؟



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell: (408)771-3996

کلاس‌های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com

از سر راه خویش دور کرده خشود نیز بود. پس تعزیت نامه ای به شیرین نوشت و گرچه در آن شیرین را در عزای مرگ فرهاد به صبر و شکیبایی دعوت می کرد او را تعزیت گفت ولی در ضمن از راه طنز با نیشخندهایی نهفته با او از فرهاد سخن می گفت که:

اگر مرغی پرید از گلستانت
پرستد نسر طایر ز آسمانت
و گر شد قطره ای آب از سبویت
بسا دجله که سر دارد به سبویت
اگر فرهاد شد، شیرین بماناد

چه باک از زرد گل، نسرین بماناد
پس نامه را با قاصدی به شیرین فرستاد
و شیرین را گرچه از رسیدن نامه شاه
دل از شادی در طپش افتاد اما چون از
نیشخندهای نهفته در آن آگاه گشت دل
از غم به درد آمد و چهره درهم کشید با
این حال رنجش ها فرو خورد و سخنی بر
لب نیاورد و روزگار با اندوه می گذرانید
تا پس از گذشت روزگاری چند خبر
مرگ مریم دختر قیصر و همسر خسرو به
شیرین رسید و او نیز از راه پاسخ دادن به
خسرو و تعزیت نامه طنز آمیز او در مرگ
فرهاد، به نوشتن نامه ای برای خسرو در
مرگ مریم مبادرت کرد و چنین نوشت
که:

دنیاله مطلب در صفحه ۵۶

بر آورد از سر حسرت یکی باد
که شیرین مُرد و آگه نیست فرهاد
فرهاد دلباخته ای بی خبر از خویش بود.
شیرین را چون جان دوست می داشت و
مهر شیرین در وجودش آنچنان نبود که
در چنان اندوهی تاب بیاورد.

به زاری گفت کاوخ رنج بردم
ندیده راحتی در رنج مُردم
به شیرین در عدم خواهم رسیدن
به یک تک تا عدم خواهم دویدن
صلای عشق شیرین در جهان داد

زمین بر یاد او بوسید و جان داد
پس فرهاد تیشه را بر سر کوفت و نام
شیرین را بر زبان آورد و در دم جان داد.
چون خبر به شیرین رسید بر مرگ او زاری
ها کرد و فرمان داد تا با رسم بزرگان
برای وی عزاداری کنند و بر خاکش
گنبدی عالی برافراخت و از گنبد وی
زیارتخانه ای ساخت. از آن سوی خسرو
چون خبر مرگ فرهاد را شنید بشدت از
کرده پشیمان گشت گرچه از شنیدن این
خبر به خاطر برداشتن این خار از سرراه
خشود بود ولی از سوی دیگر می ترسید
و اندیشمند بود که چگونه در برابر ستمی
که در حق فرهاد کرده است کیفر روزگار
را تحمل کند او از این اندیشه غمگین بود
ولی در ضمن از اینکه رقیبی قدرتمند را



شیرین در خسرو و شیرین نظامر (بخش چهارم)

کار افزوده است. پس خسرو بزرگان قوم را
طلبید و از ایشان چاره کار خواست:

چنین گفتند پیران خردمند
که گر خواهی که آسان گردد این بند
فرو کش قاصدی را کز سر راه

بدو گوید که شیرین مُرد ناگاه
خسرو قاصدی طلب کرد تا به نزد فرهاد
روانه سازد و او را گفتند که خبر مرگ
شیرین را به دروغ به فرهاد برد پس
نابخردی را روانه راه ساختند و وی
چون به فرهاد رسید و کار او را دید از
او و روزگارش پرسید و فرهاد پاسخ داد
که به عشق روی یاری و با یاد او و با
نشاط نام او خود را به این کار مشغول
داشته ام که او یاری است شیرین نام و
شیرین تر از جان، آن نابخرد قاصد چون
نام شیرین از زبان فرهاد شنید لب به
گفتار گشاد:

شیرین به دیدار فرهاد رفت تا کار کوه
کنند وی را از نزدیک ببیند و این دیدار
باعث تشویق فرهاد و سرعت کار او
گردد. پس ساغری از شیر که به همراه
برده بود به او داد و از روزگارش پرسید
و بدینسان زمانی را در کنار او گذراند و
به بررسی احوال او پرداخت و این چنین
دیدارها روزگار فرهاد را دگرگونه تر می
کرد و برای رسیدن به معشوق تیشه بر
سنگ می کوبید تا به پیمانی که با شیرین
داشت زودتر وفا کند تا شاید با اتمام کار
کنند کوه زودتر به شاهد مقصود رسد، از
آن سوی خبر گزاران به خسرو خبر بردند
که فرهاد با دیدار شیرین:

در آمد زور دستش را شکوهی
به هر زخمی ز پای افکند کوهی
فرهاد را زور بازو افزون گشته و شوق عشق
شیرین و رسیدن به او استادی اش را در

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی برای بزرگسالان و نوجوانان

- ♦ ترجمه فارسی آئین نامه رانندگی و راهنمایی برای امتحان به زبان فارسی
- ♦ ما تضمین می کنیم که امتحان خود را قبول خواهید شد
- ♦ به طور قانونی و در کوتاهترین مدت گواهینامه ضبط شده شما را برایتان پس میگیریم
- ♦ شما می توانید برای تعلیم رانندگی از اتومبیل های مدرسه ما نیز استفاده کنید

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در
مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند.
این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد.

We offer a Complete Course in Drivers' Education
& Training with Professional Instructors

- ♦ Driving ♦ Training ♦ Traffic School
- ♦ Drivers Education ♦ Seniors, Teens
& Adults ♦ Free Home & School Pick-
up ♦ Hiring & Training Instructors
- ♦ Licensed & Bonded

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)370-9696 ♦ (408)394-5249

دکتر فتانه هوشداران

کایروپراکتر



Fataneh Hooshdaran, D.C.

Chiropractic care is more than just
making the pain disappear. It is about
learning, understanding & taking care
of your body to improve your quality of life.

www.chiropracticusaca.com

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی،
صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه و
- زانو درد ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن
- دردهای کمر ♦ دردهای دست

مطب مجهز به دستگاههای فیزیکیال تراپی و
ماساژ طبی، ورزشی، Aqua Med Massage

Serving: San Jose & Santa Clara

اکثر بیمه های درمانی پذیرفته می شود

(408) 712-3788

1610 Blossom Hill Rd., Suite #1
San Jose, CA 95124

(408) 244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



زن و مرد به آستان بوسی و دیوزه گی این موجود به گفته خودشان دروغگوی عوامفرب، شارلاتان، کلاهبردار، بیمار روانی، نژادپرست، ضد زن و... شتافتند تا نشان دهند در سیاست کردن به سبک آنان چیزی به

به گفتار و رفتار وی اعتراض داشتند را "تاگ" می‌خواند، تاگ هائی که به گفته او یک روز "برنی سندرز"، و روز دیگر "هیلاری کلینتون" برای اعتراض به رفتار او می‌فرستادند!

تاگ در زبان سیاست در آمریکا یعنی کسی که سیاست تهدید به کار می‌گیرد، و با توسل به خشونت زبانی و رفتاری ایجاد رعب و وحشت می‌کند. اخلاگران در برنامه‌های سیاسی-تبلیغاتی، به ویژه به هنگام انتخابات را نیز "تاگ" خوانده‌اند، افراد و یا گروهی از افراد که به گردهمایی‌های سیاسی و دفاتر سیاسی مخالفان حمله می‌کنند و گردهمایی بهم می‌زنند و امکانات مخالفان را تخریب می‌کنند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

نام اخلاق و پرنسپ وجود ندارد و آنچه مهم است رسیدن به مقام و پست و قدرت، به هر قیمت است (امثال میت رامنی و...)

این دوره از انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، که اسباب شرمساری مردم آگاه آمریکا و جهان شد، ادبیات سیاسی ویژه‌ای به نمایش گذاشت، ادبیاتی که بازتاب زبان و رفتار "تاگ"ها و گروه‌های مشابه در آمریکا و نقاط دیگر جهان بوده است.

در میان واژگانی که بسان فحش، از دهان برخی از کاندیداهای انتخاباتی بیرون می‌ریخت، واژه تاگ بود، واژه‌ای که دونالد ترامپ به وفور از آن استفاده کرد، واژه‌ای که وی با گفتار و رفتارش معرف و نماینده حیات و موجودیت آن بوده است. ترامپ فرافکنانه کسانی که

دونالد ترامپ و "تاگیسم" در سیاست

مسعود نقره‌کار

مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ میلادی ویژگی‌ها و شگفتی‌های بسیار به همراه داشت. پدیده "برنی سندرز" و رشد و گسترش ایده و خواست سوسیال دموکراسی از یک سو و برآمدن موجودی به نام "دونالد ترامپ"، به عنوان سخنگو و نماینده نوع نوینی از استمکری، عوامفربی و برتری طلبی از سوی دیگر، در زمره شگفتی‌های این دوره از انتخابات در آمریکا بودند. تمایل و کشش جوانان و زنان و دانشجویان به سوی ایده‌های سوسیال دموکراتیک از یک طرف و حمایت بخش بزرگی از زحمتکشان و پرولتاریای صنعتی از سرمایه داری انحصاری دولتی و مجتمع‌های نظامی-صنعتی و جنگ افروزان شوینیست و برتری طلبی نژادی و قومی و دینی از طرفی دیگر، رخدادهای غیر قابل تصور این انتخابات می‌نمودند.

ستیزی و غرور مالی از مسائل کلیدی و بحث‌های داغ انتخاباتی بودند. این انتخابات در عین حال نشان داد در عالم انتخابات برای سق زدن به نواله‌ای از قدرت، مدعیان سیاستمداری و سیاست ورزی برای حرف‌ها و وعده‌های خود نیز سرسوزنی ارزش قائل نیستند. در دوره مبارزه انتخاباتی بسیاری از سیاستمداران نامدار آمریکائی جمهوریخواه، دونالد ترامپ را مستند و مستدل دروغگو، عوامفرب، شارلاتان، کلاهبردار، بیمار روانی، نژادپرست، ضد زن، بیمار جنسی و... خواندند، اینان اما بعد از انتخاب شدن ترامپ، برای به دست گرفتن پست و مقام در دولت وی،

در این دوره انتخاباتی کاندیداهای انتخاباتی، به ویژه کاندیداهای حزب جمهوری خواه و علی الخصوص دونالد ترامپ با هرزه گوئی، تمسخر و تحقیر یکدیگر، دروغگوئی، اتهام زنی و عوامفربی نوعی خاص از مبارزه انتخاباتی به نمایش گذاشتند.

خود شیفتگی بدخیم، سکس، آلت تناسلی مردانه، زیبایی و شکل و اندازه آلت تناسلی و باسن و پستان همسر و دختر ترامپ، قد و قواره کاندیدها، زیبایی و زشتی آنها، نوع آرایش موی سر و کچلی و پرموئی یکدیگر و... در کنار تحقیر زنان، ترویج و تبلیغ خشونت، برتری طلبی‌های نژادی و قومی، بیگانه

خدمات رسمی مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل:

عقد و ازدواج، طلاق، تشریف به دین اسلام، مراسم تدفین اسلامی، مورد تایید دفتر حفاظت منافع

Official Services of ICCNC



Islamic Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" may be held at the Center or at another location of your choice. The Center will issue a marriage certificate that is accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran.



Islamic Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khutbeh Talagh" are held at the Center. ICCNC will issue a Divorce Certificate that is accepted by the Interest Section of Islamic Republic of Iran.



Convert to Islam: ICCNC helps individuals interested in converting to Islam to go through the simple process. Also for those who require a document to show that they have officially become a Muslim, ICCNC will issue a certificate to this effect.



Islamic Burial: The Center provides complete funeral services. ICCNC has purchased burial sites at Chapel of Chimes in Hayward, in the Muslim Section.

ICCNCORG



www.iccnc.org/fa (510) 832-7600 info@iccnc.org

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

است و منطق خشنی دارد. راستی دوست دارم حالا نظر او را بدانم، او اعتقاد داشت ترامپ دکترینی بر آینده ندارد، و اگر آدم هایی مثل او به قدرت برسند دنیا نابود خواهد شد.

براستی آیا آقای ترامپ کلاه بزرگی بود که بر سر همه رفت؟ یا در یک خستگی تاریخی او رسول نجات دهنده رای دهنده گانش و یا بطور کلی همه خواهد بود؟!

فراموش نکنیم اطراف آقای ترامپ هم مثل همه جا فرصت طلب هایی که به جای ذهن تیز، شامه تیزتری دارند و در مسابقه نزدیک بودن بسیار بودند. مثل آقای رودی جولیانی شهردار سابق نیویورک که همه جا در کنار آقای ترامپ بود. می گویند انتخابات دموکراسی آدم های انتخاب شده پوششی ناب و دموکراسی خواهانه دارند، اما در زیر آن خودخواهانی برهنه اند که هیچ کس را قبول ندارند!

فراموش نکنیم آقای خمینی را که قبل از اینکه به قدرت برسد گفت: «در ایران آینده، حتی کمونیست ها حق رای دارند» و وقتی آنها از سوراخ هایشان بیرون آمدند، بهشت زهرا بهشت موعود برای آنها شد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

مطمئن هستیم که جواب منفی است. آقای افشین توجه کنید، «افشین» سرپرست تیم ملی بزرگسالان است و در روزنامه ها هر وقت فرصتی شود می گوید که حقوق عقب افتاده دارد و غلامحسین برادر بزرگ تر که به تازگی مربی تیم فجر سیاسی شده است در روزنامه ها سوگند می خورد که قرارداد سفید امضاء کرده است و قصدش کمک به تیم هم شهری شیرازی اش است و از مردم می خواهد که هر کس یک دلار به تیم فجر کمک کنند. باور کنید آقای رئیس جمهور هیچ کدام را نمی شناسد و گر نه خودش به هر دو کمک انسانی می کرد. او حتی نمی داند که آنها برادر کوچکتری هم دارند که مربی تیم ملی جوانان یا نوجوانان است. چه فرقی می کند؟

راستی تنها عبدالکریم جبار نبود که اشتباه کرد، حتی آقای «مارک کوبان» مالک تیم بسکتبال دالاس مورج هم گفته بود که به خانم کلینتون رای می دهد چرا که آقای ترامپ آدم خطرناکی است.

او گفته بود باوجود اینکه او جمهوری خواه است اما دوست ندارد دونالد انتخاب شود چرا که مردی که می خواهد رئیس جمهور شود مورد نفرت اکثریت



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: tousi1515@aol.com

داشتن آینده بهتر از حرکت بازداشت. در ماراتن انتخاباتی رئیس جمهوری آمریکا، در یکی از کنوانسیون های حزبی دمکرات ها، آقای کریم عبدالجبار بسکتبالیست افسانه ای تیم «لیکرز» پشت تریبون گرفت و به دفاع از خانم کلینتون گفت: «من مجیک جانسون هستم!» و وقتی حضار با خنده برای او کف زدند، او گفت: «دونالد ترامپ فرق بین من و مجیک را نمی داند و نمی شناسد.» به نظر می رسد آقای ترامپ نیازی نداشت که بداند.

مگر رئیس جمهور خودمان آقای دکتر روحانی فرق بین حمید سوریان و احسان حدادی را می داند یا می شناسد و یا تفاوت بین افشین پیروانی سرپرست تیم ملی فوتبال که خودش را پشت سر «کارلوس کی روش» پنهان می کند یا برادرش «غلامحسین پیروانی» که در لباسکنی سینه می زند و روضه می خواند را می شناسد! من

در روند ایدئولوژیک ورزشی جهان، کاربرد اساسی باور ورزشی در حقیقت حفظ خلوص دگم قهرمانی، مشخصه بی غل و غش ورزش ها در همه سطوح است. بنابراین توهم ایده ورزشی است که بسیاری از متفکرین با استفاده از هیجان محیط های ورزشی و یا آدم های معروف ورزشی سعی در زنده کردن برخی ارزش ها دارند. در حالیکه علاوه بر این واقعیت که علاقه زدائی هرگز چیزی جز اسطوره ای آرمان گرا نبوده است.

دقیقا به نام این علاقه زدائی فرض شده است که مسابقات ورزشی از دیرباز خود را در خدمت منافع اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک قرار داده اند، منافعی که واقعیت دارند. مبارزه اصولی را در تاریکی نمی توان کرد، انسانی که به اصالت گفته های خود ایمان دارد و از آن دفاع می کند باید آشکارا پی آمدهای ناشی از آن را بپذیرد.

هیچ گروه و دسته ای را نمی توان برای

افتتاحیه سالن زیبایی ناز بار

We offer the highest full service experience in an inviting & creative atmosphere.

Because beauty is about you.

“SPECIAL”

بند ابرو ۸ دلار

(Reg. \$12)

FREE eyebrow
Massage with
Eyebrow
Service



Body Waxing & Facials by Appointment

(408) 226-2264

contact@naazbar.com

Oakridge Mall (Between Old Navy & Target)

925 Blossom Hill Rd., #1025, San Jose, CA 95123

“SPECIAL”

بند صورت و ابرو

۲۹ دلار

(Reg. \$33)

“\$1”

Per Minute
Head Massage

پشم و پیلی ها رو روی آتش می پلزونیم، بعد با سنگ پا، خوب اونارو تمیز می کنیم. سمعی و بصری هم راجع به سنگ پا و موارد استعمال حمامی آن به وضوح و روشنی توضیح دادم که بچه ها تو دلشون از خنده روده بر شده بودن و پلیس جمله معروف «O MY GOD...» رو چند مرتبه تکرار کرد و در حالی که مزاج انقلابی، بهش دست داده بود با سگرمه های گرفته نگاهی به بچه ها کرد و گفت: «این کارها رو جلوی بچه ها و افراد خانواده می کنین!؟»

منصور جواب داد: «حالا مگه چی شده، شما از همه جای گوسفند برای غذا استفاده می کنین، خب این هم سر و پاشه... فرقی اینه که شما کله پاچه رو خرد کرده توی کن می ریزین» و اضافه کرد که «این خوراک سنتی ما ایرانی هاس...»

مامور پرسید: «لابد به جای کارد و چنگال از تیر و دشنه استفاده می کنین!؟» و بعد بلافاصله چشماشو تنگ کرد و گفت: «نکنه شما جزو گروه شیطان پرستان هستین که وقتی حیوانات را کشتن، سرهاشون را برای کارهای مخصوص می برن!؟» منصور به فارسی گفت: «تو بمیری نه، خودمون می خوریم!» دنباله مطلب در صفحه ۵۶

مسابقه فوتبال که در محوطه ۱۸ قدم پنالتی می گیرن، سوتی کشید که هم من کر شدم، هم مامورین مسلح مثل مور و ملخ ریختن دور بر ماشین. خلاصه، بازداشت شدیم و به پارکینگ بازجویی رفتیم و چهار نفرمان را تحت الحفظ به دفتر گمرک بردند. از پنجره نگاه کردم، دو نفر مأمور با لباس تمام سفید و دستکش جراحی و ماسک بر صورت با احتیاط بسته را بیرون آورده به اطاق مجاور بردن. دقایقی بعد پلیس گمرک آمد، پاسپورت ها را واریس کرد و سوال کرد که این سرها متعلق به چیست؟! گفتیم: «قربان کله گوسفنده!»

پرسید: «برای چی بدون اجازه آنها را حمل می کنین!؟!»

گفتم: «می بریم خونه بپزیم، بخوریم...!» با تعجب فریاد زد: «WHAT!؟» بعد خودکارش را روی میز انداخت و سرش را بین دو دست گرفت و با سکوت نگاهی به ما کرد. منصور با خنده به فارسی گفت: «والله، جون شوما...» مامور پرید وسط و پرسید: «از کجا آوردین!؟»

گفتم: «از یه قصابی تو تیوانا...» بعد سؤال کرد: «چطوری می خورین!؟» من فکر کردم که طرز تهیه «کله پاچه» را می خواد. با تفصیل شرح دادم که اول،



خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

این کار سه چهار نفر را به خارج از مملکت فرستاده اند که جنس تهیه کنند!؟ همانطور که در افکارم غرق بودم که ادامه دادند: «۱۵ مایلی اینجا مرز مکزیک، شهر تیواناست. اغلب اجناسمونو از اینجا میاریم.» ساعتی نگذشت که دوستان مأمور آمدند ولی گویا دست خالی!

خانم پرسید: «پس اونا کو؟»

بقیه ماجرا را از دهان گرم و بانمک میترا خانم بشنویم: «برو بابا با این قواعد و قوانین مسخرشون! با چه زحمتی پرسون پرسون رفتیم محله روگیر آوردیم و اونارو خریدیم. یارو گذاشت توی پلاستیک و ما هم پیچیدیم لای پارچه سفید انداختیم صندوق عقب و راه افتادیم. اومدیم تا دم مرز، پل ماشین بگیری! چون پاسپورت ایرانی داشتیم، مامور شروع کرد به تفتیش. بعد دستور داد صندوق عقب را باز کنم، پریدم پایین. به مجرد باز کردن صندوق، چشمش افتاد به محموله خون آلود. یهو عقب رفت و مثل داورهای

در اواخر دهه هفتاد که به آمریکای مهاجرخوار آمدم، مدتی مشغول گشت و گذار در شهرهای کالیفرنیا جنوبی بودم و یا بودیم. چون این سیر و سفر را به اتفاق دوستانی که از وطن به دیار تقریباً بی وطنان دنیا آمده بودیم، صورت می گرفت. از جمله دو سه روزی در شهر زیبا و مرزی «سان دیگو» در خدمت خانواده با محبت ایرانی که در آن هنگام هنوز تیرهای انقلاب دل و دماغ آنها را هدف نگرفته بود، به خوشی و شادمانی و بی خیالی سرکردیم. یک روز هنگام صرف صبحانه خاتون منزل گفتند که: «امروز می خواهیم به صورت سنتی و خودمونی از شما پذیرایی کنم. صبح زود دوستم میترا با شوهرش و بچه هامون رو فرستادم ماموریت خارج از کشور که جنس تهیه کنن، هم ارزون تره و هم فراورن تر!»

دو مسئله در فکرم برایم پیش آمد. اول این که ایشان چه می دانند که من اهل جنس و منس هستم یا نه و دوم، چرا برای



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



کارت سبز، ویزای نامزدی

امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

تشکیل شرکت ها

تعویض نام

تابعیت

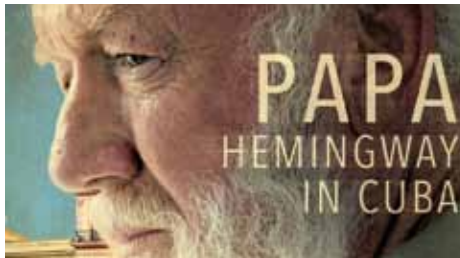
www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش کیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129



اسلحه برای آنها، که باعث سوء ظن اهالی اف بی آی آنجا قرار گرفت به طوری که او را تحت نظر گرفته بودند، خانه او در کوبا به همان ترتیب که او در آن زیست کرد نگهداری می شود، اما «یاری» نتوانسته

هیجان بیشتری دارد تکیه عمده ای دارد چرا که به جز این، «همینگوی» اکثر وقت خود را صرف ماهیگیری می کرد و این چندان برای یک فیلم سینمایی جذابیتی نداشت. اما در عین حال «یاری» به نکاتی از زندگی «همینگوی» در کوبا اشاره هایی دارد که گرچه نمایی کلی از زندگی «همینگوی» را در کوبا به نمایش می گذارد، اما در همین حد باقی می ماند.

برای تماشایی که داستان های «همینگوی» را خوانده و فیلم هایی را که از روی کتاب های او ساخته شده دیده و انتظارش از فیلم زندگی نامه «همینگوی» به خاطر آن بیشتر است، این فیلم او را راضی نمی کند. اما رویهمرفته بازی ها قابل توجه، فیلمبرداری فیلم تماشایی و موسیقی آن شنیدنی است و «یاری» نشان می دهد هر آنچه به عنوان تهیه کننده از کارگردانان فیلم هایش آموخته، نتوانسته پشتوانه ای برای او باشد تا بتواند در مقام کارگردان هم زورآزمایی کند.

از یک گراند کوبا به جز چند صحنه بطور جامع تری بهره بگیرد.

من چند سال پیش، قبل از باز شدن روابط آمریکا و کوبا که «کاسترو» هم چنان در صدر کار بود، به کوبا رفته بودم و روزی را در خانه «همینگوی» سپری کردم. آنچه «یاری» از خانه او نشان می دهد، کامل نیست و خانه «همینگوی» بزرگتر از آنی است که در فیلم دیده می شود. اما رویهمرفته «یاری» با محدودیت هایی که احتمالاً داشته نتوانسته سوژه فیلمش را تا حد جامعی به نمایش بگذارد.

نکته دیگری که «یاری» در لابلای داستان و فیلمش وارد می کند، شورش های خیابانی و برخورد مخالفان حکومت با ارتشیان این کشور است که «همینگوی» شاهد این وقایع بود و به همین خاطر پنهانی از مبارزان حکومت به سرکردگی «کاسترو» و «چه گوارا» حمایت می کرد. «یاری» روی این بخش از زندگی «همینگوی» در کوبا که

پاپا همینگوی در کوبا

سعید شفا



«همینگوی» دوستی اش را با او حفظ می کند. ماجراهایی که بین او و «همینگوی» در حول و حوش انقلاب «فیدل کاسترو» بر علیه حکومت «باتیستا» اتفاق می افتد، حوادث فیلم را تشکیل می دهد.

«همینگوی»، نویسنده آثار پرارزشی چون: «خورشید همچنان می درخشد»، «برای که زنگ ها به صدا در می آیند»، «پیرمرد و دریا»... نظیر خیلی از نویسندگان برجسته دنیا وقتی به دیوار خشکی ایده برای نگارش داستان روبرو شد، باوجود اینکه همه چیز داشت، شهرت، ثروت... بارها سعی کرد برای پایان دادن به زندگی اش خودکشی کند. ضمن اینکه یکی از این موارد در فیلم آمده، اما پایان زندگی «همینگوی» مدنظر فیلم نیست و چون ماجراهایی دوران زندگی او در کوبا مطرح است، روی این موضوع در فیلم تکیه نمی شود. هرچند بعد از بازگشتش به آمریکا، بالاخره این کار را انجام می دهد تا جایی که میل خودکشی در خانواده او سر زبان

کمتر کسی اسم «باب یاری» تهیه کننده ایرانی هالیوود را در جامعه ایرانی شنیده. یاری (اسم اصلی: بابار یعقوب زاده) متولد تهران است، ۵۵ سال دارد و قبل از اینکه



باب یاری

به سینما روی بیاورد در زمینه مستغلات کار می کرد. او همسر سابق «مری آپیک» هنرپیشه پیشین سینمای ایران است. فیلم CRASH (۲۰۰۴)، که شیوه متفاوتی در

فیلم های رایج هالیوود داشت اسم او را سر زبان ها انداخت و اسکار بهترین فیلم سال را نصیب این فیلم کرد که شروع خوبی برای او بود اما با آکادمی اسکار برای پذیرفته نشدن به عنوان تهیه کننده درگیر شد و



صحنه ی از فیلم «پاپا همینگوی در کوبا»

ها می افتد چون پدر او و هم چنین یکی از نوه هایش «مارگو همینگوی» مدل و هنرپیشه سینما به همین طریق به زندگی شان پایان دادند. در صحنه ای از فیلم، نوه دوم «همینگوی» (موریل همینگوی) که هنرپیشه است نقش کوتاهی دارد. «یاری» با توجه به اینکه در طول نزدیک به دو دهه تهیه کنندگی، فیلمی به جز یکبار کارگردانی نکرده بود، اینجا نشان می دهد که تمرینات لازمه را از طریق تهیه فیلم های حرفه ای متعدد کسب کرده و نتوانسته این داستان واقعی را با امانت به فیلم در بیاورد. استفاده از مکان هایی که «همینگوی» در کوبا ایام می گذراند در اینجا تاحدی محدود است و گرچه به خاطر کمک ها و حمایتی که او نسبت به مبارزان حکومت وقت انجام می داد (حمل و نقل

حتی آنها را «سو» کرد و متعاقب آن چند فیلم نامنجهور ساخت، من جمله فیلم آخرش «پاپا همینگوی در کوبا» که دومین فیلمی است که کارگردانی هم کرده. نقش اول زن فیلم را قرار بود «شرن استون» بازی کند ولی چون «یاری» از او خواسته بود فرم های گذرنامه را برای رفتن به کوبا به طرز به خصوصی پر کند، از قبول به بازی در فیلم خودداری ورزید و بعد «یاری» را برای پانصد هزار دلار «سو» کرد که معلوم نیست سرانجام آن به کجا کشید.

«پاپا» یا با اسم بلندترش «پاپا همینگوی در کوبا» براساس یک داستان واقعی درباره خبرنگاری که دوستدار نوشته های «همینگوی» است که از طریق نامه نگاری با او آشنا می شود و برای دیدار و مصاحبه با او به کوبا می رود و تا انتهای حیات

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

- ♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست
- ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوقی ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت
- ♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

بدانند که تو چقدر مهربان و رمانتیک بودی.

دیگر برایش مسلم شده بود که من تعادل روحی ام را از دست داده‌ام؛ ولی اشتباه می‌کرد. از همان دیشب، حالات و حرکات او را یادداشت می‌کنم. گاهی بدون آن که متوجه باشد در حالات مختلف از او عکس می‌گیرم. می‌خواهم این یادواره یکی از بهترین‌ها باشد.

باید حتی تلویزیون‌ها هم راجع به این کتاب حرف بزنند. شاید با من مصاحبه هم بکنند. شاید هم از این طریق، راهی به تلویزیون پیدا کنم. به‌رحال، این بهترین کاری است که می‌توانم برای شوهرم بعد از مرگش انجام دهم و به کوری چشم آن مرحوم، من هم سری از میان سرها درآورم و به دیگران پز نویسندگی‌ام را بدهم. یادنامه چاپ کردن کار آسانی نیست.

از فردا باید به فکر چین‌های گردنم و صورتم باشم. کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند. با فیلر موافق نیستم، باید یک جراح پلاستیک حسابی پیدا کنم که اقلاً بتونه بیست سال جوانم کنه.

به امید آن روز!

حرفم را ناتمام گذاشت و با قهر از اتاق بیرون رفت. تصمیم گرفتم که دیگر در این مورد با او صحبت نکنم.

صبح روز بعد، دفتر یادداشت کوچکی خریدم. وقتی به خانه آمدم، شام مورد علاقه شوهرم را درست کردم. میز شام اشتها برانگیزی چیدم و منتظر آمدنش نشستم. از در که وارد شد، جلو دویدم. کتس را گرفتم و آویزان کردم و دو گیلاس شراب ریختم و گفتم:

- گیلاست را بردار که به سلامتی هم بخوریم.

نگاه مشکوکی به من کرد و گفت:

- تو حالت خوبه؟

گفتم:

- آره؛ بطور مگه؟

گفت:

- برای این که من اصلاح شراب نمی‌خورم!

گفتم:

- آره، ولی این یک ژست رمانتیک است!

از جایش بلند شد و گفت:

- حتماً فردا خودت را به دکتر نشان بده؛ این کارهای احمقانه برای چیست؟

گفتم:

- برای یادواره است. می‌خواهم همه



نوشخند و پوزخند لبخند و زهرخند

عترت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

یادواره

خنده‌ای کردم و گفتم:

- هیچی بابا، امشب باید به من کمک کنی که کتاب تازه‌ام را شروع کنم. تقریباً از جایش پرید و گفت:

- از کی تا حالا نویسنده شده‌ای؟

گفتم:

- هیچی بابا، در حقیقت کتاب نیست.

گفت:

- پس چی می‌خواستی بنویسی؟

گفتم:

- یادواره‌ای برای تو.

باقلوایی را که در دست داشت، توی بشقاب پرت کرد و گفت:

- دیوانه شده‌ای؟ من که سُر و مرو گنده روبرویت نشسته‌ام. تو دستی‌دستی داری مرا توی گور می‌گذاری.

رفته بودم توی گاراژ خانه روی یک رک فلزی که پر از کتاب‌های بیخودی و خوانده نشده بود دنبال کتابی که کسی خواسته بود بگردم. چشمم به یک سری کتاب افتاد که تقریباً سال‌هاست که آنجا تلنبار شده و از یادمان رفته بود. با دقت نگاه کردم؛ دیدم این‌ها یادواره‌هایی هستند که خانم‌ها به یاد همسران از دست‌رفته خود فراهم کرده و یک جلد هم به یادگار برای ما فرستاده بودند. یکی از کتاب‌ها را برداشتم ورق زدم، خنده‌ام گرفت. چون صاحب کتاب را می‌شناختم. مرد بیچاره بیسوادی بود غرق در پول و بیسوادی که به همان حال از دنیا رفته بود بدون این که بتواند جیب‌های کفش را پر از داشته‌ها و دلارها بکند.

اما در کتاب چه تعریف‌ها و تمجیدها از عقل و شعور و نیکنامی ایشان شده بود. متجاوز از ۲۰ نویسنده، دانشمند، شاعر و روزنامه‌نگار در وصف آن شادروان مقاله نوشته بودند.

پیش خودم فکر کردم که من هم باید دست‌به‌کار شوم و تا شوهرم که الحمدالله زنده و سر حال است، پس از صد سال بی یادواره نماند و اسم بنده هم همراه آن شادروان ابدی شود.

کتاب را برداشتم و به اتاق نشیمن رفتم. شوهرم خیلی زود از سر کار برگشت. خیلی هم سر حال بود. به همین جهت فکر کردم این بهترین فرصت است که درباره کاری که می‌خواهم شروع کنم با این آدم همیشه منفی و بی‌توجه به ابتکارات من، گفتگو کنم. بعد از شام، جای داغ و خوشرنگی برایش آوردم و چند تکه باقلوای خانگی را که خیلی دوست دارد، جلویم گذاشتم و گفتم:

- بخور عزیزم باقلوها را مهین جون برایت فرستاده.

با تعجب نگاهی به من کرد و گفت:

- چه نقشه‌ای کشیده‌ای که من انقدر عزیز شده‌ام؟!

کار را به کاردان بسپارید!

دفتر خدمات اجتماعی
لیدا کوچصفهانی
(408)269-7283

Not a Law Office

- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ♦ دریافت حقوق پرستاری
- ♦ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان) برای واجدین شرایط
- ♦ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ♦ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرمهای اداره مهاجرت و پناهندگی
- ♦ اخذ ویزای نامزدی
- ♦ مدیکر و مدیکل، SSI
- ♦ گرفتن وقت از سفارت آمریکا جهت ویزای توریستی
- ♦ اخذ پاسپورت سفید
- ♦ ترجمه اسناد و مدارک
- ♦ تمدید گرین کارت

lida.taxsavers@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 1100, San Jose, CA 95125

ناخوش آیند بود. بی اعتنایی سلطان در حق شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی که از جانب خلیفه به سفارت نزد او آمده بود و اقدام به قتل شیخ مجدالدین بغدادی صوفی محبوب خوارزم که حتی مادر سلطان را ناخرسند کرد، در نظر بهاءولد انعکاس همین مشرب فلسفی و بی اعتقادی او در حق اهل زهد و طریقت بود.

در همین احوال شایعه احتمال یا احساس قریب الوقوع یک هجوم مخرب و خونین از جانب اقوام تاتار به ماوراءالنهر اذهان عامه را به شدت مضطرب می کرد. بهاءولد که سال ها در اکثر شهرهای ماوراءالنهر و ترکستان شاهد ناخرسندی عامه مردم از غلبه مهاجمان بود و سقوط آن شهرها را در مقابل هجوم احتمالی تاتار امری مسلم می دانست، خروج از قلمرو خوارزمشاه را برای خود و خاندان و یارانش مقرون به مصلحت و موجب نیل به امنیت تلقی می کرد و بنا به دلایل ذکر شده بالاخره به همراه کاروانی که از بلخ برای زیارت حج بسوی حجاز به راه افتاده بود، جلای وطن کرد و بطوری که قبلا به تفصیل از آن سخن رفت عازم حجاز شد. از حجاز به لارنکا و چند سالی بعد در شهر قونیه بود که ستاره بزرگ عالم عرفان خداوندگار مولاناجلالالدین محمد بلخی در آسمان فرهنگ ایران رخشان گردید.

قدرت و حکومتش محکوم به انقراض شدند. اتابکان در عراق و فارس در مقابل قدرت وی سر تسلیم فرود آوردند. در قلمرو زبان فارسی که از کاشغر تا شیراز و از خوارزم تا همدان و فراسوی آن امتداد داشت بجز سرزمین های تحت حکومت سلجوقیان روم تقریباً هیچ جا از نفوذ فراینده او برکنار نمانده بود. حتی خلیفه بغداد الناصرالدین الله برای آنکه از تهدید وی در امان بماند ناچار شد دایم پنهان و آشکار بر ضد او به تحریک و توطئه پردازد. توسعه روز افزون قلمرو او خشونت و استبدادش را همراه ترکان و خوارزمیان همه جا گستر کرد. قدرت او در تمام ولایات مخرب، شیطانی و مخوف بود. مادرش ترکان خاتون، ملکه مخوف و ستیزه جوی خوارزمیان، این فرزند مستبد اما عشرت جوی و وحشی خوی خویش را همچون بازیچه ای در دست خود می گردانید.

بهاءولد در این ایام فقیه صوفی مشرب و واعظی بلند آوازه بود و شدیداً مورد رشک و حسرت دیگر واعظان و فقها و مدرسان بزرگ. در عین حال از سلطان نیز به سبب گرایش های فلسفی او ناخرسند بود و مخالفت با او را علناً در مجالس و محافل ابراز میکرد که برای سلطان مستبد بسیار



سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

گردآوری و نگارش:
مهندس پرویز نظامی

مولوی

داشت اما در خانه با محبت و علاقه ای آمیخته به تکریم و اعتقاد او را جلالالدین می خواندند. جلال الدین محمد پدرش بهاءولد، از روی دوستی و بزرگی او را «خداوندگار» می خواند. خداوندگار برای او همه امیدها و تمام آرزوهایش را تجسم می داد. با آنکه از یک زن دیگر دختر قاضی شرف، پسری بزرگتر به نام حسین داشت، به این کودک نورسیده که مادرش مؤمنه خاتون از خاندان فقیهان و سادات سرخس بود و در خانه بی بی علوی نام داشت به چشم دیگری می دید. خلوت آکنده از سکوت و آرامشی که درون خانه برایش حاصل می شد روحانی، مقدس و خدایی بود. با «الله» انس می ورزید و خلوت می کرد و گفت و شنود داشت.

خداوندگار در چنین محیطی بزرگ میشد، رشد میکرد و خود را در یاد «الله» و در عشق پدر که مستغرق «الله» بود غوطه ور می یافت. هر چه در این خانه در دور و بر کودک دیده می شد اندیشه و زبان می بخشید. هر چه در این دور و بر بود با خداوندگار خردسال حرف می زد، تمام ذرات عالم در نزد او غرق در حیات، غرق در خوشی و غرق در نغمه و نوا بود. پنج ساله بود که صورت های روحانی و اشکال غیبی در پیش نظرش پدیدار می شد. تخیلی پر بار که بعدها از او یک شاعر واقعی ساخت به او فرصت می داد تا در ورای این نام، با چشم خود، با همان چشم نافذ و پرتلاؤ و عمیقی که تا پایان عمرش هیچ کس نمی توانست تاب نگاه او را بیاورد، حضور نامرئی و پرهیبت یک نور مقاومت ناپذیر را حس کند و صدای بال ملایک و ارواح را در تمام خانه بشنود و بال خیال تا اعماق کبود آسمان ها، به دنبال آنها عروج نماید.

در آن مدت که خداوندگار خاندان بهاءولد هفت ساله شد (۶۰۴-۶۱۱)، خراسان و ماوراءالنهر از بلخ تا سمرقند و از خوارزم تا نیشابور عرصه فرمانروایی سلطان محمد خوارزمشاه بود. ایلک خانیان در ماوراءالنهر و شنسییان در ولایت غور با اعتلای او و توسعه و بسط

با آنکه مولوی از لحاظ مذهب، سنی حنفی بوده و در این اصلاً تردیدی نیست، قاضی نورالله که از هر کسی به کوچکترین دست آویز شیعه ای خالص می ساخت، کوشیده است با نقل اشعاری که معمول و منسوب به مولوی است، وی را در زمره شیعیان درآورد و درباره شمس تبریزی نیز به قولی درباره انتساب او به جلال الدین حسن نومسلمان استناد جسته و او را پدر بر پدر شیعه دانسته است. اما مولوی در عین اعتقاد و دینداری کامل، مردی آزاد منش بود و به اهل ادیان و مذاهب بدیده احترام و بی طرفی، چنانکه شایسته مردان کاملی چون اوست، می نگرست.

عروج روحانی مولوی از سال های کودکی آغاز شده بود. از پرواز در دنیای فرشته ها، دنیای ارواح و دنیای ستاره ها که سال های کودکی او را گرم و شاداب و پرجاذبه می کرد. در آن سال ها رویاهایی که جان کودک را تا آستانه عرش خدا عروج می داد، چشم های کنجکاو او را در نوری وصف ناپذیر که اندام اثری فرشتگان را درهاله خیره کننده ای غرق می کرد می گشود. بر روی درختان در شکوفه های نشسته خانه فرشته ها را به صورت گل های خندان می دید. در پرواز پروانه های بی آرام که بر فراز سبزه های موج باغچه یکدیگر را دنبال می کردند آنچه را بزرگترها در خانه به نام روح می خواندند به صورت ستاره های از آسمان چکیده می یافت. فرشته ها، که از ستاره ها پائین می آمدند با روح ها که در اطراف خانه بودند از بام خانه به آسمان بالا می رفتند، طی روزها و شب ها با نجوایی که در گوش او می کردند او را برای سرنوشت عالی خویش، پرواز به آسمان ها، آماده می کردند- پرواز به سوی خدا. شوق پرواز در ماورای ابرها از نخستین سال های کودکی در خاطر این کودک خانواده خطیبان بلخ شگفته بود. در بلخ که چنانکه اشاره کردیم، زادگاه او بود. خانه آن ها مثل یک معبد کهنه آکنده از روح، انباشته از فرشته و سرشار از تقدس بود. کودک خاندان خطیبان، محمد نام

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه
منطقه
منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات
در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله
می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.

I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamid@true-vision.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070

منطقه فضول آباد

خانه هایمان را تنبل سرا و هتل پنج ستاره نکنیم. هر کسی که به هتلی می آید و اتاقی می خواهد، اتاقی در اختیارش می گذارند و کرایه هرروز اقامت در آن هتل را هم به او می گویند. در تمام مدتی که در آن هتل هست تمام خدمات لازم در اتاقش را مانند نظافت، تعویض ملافه و رو متکا، گردگیری و مرتب کردن اتاق را کارگران هتل برایش انجام می دهند. هزینه این نوع خدمات را هم حتما در میزان کرایه محاسبه و منظور شده است اما اقامت در خانه ها با آنکه شبیه هتل بزرگ و کوچکی است اما مسافری که به این خانه می آید هیچ پولی بابت استفاده از اتاق و یا نظافت و سرویس های بهداشتی نمی دهد. معلوم نیست از کی این رسم شده و افزون بر آن تهیه صبحانه و شام و ناهار و اساسا کلیه امور خانه مسئولش زن خانه یا مادر است. بنظر شما این روند بهره کشی و بار سنگین کلیه این امور را انداختن به گردن یک نفر عادلانه است و یک نوع ظلم آشکار محسوب نمی شود؟! چرا در خانه ها برحسب توانایی ها، تقسیم وظایف نمی شود؟! چرا بچه ها غالبا خود را در خانه مسئول انجام هیچ کاری نمی دانند؟! چرا دست کم به اتاق خود نمی رسند؟! در حالیکه بچه های روستاها ما اینطور نیستند. از کله سحر تا تاریکی شب در کنار مادر یا پدر به انجام وظایفی در حد سن و سال و توانایی خود مشغولند و بدین ترتیب علاوه بر یادگیری و کسب تجربه، برای زندگی فردای خود نیز آماده می شوند. دختر یا پسر فرق ندارد، همشان در انجام کارهای خانه یا مزرعه داری یا دامداری مشارکت فعال و اثر گذار دارند. بروید فیلم های عشایر ما را ببینید. این بی تجربگی بچه های شهری در کار، و تنبلی و مفتخوری به آنها بشدت ضرر می زند و آنها را ناتوان و بی عرضه جلوه می دهد. بیاد دارم خانم جوان پزشکی، در ایران به من می گفت: «من در همین سن و سال هنوز بلد نیستم یک هندوانه قاچ کنم یا در یک قوطی را باز کنم. هروقت خواستم کاری یاد بگیرم یا انجام بدهم مادرم گفت تو برو بشین این کارا کار تو نیست.» پس بعضی مادران هم خودشان بچه هایشان را تنبل، ناتوان و بی تجربه بار می آورند. باید این شرایط ناگوار غیرمنصفانه و رنج آور در خانه های ما بهم بخورد. یک نوع تقسیم کار با مهربانی و جلب مشارکت بوجود آید تا هیچکس زیر ستم قرار نگیرد. زن یا مردش، فرق نمی کند.

دنباله مطلب در صفحه ۷۷

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکرندی

فریمان- کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



فروغ فرخ زاد در مصاحبه ای درباره این فیلم گفته است: «روز اول که جذامی ها را دیدم حالم خیلی بد شد. وحشتناک بود. توی جذامخانه یک عده زندگی می کنند که همه خصوصیات و احساسات یک انسان را دارند اما از چهره انسانی محرومند. من زنی را دیدم که صورتش فقط یک سوراخ داشت و از توی این سوراخ حرف میزد. خُب وحشتناک است، ولی من مجبور بودم اعتمادشان را جلب کنم. با اینها خوب رفتار نکرده بودند. هرکس به سراغشان رفته بود عیب هایشان را نگاه کرده بود اما من به خدا می نشستم سرسره شان و دست به زخم هایشان می زدم. دست به پاهایشان می زدم که جذام انگشتان آنها را خورده بود. این طوری بود که جذامی ها به من اعتماد کردند. وقتی از آنها خداحافظی می کردم مرا دعا می کردند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

این خانه سیاه است

فروغ در بهار سال ۱۳۴۱ به تبریز رفت تا مقدمات ساختن فیلمی از جذامی ها را تهیه کند. در تابستان این سال فیلمی در «گلستان فیلم» ساخته میشد با نام «دریا» که از داستان «چرا دریا طوفانی شده بود» صادق چوبک اقتباس شده بود. فروغ در این فیلم بازی کرد و در تهیه آن گلستان را یاری داد اما این فیلم ناتمام ماند. در پائیز ۱۳۴۱ بار دیگر فروغ به تبریز رفت و این بار سه تن دیگر همراه او بودند و فیلم جذامخانه در مدت اقامت دوازده روزه او بوجود آمد که نام «خانه سیاه است» به خود گرفت. گفتارهای این فیلم اقتباس از متون مذهبی اسلامی و تورات است. در «خانه سیاه است» بنا به سفارش انجمن کمک به جذامیان ساخته شد. پرسوناژهای این فیلم جذامیان آسایشگاه بابا باغی تبریز بودند.



انجمن آذربایجانی های شمال کالیفرنیا

غیر انتفاعی، فرهنگی، هنری و بدون وابستگی سیاسی و مذهبی!

با هدف ترویج و گسترش فرهنگ و هنر آذربایجان

برنامه های انجمن: برپایی جشن های ملی، تفریحی، کمپینگ و پیک نیک، مسابقات تخته نرد، شب های

شعر و موسیقی، برنامه های هنری، کلاس های زبان ترکی و انگلیسی، کلاس های رقص و موسیقی

خدمات و مشاوره رایگان در امور: ♦ مهاجرت ♦ کاریابی و مسکن ♦ انجام خدمات اولیه برای افراد تازه وارد به آمریکا

♦ سرمایه گذاری ♦ خرید و فروش املاک ♦ مشاوره در امور تحصیلی ♦ مشاوره در امور خانوادگی

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید!

e-mail: secretary@acsnc.org

(408)661-3410

website: www.acsnc.org

عضویت در این انجمن بدون شرط سنی، عقیدتی، سیاسی و ملیتی می باشد!

Azerbaijan Cultural Society of N. California

16400 Lark Ave., Ste # 260, Los Gatos, CA 95032

میرزا محمود وزیر می خورد که میرزا شهاب در یکی از آنها، خانه داشت. میرزا شهاب خان لهجه‌ای غیر تهرانی داشت و یک روز پدر گفت که او اهل کرمان است. از صحبت‌های پدر و مادر فهمیدیم که پسر میرزا شهاب خان در فرنگ درس می‌خواند و قرار است بعد از درس بیاید تهران. یک تابستان یادمان است که پسر میرزا شهاب خان برای دیدار پدر و مادر به تهران آمد و مادرش همه آشنایان را به زهاری مفصل مهمان کرد و در این جا بود که ما برای اولین بار جوان بلند قامت و خوش صورت و کم لبخندی را دیدیم که از فرنگ آمده بود و او را «مظفرخان» صدا می‌زدند.

در مجالس زنانه که ما را هم راه می‌دادند صحبت از این بود که باید دستی بالا برد و برای مظفرخان زنی گرفت چون ممکن است که «آکله» های فرنگی این شاخ نبات و این توت هرات را بزنند و ببرند. صحبت‌های زنانه که به بیرون درز می‌کرد مردها می‌گفتند میرزا شهاب خودش می‌داند که چکار می‌کند و «مظفرخان» محتاج اینچور دلسوزی‌ها نیست. سال دوم دبستان بودیم که مظفرخان به تهران برگشت و ساکن خانه پدر شد.

دنباله مطلب در صفحه ۳۰۰

قصه از این اشاره آن بود که روحیه کارمندان آن زمان را تا حدی نشان داده باشم. پدر دوستان بسیاری از آن زمان داشت که در سال‌های آخر عمر فقط با آنها رفت و آمد می‌کرد. او به دوره‌های هفتگی در منزل میرزا قوام‌الدین خان مجیدی، پدر دکتر عبدالمجید مجیدی، می‌رفت و مرا هم با خود می‌برد. در این دوره‌ها، آدم هائی هم نسل او بودند و جز آن، در خود محل هم او با کسانی رفت و آمد داشت که از آن زمانه می‌آمدند، از جمله در محله ما مرد کم خنده و سیه چرده‌ای بود که گاهی به منزل او می‌رفتیم و گاهی او نزد ما می‌آمد. پدر، او را میرزا شهاب خان خطاب می‌کرد به همانگونه، او پدر را میرزا جعفرخان می‌خواند.

آنها اغلب درباره انقلاب مشروطه، بگير و ببندهای دوره محمد علی شاه، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و میرزا علی اکبر خان دهخدا حرف می‌زدند، آدم‌هایی که برای یک پسر کودکستانی فقط یک نام بودند. خانواده میرزا شهاب خان در یکی از کوچه‌های منشعب از خیابان سیروس که کوچه اصلی آن «میرزا محمود وزیر» نام داشت می‌نشستند و ما هم اول خیابان سیروس در کوچه مسجد حاج شیخ عبدالنبی. انتهای کوچه ما به کوچه فرعی

یادداشت‌های با تاریخ

صدرالدین الهی

بخش آخر



دکتر مظفر بقائی: بچه محل خوش بر و بالا!

بچه محل خوش بر و بالا!

من بقایی را به عنوان یک «بچه محل» از سال‌های سرچشمه می‌شناختم و از او چند تصویری بیش در دست ندارم و امیدوارم که این یادها به کار شناخت حقایق پنهان شده در زیر ابر تعصب و یکسویه نگرستن بیاید.

پدرمن، جعفر، از کارمندان و کارکنان دیرینه وزارت دارایی بود. آنهایی که حتی در زمان ما هنوز «مالیه چی» خطاب شان می‌کردند. بچه های این نسل که با انقلاب مشروطه روئیده و در دوران سلطنت رضاشاه بالیده بودند تربیت خاص خود را داشتند. به سلسله مراتب اداری به همان چشم می‌نگریستند که به سلسله مراتب علمی. به همین جهت به «رئیس» احترام می‌گذاشتند و اگر هم عیب و علتی در کارش بود، در ساز و نقاره نمی‌کوفتند. به خاطر دارم که در زمان طفلی و خرد سالی هر ماه یکبار، جمعه‌ها، پدر به زیارت مرقد پدرش میرزا شمس‌الدین حکیم الهی و دو برادرش میرزا علی نقی و میرزا فضل‌الله که در «صفائیه»، گورستانی نزدیک چشمه علی تهران، می‌رفت. بعد از زیارت تربت پدر، که در حجره‌ای مدفون بود، و بعد از خواندن فاتحه برای برادران از شیخ علی خادم آن مقبره می‌خواست که در یکی از حجره‌ها را باز کند تا او بر سر گور دیگری فاتحه ای بخواند. روزی بعد از چند سال وقتی از او پرسیدم که در این جا چه کسی به خاک سپرده شده؟ جواب داد: «مرحوم داور که وزیر رضا شاه بود و از دست او خودکشی کرد، من هم عضو او در وزارت مالیه بودم. داور یک رفیق متجدد و فرنگی مآب بود.» بعد، درباره داور بسیار خواندم و شنیدم.



www.parsequalitycenter.org

A BIA Accredited Agency
501 (C)(3) Nonprofit Organization

تلفن تماس برای تعیین وقت در شمال کالیفرنیا

408-261-6405
Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

تلفن تماس برای تعیین وقت در جنوب کالیفرنیا

818-616-3091
Pars Equality Center
4954 Van Nuys Blvd., Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

Immigration & Citizenship Services

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم
(به زبانهای فارسی و انگلیسی)

- کسب تابعیت (سیتی زن شیب)
- کارت اقامت دائم (کارت سبز)
- درخواست مهاجرت خانوادگی
- تعدید کارت سبز
- مجوز اشتغال
- معافیت از پرداخت هزینه

نخستین مشاوره رایگان میباشد

ملاقات و مشاوره فقط با وقت قبلی میباشد

یه آشی برات بیزم که یه وجب روغن روش باشه!

در کتاب (سه سال در دربار ایران) نوشته دکتر فووریه، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه، مطلبی نوشته شده که پاسخ این مسئله یا این ضرب المثل رایج بین ماست. او نوشته: ناصرالدین شاه سالی یک بار (آنهم روز اربعین) آش نذری می‌پخت و خودش در مراسم پختن آش حضور می‌یافت تا ثواب ببرد. در حیاط قصر ملوکانه اغلب رجال مملکت جمع می‌شدند و برای تهیه آش شله قلمکار هر یک کاری انجام می‌دادند. بعضی سبزی پاک می‌کردند. بعضی نخود و لوبیا خیس می‌کردند. عده‌ای دیگرهای بزرگ را روی اجاق می‌گذاشتند و خلاصه هر کس برای تملق و تقرب پیش ناصر الدین شاه مشغول کاری بود. خود اعلیحضرت هم بالای ایوان می‌نشست و قلیان می‌کشید و از آن بالا نظاره‌گر کارها بود. سر آشپزباشی ناصرالدین شاه مثل یک فرمانده نظامی امر و نهی می‌کرد. به دستور آشپزباشی در پایان کار به در خانه هر یک از رجال کاسه آشی فرستاده میشد و او می‌بایست کاسه آن را از اشرفی پر کند و به دربار پس بفرستد. کسانی را که خیلی می‌خواستند تحویل بگیرند روی آش آنها روغن بیشتری می‌ریختند. پر واضح است آن که کاسه کوچکی از دربار برایش فرستاده میشد کمتر ضرر می‌کرد و آنکه مثلا یک قدح بزرگ آش (که یک وجب هم روغن رویش ریخته شده) دریافت میکرد حسابی بدبخت میشد. به همین دلیل در طول سال اگر آشپزباشی مثلا با یکی از اعیان و یا وزرا دعواش میشد، آشپزباشی به او می‌گفت: بسیار خوب! بهت حالی می‌کنم دنیا دست کیه! آشی برات بیزم که یک وجب روغن رویش باشد.

که زمانی قرض گرفته است. البته، امکان جایگزین این است که نرخ‌های بهره بالا باعث کاهش وام گرفتن خواهد شد، اما نرخ بالای ورشکستگی‌های شخصی که منتقدان تاکید می‌کنند گواه بر این است که چرخه باطل، بر تاثیر نرخ بهره بالا در کاهش استقراض، غالب است.

حاضر ایجاد شده است. خطر نکول بیشتر به نرخ‌های بهره بالاتر منجر شده است، اما نرخ‌های بهره بالاتر موجب افزایش خطر نکول در زمانی می‌شود که نرخ بهره بیانگر هزینه ثابتی بر بدهکار است: اگر فردی شغل خود را از دست بدهد و درآمدش افت یابد، هنوز هم مدیون آن چیزی است

ترمیم، تصحیح، بهبود و افزایش کردیت

آرین اقبالی

arian@enrichfin.com



تفاوت های ورشکستگی بند ۷ و ۱۳

ورشکسته پس از دریافت حکم خلاصی از بدهی‌های موجود خود باید منتظر بماند تا بتواند دوباره اعلام ورشکستگی نموده و دور تازه‌ای از بدهی‌ها را محو کند، افزایش می‌دهد. در این قانون بندهای دیگری نیز گنجانده شده است که پاک کردن بدهی‌های افراد به وسیله اعلام ورشکستگی تحت بخش ۷ را مشکل‌تر میکند. منتقدان، این قانون را بی‌رحمانه و سنگین برای فقرا شمرده‌اند، اما آنها مهم‌ترین اثری را که این لایحه به احتمال زیاد دارد نادیده می‌گیرند و آن کاهش نرخ بهره است.

یکی از مولفه‌های نرخ بهره، جبران خسارت بابت ریسک نکول است. هر اندازه ریسک بالاتر باشد نرخ بهره بالاتر است. البته فرض بر این است که طلبکار در صورت نکول، نمی‌تواند بدهی بدهکار را به سرعت، به طور کامل و با هزینه اندک وصول کند. اگر ورشکستگی بسیار کم‌هزینه می‌بود و فرد ورشکسته نوعی، دارایی‌های کافی برای پوشش دادن بدهی‌های خود داشت یا هیچ حقی برای تادیه بدهی‌هایش نداشت و می‌توانست آنها را با بهره، از درآمد آینده بازپرداخت کند، نکول کردن هزینه قابل توجهی بر طلبکاران تحمیل نمی‌کرد و بنابراین خطر نکول اثر قابل توجهی روی نرخ بهره نداشت. اما ورشکستگی پرهزینه است و بیشتر افراد ورشکسته دارایی کافی برای ادای بدهی خود ندارند و در عین حال تحت قوانین موجود، آنها حق خلاصی از بدهی خود را دارند بدون توجه به اینکه میزان دارایی‌هایشان چقدر کمتر از مبلغ بازپرداختی به طلبکاران است. پس نکول پرهزینه بوده و مقدر شده است که در نرخ بهره بازتاب یابد.

توجه داشته باشید این شکایت منتقدان چقدر مضحک است که نرخ‌های بهره کارت اعتباری گزاف هستند. این به اصطلاح گزاف بودن نرخ بهره تا حدودی ناشی از قانون ورشکستگی است که با دعوت بدهکاران کارت اعتباری به اعلام ورشکستگی، ریسک نکول و بنابراین نرخ بهره را افزایش می‌دهد. توجه کنید علاوه بر این، یک دور تسلسلی توسط سیستم

بر اساس بخش ۷، دارایی‌های فرد ورشکسته، به جز دارایی‌های معاف از قبیل خانه و ابزار کار، بابت بازپرداخت به طلبکاران به فروش می‌رسد. وقتی ورشکسته به جای شرکت، یک فرد باشد، دارایی‌های او اغلب چنان محدود و ناچیز است که طلبکاران را قادر به دریافت کامل بدهی نمی‌کند؛ اغلب طلبکاران تنها چند سنت از هر یک دلار طلب خود را دریافت می‌کنند. طلب آنها چه کم یا زیاد برگردانده شود، فرد ورشکسته در جریان اقدام به ورشکستگی (جز در موارد استثنایی، مثلا جایی که بدهی شامل جریمه یا خسارت به دلیل تقلب ارتكابی بدهکار است) حکم خلاصی دریافت می‌کند، به این معنی که طلبکاران نمی‌توانند به خاطر مانده پرداخت نشده بدهی‌های وی علیه او اقدام نمایند. بدهی‌های فرد حتی اگر درآمد کافی بالایی داشته و قادر به بازپرداخت کامل آنها طی چند سال باشد، امحا می‌شود. روش جایگزینی که افراد (و طلبکاران آنها) می‌توانند استفاده کنند بخش ۱۳ قانون ورشکستگی است. بدهکار به جای واگذاری دارایی‌های معاف نشده خود، توافق می‌کند که تا پنج سال پس از ورشکستگی مبالغی به صورت دوره‌ای به طلبکاران خود بپردازد. اگر چه بخش ۱۳ برای برخی از افراد به خصوص کسانی که دارایی‌های معتنا بهی دارند، جذاب است، بخش ۷ برای افرادی که دارایی‌های غیر معاف اندک اما مقداری درآمد دارند جذاب‌تر است، و از این‌گونه افراد بسیار وجود دارد.

این افراد می‌توانند با خرید دارایی‌های بی‌دوام از قبیل غذا، مسافرت و سرگرمی از طریق کارت اعتباری، بدهی‌های سنگین به بار آورده و سپس اعلام ورشکستگی نموده، بدهی‌های خود را محو نمایند و پس از آن دوباره شروع به فعالیت کنند. قانون اصلاح ورشکستگی بسیاری از بدهکاران را که درآمد سالانه بیش از میان درآمد در ایالت محل اقامت خود دارند مجبور به اجرای بخش ۱۳ و در نتیجه پرداخت‌های دوره‌ای از محل درآمد خود برای دوره چندساله می‌کند. این قانون همچنین مدت زمانی را که فرد

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال‌ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می‌دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکوریته

- ♦ مدیکر و مدیکل
- ♦ سوشیال سکوریته (SSI)
- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ♦ دریافت حقوق پرستار
- ♦ دریافت حقوق بازنشستگی
- ♦ مصاحبه‌های سالانه سوشیال سکوریته
- ♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکوریته (Appeal)

در سراسر بی‌اریا

(408) 348-2595 + (925) 998-5340 + (415) 446-8682

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

بهشت آرمایی را ابتکار و مبارزه مستدام خود مردم داخل رهبری می کنند. در مقطعی که نیروی معترضین قرار می گیرد بی اعتنائی همراهی و پذیرش فشار تلقی می گردد. آهنگ بهزیستی تلاش همه جانبه کاروان زن و مرد، پیر و جوان سیر و گرسنه مستلزم هدف مشترک و خواست های یکدست می شود و به سوی هم سطحی هم فکری و تساوی حقوق عامه مردم پیش می رود و اما متأسفانه امکانات جامعه امروزی و شاید همیشگی ما مقابله نیست روند تعادل آفرین با غاصب است. فرهنگ توقف نه حرکت پویائی. و اینست ابعاد بی سابقه جریانات انحرافی مدرس زوال تفکر و مبلغ رواج تفرقه میان مردم در دورانی که فضیلت و معرفت اخلاقی منجر به نمایش گزاردن بی حسنی و بی اعتنائی می شود. شناخته ترین و آکنش قدرت حاکم کسب نیرو و رواج فراینده فرق طبقاتی و شیوع اختلال در تکامل جامعه است. شگرد و فن توافق و شیوه همسوئی با روال وضع موجود را در بی تفاوتی و احساس رضایت مسافران و خانم های بی خیال راحت طلب مشاهده کردیم که بدون تردید نماینده اکتساب کمالات زمان و مکان و البته ریشه دیرینه در ضمیر ناخودآگاه زنان اندرونی قدیم تر دارد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

و زندگی روزمره. با یک تلفن، سبد میوه، انواع گوشت و سبزی و مواد غنائی پشت در. کارگر نیمه وقت و شبانه روزی و پرستاری و سایر خدمات مهیا، بهترین و شیک ترین رستوران ها، فروشگاه ها، بوتیک ها و خلاصه همه چیز در حد و خور. نعمت و برکت بسیار. منظور آنکه بودن و زندگی کردن آنجا امن تر، راحت تر و کلی خوش تر از اینجا می گذرد. ما هم حسابی سرمان گرم است. صبح ها دنبال سلمانی و ماساژ و خرید و ناهار سبک با دوستان. بعدازظهرها دوره رامی و شب ها هفته ای دو سه شب میهمانی و دور هم. مشروب و رقص و تفریح. به محض ورود روسری و روپوش تحویل اطاق رخت کن و لباسهای آخرین مد نیمه عریان وارد سالن...البته همیشه میزبان می داند چه باید کرد...ما هم می دانیم برای پیشگیری مزاحمت. حلال مشکلات کلیه درهای بسته و قفل های وابسته حتی گره گشای عقده ها و کینه طبقه ورشکسته. این بانوان بلندمرتبه بر می گردند و فکر می کنم هرآنچه می فرمایند غبطه غربت نشینان است و یا شاید هراس داروغه وطن. متوجه می شویم افکار و اعمال عمومی محوری است قاطع و معرف برداشت مردم امروز و دیروزها.

از درگوشی ها

به قلم پیرایه

و پولکی باب روز نمی گنجد. از تماشای چهره های پف آلود و پوست دنیکی دل کندیم و جویای احوالات وطن شدیم به امیدي که هموطنان ماندگار در چرخش ادراک واقعیت های ملموس از ذهن کور ما قدیمی های دور افتاده جلوتر باشند. در این عرضه ناکامی ها روال کند اذهان زنهای قدیمی تر را زنده و آشکار مشاهده کردیم و فهمیدیم و دقیقاً خودمان را جوهر شعور و فکر و حد روشن بینی همجنسان سن و سالدار کم مایه ایران امروز را رو در رو شناختیم. مگر خدا به داد جوانان آن سرزمین اهورائی برسد و زوال ملک و ملت را نخواهد. پرسیدیم و شنیدیم عامه مردم کاملاً به وضع موجود عادت کرده اند و شکوه و شکایت ندارند. در حال حاضر مهم پول است پول. پول باشد غمی نیست. همه مردم سرگرم پول درآوردن هستند از هر راه و هر کیسه ای کسب و کارها رونق دارد. همه چیز فراوان و در دسترس عام. حکومت موجود ایرادی ندارد و مردم مشغول کار

تابستان شد و خانمهای مقیم ایران عازم اروپا و آمریکا برای دیدار فرزندان و البته آزمایشات سالیانه پزشکی. رفتیم خیر مقدم دوستان و چند نفری از خویشاوندان دور و نزدیک. ظاهراً در ایران جراحی پلاستیک رونق فراوان دارد و شاید هم میان زنهای مرفه مسری. گرچه شنیده ام آقایان هم از مشتریان پابرجا هستند. از قرار معلوم و مشاهده احوالات از راه رسیدگان باید قبول کرد که پوست کشی و تلمبه زدن پیه های سالمندی و پرخوری «امر به معروف» است و دفع چین و چروک با آمپول رایج «نهی از منکر». البته مقدر هر کسی به نظر نمی رسد و آرزوی جوان نمائی قلبی عیب نیست. برون را دیدیم و رفتیم سراغ درون تا بلکه در این زمینه مختصر تحرک روشن تری دستگیرمان شود. و مثلاً خانم های مسن مسائل جاری را عمیق تر از ما دور افتادگان غربت ارزیابی نمایند. غافل که پرداختن به جنبه های فکری و عقلانی در شأن و شوکت زندگی سطحی



Emon Komeily

ایمان کمیلی

مشاور املاک



آیا در سال جدید در فکر فروش و یا خرید خانه هستید؟

آیا به دنبال یک مشاور املاک هستید که با توجه کامل به وضعیت و شرایط شما و با داشتن اطلاعات لازمه در مورد خرید و فروش خانه و املاک و با پیگیری و پشتکار بتواند در مورد خرید منزل یا فروش آن با بهترین قیمت شما را یاری دهد؟

لطفاً با من تماس بگیرید.

مطمئن باشید با آگاهی کامل، شما را برای رسیدن به هدفتان راهنمایی خواهیم کرد.



(Blackhawk-Danville) Sold Quick / Originally offered at \$2,295,000

Select The Right Realtor

(925)-362-2273  (510)912-9292

ekomeily@gmail.com

CalBRE #01946899

کاوه میرشفیعی

Attorney at Law

وکیل رسمی دادگاههای کالیفرنیا و فدرال

با دانش و تجربه در امور ورشکستگی،

امور خانواده و امور تجاری و بازرگانی



Kaveh Mirshafiei, Esq.

مشاوره اولیه رایگان

♦ کلیه امور خانوادگی ♦ کلیه امور تجاری، بازرگانی،

و ثبت شرکت ها ♦ دعاوی مدنی

♦ Business Law ♦ Family Law

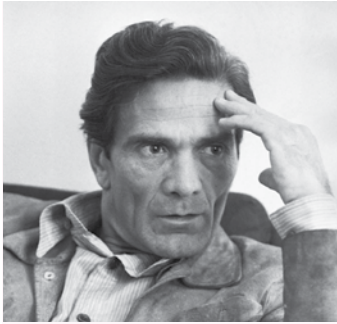
I am committed to providing you with excellent legal service within a culture that encourages innovative problem-solving!

To schedule your initial consultation, please call:

(408)663-6286

www.headwaylegal.com

710 Lakeway Drive, #138, Sunnyvale, CA 94085



و مدیر فیلمبرداری در چند شاخص فیلمبردار مطرح ایتالیا Towno Delli Colli بود. او دقت زیادی نیز در تدوین فیلم هایش داشت به طوری که خود برخی از کارهایش را انجام می داد. در مورد موسیقی فیلم ها باید گفت که اکثر شاهکارهایش را سرژیو لئونیه برایش خلق می کرد. دو هنرپیشه مرد Franco Citti و Ninetto Davoli در بسیاری از فیلم هایش بازی و همچنین می توان از هنرپیشه های نام آور دیگری مانند، ترانس استامپ، سیلوانا منگانو، Toto، آنامانی، چیچو و فرانکو نام برد.

دیگری تاکنون به این تعداد زبان مختلف ترجمه نشده است. این هنرمند با وجود انتقادات زیادی که به وی می شد، به موزه ها نیز راه یافت. موزه هنر مدرن شهر مونیخ سال ۲۰۰۵ تمام فعالیت خود را به نمایش و بررسی ابعاد مختلف زندگی حرفه ای این هنرمند اختصاص داد. این موزه به همین مناسبت نه تنها فیلم ها و رمان ها، بلکه اشعار و طراحی های پازولینی را نیز به نمایش گذاشت. روستای کازارسا، جایی که پازولینی قسمت بزرگی از دوران کودکی و جوانی خود را در آن گذرانده بود نیز، مرکز مطالعه پیر پازولینی را، با وظیفه حفظ میراث این هنرمند تأسیس کرده است. پازولینی در پایان زندگی اش به این محل بازگردانده شد. جایی که روزی از آن رانده شده بود. جسد وی در گورستان این روستا، در کنار مادرش دفن شده است.

«طبقه پست» می نامیدند. پازولینی کشتی خاصی به این گروه داشت و خود مدتی درون این طبقه اجتماعی که آن را «لومپن پرولتاریا» می نامید، زندگی کرد. سینمای پازولینی آمیزه ای از شعر، استعاره، اسطوره شناسی، روان شناسی و دیالکتیک مارکسیستی است. وی فعالیت اش را در سینما با نوشتن فیلمنامه شب های کابیریا برای فدریکو فلینی آغاز کرد. او در طول عمر نسبتاً کوتاه خود، آثار بسیاری در زمینه سینما و ادبیات خلق کرد و تأثیر عمیقی بر فیلمسازان نسل پس از خود گذاشت. او در شهر بولونیا به دنیا آمد و در شهر رُم به قتل رسید! قتل وحشیانه پازولینی در سال ۱۹۷۵ میلادی، معمایی است که تا امروز جوابی برای آن پیدا نشده است. پازولینی که خود یک نقاش بود به فیلمبرداری آثارش خیلی اهمیت می داد



پازولینی و همکاران فرسیا اعتماد زاده

پیر پائولو پازولینی (Pier Paolo Pasolini) (۱۹۷۵-۱۹۲۲) یک از مشهورترین افراد ایتالیا در دو دهه شصت و هفتاد قرن بیستم بود. او به عنوان نویسنده، کارگردان، بازیگر، نقاش، شاعر، ژورنالیست و فعال سیاسی شناخته می شود. پازولینی در آن زمان در مورد پنهان کردن همجنسگرایی خود هیچ واژه ای نداشت و آزادانه درباره اش صحبت می کرد. او در طول عمر نسبتاً کوتاه خود، آثار بسیاری در زمینه سینما و ادبیات خلق کرد و تأثیر عمیقی بر فیلمسازان نسل پس از خود گذاشت. پازولینی از درخشانترین، اسرارآمیزترین و بحثبرانگیزترین شخصیت های بعد از جنگ در ایتالیا است. بسیاری از نوشته ها و فیلم های پازولینی حول مسائلی چون خشونت و زیاده روی می گردد. فضای اکثر آثارش زندگی طبقه کارگر و تنگدست است. لایه های از جامعه آن زمان که دیگران

S & S Tire And Auto Repair Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated



Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

(408)738-1960
597 S. Murphy Ave.
Sunnyvale, CA 94086

We Are #1
Established in 1996

(408)583-1200
1800 S. Winchester Blvd.
Campbell, CA 95008



یادداشت‌های حسن رحیب نژاد

کردند و بر گور او قرار دادند. وقتی نادر شاه در سال ۱۷۴۰ میلادی سمرقند را فتح کرد آتش حرص تسلی نا پذیرش با دیدن آن سنگ شعله ور شد و دستور داد سنگ را از روی قبر تیمور بردارند تا به ایران ببرد اما سنگ به آن عظمت به دو نیم شد. ناچار همانجا رهایش کردند. بعد ها سمرقندیان آنرا بهم چسباندند و بر سر جایش گذاردند. میگویند تیمور در قبرش نا آرام بود. هانس شیلترگر آلمانی که در دربار او خدمت میکرده در خاطراتش نوشته است که پس از خاکسپاری تیمور؛ خادمان آرامگاه هر شب صدای ناله ها و فریاد های او را می شنیدند! پس از یک سال که صدا ها قطع نشد؛ نزد فرزند و جانشین تیمور رفتند و از او خواستند که برای آرامش پدرش زندانیان، مخصوصا هنرمندانی را که او از دیگر ممالک آورده بود، آزاد کند بلکه روح تیمور آرام بگیرد! همین کار را کردند و از آن پس دیگر صدای ناله های او شنیده نشد!

ای کاش روح همه حکام و مستبدان جهان این چنین وجدانی داشت.

♦♦♦♦

گاهی اوقات آدم دلش میگیرد. بد جوری هم میگیرد. گاه از نکبت ایام و گاه نیز از

آنکه می بیند
بیلان خاموش و خر خر میکند
از صدای عرعرش گوش فلک کر میکند
 آدم دلش میگیرد وقتی می بیند پادوی فلان باشگاه ورزشی عهد بوقعلیشاه، حالا مفسر سیاسی وتحلیلگر و تاریخ دان شده است و پای میکروفن می نشیند و آسمان و ریسمان را بهم میدوزد و پرت و پلا بهم می بافتد و دست آخر هم لگدی به جنازه مصدق میزند و یک مشت بخو بریده از همه جا رانده هم برایش هورا میکشند و یاد در آستینش میدمند.
 آدم دلش میگیرد که خدایا! ما دیگر چه مردمی هستیم؟
به یکی گفتند: فلانی در مجلسی از شما تعریف و تمجید بسیار کرده است.
 شروع کرد به های های گریه کردن.
 پرسیدند: چرا گریه میکنی؟
 گفت: کاشکی فلانی به من ناسزا میگفت.
 کاشکی مرده و زنده ام را یکی میکرد.
 کاشکی هر چه از دهانش میآمد نثار من و آباء و اجدادم میکرد.
 گفتند: آخر چرا؟
 گفت: برای اینکه نمیدانم چه کار احمقانه ای کرده ام که فلانی از من تعریف کرده است.
 حالا حکایت ماست. **دنیاله مطلب در صفحه ۵۵**

در سر گذشت ملت های کهن؛ اساطیر و افسانه وداستان نقش عمده ای دارد و فرهنگ ایران از این امر مستثنی نیست. مکانی بنام "شاه زنده" کمی بیرون سمرقند؛ خود زابیده یکی از همین حوادث غریب تاریخ است.
میگویند: پسر عموی حضرت محمد به نام قاسم بن عباس؛ در سال ۶۷۶ برای فتح این حدود و اشاعه اسلام به سمرقند رسید. در این مکان هنگام اقامه نماز مورد حمله "کافران آتش پرست" قرار گرفت که سر او را از تن جدا کردند. حضرت قاسم بدون توجه به این کار نماز خود را به پایان رساند و سپس سر بریده خویش را برداشته داخل چاهی پرید و در آن ناپدید شد! برخی میگویند که وارد شکاف کوهی شد و شکاف دوباره بهم بر آمد! حضرت در این چاه خواهد ماند و هر وقت لازم شد برای دفاع از اسلام ظاهر خواهد گردید!
و اما داستان گور امیر: تیمور لنگ؛ فاتح

نیمی از جهان که با یک سپاه دویست هزار نفری عازم تسخیر چین بود در فوریه ۱۴۰۵ وفات یافت. جسدش را با مشک و کافور و عطر شستند و در تابوتی مزین به سنگ های گرانبها گذاردند و در دل شب برای آنکه سر بازش خبر نشوند آنرا به سفری به مسافت چهار صد مایل روانه ساختند تا به سمرقند پایتخت محبوبش برسد. تیمور را در مقبره ای که برای نوه اش محمد سلطان ساخته بود دفن کردند اما چون آن بنا برای شخصیتی مثل تیمور کوچک بود در سالهای بعد گنبد بزرگ تری بر روی گنبد قبلی قرار دادند.
 تیمور هنگام مرگ در گوش یکی از اطرافیانش گفته بود که بر قبر او جز یک سنگ چیز دیگری نگذارند. همین وصیت او را بر آوردند؛ اما هر سنگی را بر قبر کسی مثل تیمور نمیتوان گذارد. هفت سال بعد از مرگش؛ بزرگترین سنگ یشم جهان را از کوه های چین به سمرقند حمل



دفتر حقوقی مهاجرتی

آسان ویزا

انجام کلیه امور مهاجرت

Immigration Law Office of
Asan Visa

(408) 249-9898

پژمان بهکار / وکیل امور مهاجرت
Immigration Lawyer
 Masters in International Relations
 Graduate Degree in International Commerce

ندا نهاوندی / وکیل دادگستری ایران
 فوق لیسانس در قوانین آمریکا
 Neda Nahavandi / Attorney at Law
 LLM of US Legal Studies

- ♦ Green Card through Investment (EB5)
- ♦ Green Card through Family & Employment
- ♦ Tourist, Fiance & Student's Visa
- ♦ Investor Visa (E-2)
- ♦ Asylum, Deportation & Removal Defense
- ♦ Schengen visa

- ♦ اخذ گرین کارت از طریق سرمایه گذاری (EB5)
- ♦ اخذ گرین کارت از طریق خانوادگی و کار
- ♦ دریافت انواع ویزاهای توریستی، نامزدی و دانشجویی
- ♦ دریافت ویزاهای کار و سرمایه گذاری (E-2)
- ♦ امور پناهندگی و دفاع در دادگاه های مهاجرت
- ♦ اخذ ویزای شینگن برای افراد مقیم ایران

940 Saratoga Ave., Suite #260, San Jose, CA

شخصی نزد همسایه اش رفت و گفت: گوش کن! می خواهم چیزی برای تعریف کنم. دوستی به تازگی در مورد تو می گفت... همسایه حرف او را قطع کرد و گفت: قبل از اینکه تعریف کنی، بگو آیا حرفت را از میان سه صافی گذرانده ای یا نه؟

- کدام سه صافی؟
- اول از میان صافی واقعیت. آیامطمئن چیزی که تعریف می کنی واقعیت دارد؟
- نه. من فقط آن را شنیده ام. شخصی آن را برایم تعریف کرده است.
- سری تکان داد و گفت: پس حتما آن را از میان صافی دوم یعنی خوشحالی گذرانده ای. مسلما چیزی که می خواهی تعریف کنی، حتی اگر واقعیت نداشته باشد، باعث خوشحالی ام می شود.
- دوست عزیز، فکر نکنم تو را خوشحال کند.

- بسیار خوب، پس اگر مرا خوشحال نمی کند، حتما از صافی سوم، یعنی فایده، رد شده است. آیا چیزی که می خواهی تعریف کنی، برایم مفید است و به دردم می خورد؟
- نه، به هیچ وجه!
همسایه گفت: پس اگر این حرف، نه واقعیت دارد، نه خوشحال کننده است و نه مفید، آن را پیش خود نگهدار و سعی کن خودت هم زود فراموش کنی...

اضافی هورمون های تیروئید از داروهای بتا بلاکر (B-Blocker) استفاده می کنند. این داروها ضربان قلب را کاهش میدهند. معروف ترین این داروها، داروی پروپرانولول (Propranolol) می باشد. علائم بیماری پرکاری تیروئید بسیار زیاد هستند، مانند:

♦ تغییر در اشتها ♦ مشکل در خوابیدن ♦ خستگی ♦ اسهال ♦ بالا رفتن ضربان قلب ♦ کوتاه شدن پرئود ماهانه در خانم ها ♦ اختلالات عصبی ♦ ضعف عضلانی ♦ عصبانیت ♦ اختلال در باردار شدن خانم ها ♦ تنگی نفس ♦ اختلال در دید ♦ کاهش وزن ♦ سرگیجه ♦ نازک شدن موها ♦ خارش پوست ♦ بالا رفتن قند در خون. این علائم در افراد گوناگون متفاوت بوده و شدت و ضعف دارند. در خانمها با روش ید رادیواکتیو ۷۰ درصد بیماران درمان شده و این روش در ۶۰ سال گذشته مورد استفاده قرار گرفته و روش بی خطری می باشد. همیشه با پزشک خود در تماس باشید.

تشخیص: این بیماری با بررسی علائم آن تشخیص داده می شود. امتحان غده با دست و آزمایش خون که میزان هورمون TSH، T3 و T4 را اندازه گیری می کند، همین طور آزمایش های Ultrasound و روشهای فیزیک هسته ای (Nuclear Medicine) نیز در مواردی جهت بررسی غده انجام می گیرد.

درمان: اولین روش، دارو درمانی با دارویی است که فعالیت غده تیروئید را کم می کند. در حال حاضر دو داروی Methimazole و PTU مورد استفاده قرار می گیرند.

روش دیگر استفاده از ید رادیواکتیو میباشد که سلولهایی را که هورمون اضافی ترشح می کنند را از بین می برد. در مواردی که این دو روش مؤثر نباشند بوسیله جراحی، بخشی و یا تمام غده تیروئید را برمی دارند. این روش جراحی بستگی به وضعیت بیمار، سن بیمار، حاملگی و بیماری های دیگری است که همزمان وجود دارند. بعضی پزشکان برای کم کردن فعالیت



پرکاری غده تیروئید (Hyperthyroidism)

ایمنی (Autoimmune) به نام Grave's Disease می باشد. در این حالت بدن یک آنتی بادی می سازد بنام TSI که باعث بیشتر ساخته شدن دو هورمون T3 و T4 در غده تیروئید می شود. بیماری Grave بیشتر ارثی بوده و در خانواده ها تداوم دارد و بیشتر در خانم ها اتفاق می افتد.

۲- دلیل دیگر پرکاری غده تیروئید، ظهور برآمدگی هائی روی غده می باشد که به نام Lumps نامیده می شوند. این برآمدگی ها باعث ترشح شدن بیش از حد هورمون های تیروئید می شوند. علت بوجود آمدن این برآمدگی ها نامعلوم است.

۳- تورم غده تیروئید، Thyroiditis ناشی از حمله یک ویروس و یا وجود یک بیماری اتوایمیون نیز باعث بالا رفتن میزان T3 و T4 می شود.

۴- در بعضی افراد که بیشتر از المنت ید استفاده می کنند (غذاهای دریائی) و یا داروهای حاوی ید نظیر Amiodarone (داروی قلبی) استفاده می کنند، این هورمون ها بیشتر تولید می شوند.

۵- دیده شده است که بعضی خانم های حامله، هنگام حاملگی و یا اولین سال بعد از اتمام حاملگی و زایمان، دچار پرکاری غده تیروئید می شوند که علت آن نامعلوم است.

در این بیماری غده تیروئید بیش از حد لازم فعال شده و مقدار زیادی هورمون های تیروئیدی را ترشح می کند. این هورمون ها متابولیسم بدن، تنفس، ضربان قلب، سیستم اعصاب، وزن انسان، حرارت بدن و بسیاری از اعمال دیگر بدن را کنترل می کنند.

در این حالت تمام سیستم های بدن فعال تر شده و با سرعت بیشتری کار می کنند و به همین دلیل بیمار دچار اضطراب، بالا رفتن ضربان قلب، لرزش دست، عرق کردن زیاد، کاهش وزن و اختلال در خواب می شود.

پرکاری غده تیروئید به دلایل گوناگونی اتفاق می افتد و به همین دلیل باید بوسیله پزشک متخصص غدد داخلی ارزیابی شده و تشخیص داده شود. در بعضی از بیماران با پرکاری غده تیروئید، این غده بزرگ شده و در جلوی گردن یک برآمدگی بوجود می آورد که این حالت را گواتر (Goiter) می گویند.

دلایل پرکاری غده تیروئید

۱- غده تیروئید دو هورمون T3 و T4 از خود ترشح می کند که اهمیت بسیاری در اینکه بدن انسان چگونه امور خود را می گذراند، دارند. بالا رفتن بیش از حد این دو هورمون در خون می تواند تشخیص قطعی این بیماری باشد. مهمترین علت بالا رفتن این دو هورمون ناشی از یک بیماری خود

به نام آنکه هستی بخشی است و جان آفرین



انجام مراسم عقد شرعی و سنتی ایرانی و آمریکایی

توسط دکتر مهری پیروز

در تمام موجودات نور خدا هست، چنانچه این نور بر افروخته شود، بر همه چیز غلبه خواهد شد و زندگی را با آرامش و شفای درونی به حال طبیعی بر می گرداند.

۹۴۶۱-۸۵۹-۴۱۵

سارا مصطفوی - وکیل مهاجرت



- ♦ پناهندگی
- ♦ گرین کارت
- ♦ امور تبعیت آمریکا
- ♦ جلوگیری از اخراج
- ♦ امور حقوق بشر در رابطه با مسائل مهاجرت
- ♦ ویزاهای نامزدی، کار، سرمایه گذاری و دانشجویی
- ♦ سوء استفاده همسر در مورد اخذ اقامت از طریق ازدواج
- ♦ Asylum
- ♦ Green Cards
- ♦ Citizenship
- ♦ Deportation Defense
- ♦ Human Rights Based Immigration Matters
- ♦ Visas: Fiancé, Work, Tourist, Investment and Student
- ♦ Abused Spouse Immigration Petitions

(510)852-9650

Sara M. Mostafavi - Attorney at Law ♦ info@sara-law.com
2000 Hearst Ave. Suite 401, Berkeley CA 94709

زننده زنده روی آن سرخ می کردند. اما جاسم اشتها نداشت. رسم و رسومشان اشتهايش را کور کرده بود. احساس می کرد از مادرش هم خسته شده است. یک بار دیگر هم که عاشق خواهر خلیفه شده بود مادرش به او گفته بود زبانش را گاز بگیرد. خلیفه هم به او گفته بود اگر می خواهی با خواهرم عروسی کنی باید خوب فکر کنی. اما جاسم منظور هیچ کدام از آنها را نفهمیده بود. همه اش توی دریا بود. حالا هم راه خانه خلیفه را پیش گرفته بود تا به او بگوید فکرهایش را کرده و می خواهد با خواهرش عروسی کند. وقتی به در خانه خلیفه رسید دید روی در چوبی آن دو الوار به شکل ضربدر میخ شده است. تعجب کرد و از اولین دکه سر کوچه علت را پرسید. صاحب دکه به او گفت: «نظمیه آنجا را بسته است.»

جاسم باز هم متوجه نشد. همیشه فکر می کرد همه چیز مثل صدف پاک است. وقتی آن را باز کند حتما یک مروارید غلطان در آن قرار دارد. اما حالا از فکر دریا و صدف و مروارید بیرون رفته بود و از عشق نافرجام می سوخت. برای آن که لذت دست زدن به اندام آن زن جوان را فرموش کند به دنبال عشق اولش می رفت. یک چشمش خواهر خلیفه را می دید و چشم دیگرش ران ها، سینه ها و هر چیز آن زن جوان را که دست زده بود تا از مرگ نجاتش دهد می دید.

پرساں پرساں محل خلیفه را پیدا کرد. محلی یک فرسنگی بندرعباس که به آن "شکو" می گفتند. عشق عقلش را گرفته بود و وقتی نشانه های خلیفه را می داد و آدرس او را از اهالی محل می گرفت به دلیل نگاه های سؤال برانگیزی که متوجه او می شد پی نمی برد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

پسرش گفت: «از بزرگانه. نطفه حروم تو شکمشه. می خواسته خودشو غرق کنه.» جاسم شگفت زده و آهسته از مادرش پرسید: «کی این بلا رو به سرش آورده؟»

«پسر فامیل.» جاسم بی اختیار به روی زمین تف انداخت و گفت:

– تف به این فامیل.
– آگه بگم دختر کیه بیشتر کفری میشی!
– ها بگو ببینم دختر کیه!
– رئیس نظمیه.
چشمان جاسم از تعجب گرد شد و به مانند فنر از جا پرید و پس از زدن چند دور به خود که با کوبیدن دست هایش همراه بود از مادر پرسید:

– حالا می خواد چکار کنه؟
– هنوز نمی دونه. ولی درست نیس اینجا هم بمونه. امروز می برمش خونشون.

جاسم بلافاصله به مانند آنکه صدفی صید کرده باشد که در آن مروارید درشتی قرار دارد به مادرش گفت: «همین جا نگرش میداریم. من ازش خوشم اومده.»

با شنیدن این حرف ابروهای مادر جاسم بی اختیار گره خورد و در حالی که با چشمانش نگاه غضب آلودی به پسرش می کرد گفت: «تو غلط کردی! برو دهنش رو آب بکش.»

جاسم از آنچه که شنید یکه نخورد. با اخلاق مادرش آشنا بود. آداب و رسوم بندر را می دانست. فقط نگاهی به او کرد و آنگاه صبحانه نخورده از در خارج شد. روز بعد جاسم در بندر عباس بود. وقتی از موتورلنج پیاده شد و پا روی اسکله گذاشت ظهر بود. جاشوها روی موتور لنج هایشان در حال سرخ کردن خرچنگ بودند. حلب های خالی روغن را از زغال و خاکستر پر کرده بودند و با روشن کردن آنها خرچنگ ها را که از آب گرفته بودند

ستاره های بندر

محمد سعید حبشی

mshabashi@yahoo.com



جاسم ابتدا سر به آسمان بلند کرد و آنگاه نفس عمیقی کشید تا میان آب های آرام خلیج فارس شیرجه رود. اما ناگهان چشمش به چیزی خورد که با فاصله نسبتا دور از او در آب بالا و پائین می رفت. خوب که دقت کرد متوجه دست های یک انسان شد. صید مروارید را فراموش کرد و با سرعت به طرف آن نقطه پارو زد. وقتی به آن محل نزدیک شد دست ها پائین رفت و دیگر بالا نیامد. جاسم درنگ نکرد و فوراً در آب شیرجه رفت. پس از چند لحظه که بالا آمد تنها نبود. یک زن جوان بی رمق را در بغل داشت که او را به طرف قایقش می کشید.

شب شده بود. دریا هنوز آرام بود. ستاره ها در آسمان برق می زدند. بندر کنگ خوابیده بود. اما جاسم و مادرش هنوز بالای سر آن زن بیدار بودند. زن جوان دوباره زنده شده بود. لباس های مادر جاسم تنش بود. یک چراغ نفتی با لامپ دودزده چهره کنجکاو هرسه را روشن کرده بود. سایه هایشان بزرگ تر از خودشان روی دیوارهای اتاق افتاده بود اما خودشان کوچک و ساکت بودند. زن جوان هنوز به حرف نیامده بود. نمی دانست کجاست و نمی دانست چه بگوید. شاید هم نمی خواست حرف بزند. مادر جاسم بلند شد بیرون رفت و پسرش را صدا زد. به او گفت: «تو برو بخواب. زن ها بهتر زبان یکدیگر را می فهمند. صبح برایت می گویم چه شده.»

جاسم رفت بخوابد ولی خوابش نمی برد. دیگر به فکر دریا و مروارید نبود. تمام حواسش متوجه آن زن جوان بود. برای اولین بار بود که یک نامحرم را بغل کرده بود. برای اولین بار بود که پاهای لخت یک زن را دیده بود. برای اولین بار بود که لبش را بر لبهای یک زن قرار داده بود تا به او تنفس دهد. برای زنده کردن آن زن همه این کارها را انجام داده بود بدون آنکه بداند خودش را گرفتار می کند. گرفتار او شده بود. تا صبح هزار بار از خود پرسید: «این زن جوان و زیبا در آنوقت صبح در دریا چه می کرد؟! آیا آمده بود مرا صید کند؟» صبح که شد مادر جاسم برخاست تا برای صبحانه نان بپزد. پای تنور به

هر روز صبح که آفتاب بالا می آمد جاسم به دریا می رفت. آب شور دریا و آفتاب تند و تیز جنوب پوست بدنش را قهوه ای کرده بود. وقتی باد می آمد موهای صاف و سیاهش به روی پیشانی بلند او می رقصید. قد بلند و صورتی مردانه داشت. غواصی چشمان او را روشن و تیزبین کرده بود. همه چیز را از فاصله دور به خوبی تشخیص می داد. وقتی زیر آب می رفت دست خالی بالا نمی آمد. اگر در میان صدف هائی که شکار کرده بود حداقل یک مروارید نمی یافت، آن روز دریا را ترک نمی کرد. یک قایق معمولی داشت که با آن از ساحل "کنگ" دور می شد. بازوها و سینه او بخاطر پارو زدن شکل گرفته بود. وقتی برای خرید به بندرعباس و یا کویت می رفت، بعضی ها که او را نمی شناختند فکر می کردند زیبایی اندام کار می کند.

آن روز صبح هم که آب نیلگون خلیج فارس به آرامی روی ساحل بندر کنگ می غلتید جاسم روانه دریا شد. پارو می زد و چشمان کنجکاویش به زیر آب بود. اینکمی می دانست در آن زیر چه خبر است. غواصی را از پدرش آموخته بود. دوازده ساله بود که کوسه پدرش را زد. هفت سالی هم می شد که تنها به دریا می رفت. در حال پارو زدن فکرش به روزی بود که چند مروارید را صید کند و با پول آن خانه کوچکی را که پدر برای آنها به یادگار گذاشته بود تعمیر کند و بادگیر آن را از نو بسازد. دلش می خواست آرزوی مادرش را برآورده سازد و با دختری عروسی کند تا دیگر شب ها زیاد به ستاره ها نگاه نکند. دانسته یا ندانسته دنبال ستاره بختش بود اما از فکر خواهر خلیفه هم غافل نبود.

جاسم از ساحل دریا زیاد دور نشده بود و هنوز می توانست مردان جوان و پیری را که در ساحل مشغول ساختن کشتی بودند ببیند. کمی که دورتر رفت تمام حواسش متوجه شکار بود تا بالاخره چشمانش در یک نقطه خیره ماند. بعد با بیرون کشیدن پاروها از آب بلند شد تا شیرجه رود. یک شورت سیاه رنگ به تن داشت که تازه از بندرعباس خریده بود. فروشنده به او گفته بود کوسه ها از رنگ سیاه خوششان نمی آید. به خاطر همین مادر جاسم هم هر روز فروشنده را دعا می کرد و قربان صدقه پسرش می رفت که به حرف فروشنده گوش داده است.

کتاب های فارسی و انگلیسی

محمد سعید حبشی

دریافت مستقیم

۴۷۹۳-۳۰۰ (۸۱۸)



پرچم ایران

اصغر مهاجرانی



و ما همدیگر را می شناختیم. بعد از چند روز وقتی که برای دریافت گذرنامه ام به اداره گذرنامه مراجعه کردم، مسئول دفتر که مرد شریف و درستی بود به نام آقای ناصر یانوند گفت که «مهاجرانی، جناب سرهنگ فرموده اند تا مهاجرانی نیاید دفتر من و بعد از مدتی دیداری تازه نکنیم گذرنامه اش در میزش بایگانی است.» بالاچار به اطاق سرهنگ نوروزی رفتم و چون با من دوستی داشت وقتی وارد اطاق شدم خوش آمد گفت. یک افسر اداره آگاهی هم که از همکلاسی های سرهنگ نوروزی بود در پهلویش نشسته بود. او را نیز به من معرفی کرد. خلاصه صحبت و بحث در مورد اینکه مردم در خیابانها تظاهرات می کردند، چون یک ماه قبل از آمدن خمینی به ایران بود و مردم در خیابانها همه جا مشغول تظاهرات بودند. همینطور که مشغول صحبت بودیم، همکلاسی سرهنگ نوروزی گفت: «جناب سرهنگ زمان ۲۸ مرداد من از دانشکده افسری تازه فارغ التحصیل شده بودم. منتقل اداره آگاهی شدم. یک روز رئیس مرا احضار کرد و دستور داد که بروم در میدان بهارستان و مواظب اوضاع باشم و هرچه را مشاهده می کنم با بی سیم که همراه داشتم گزارش کنم. من هم با لباس شخصی و با یک اسلحه کمری و یک دستگاه کوچک بی سیم دهنده و گیرنده که در جیب قرار داده بودم عازم میدان بهارستان شدم. همانطور که مشغول بررسی اوضاع و جوانب میدان بودم، حدود ساعت ده صبح دو تا اتوبوس که هر کدام هفتاد یا هشتاد نفر مسافر داشتند، به میدان آمدند و مسافرینش که تماما کارگر بودند پیاده شدند. همگی از اهالی یکی از دهات آذربایجان که برای تظاهرات به تهران آمده بودند. به مجرد اینکه از ماشین پیاده شدند به دور هم جمع شده و باهم صحبت مختصری کردند و بعد در میدان بهارستان به راه افتادند. باهپاشان را محکم بر زمین می کوبیدند

و مرتب فریاد می زدند: مرده مرده باد... زنده زنده باد من با رئیس تماس گرفتم و گزارش دادم که عده ای در حدود ۱۵۰ نفر کارگر آمده اند و دسته جمعی شعار می دهند که: مرده مرده باد... زنده زنده باد بعد از ساعتی رئیس تماس گرفت و پرسید که چه می گذرد و اوضاع چگونه است! جواب دادم که «جناب رئیس اینها جز شعار مرده مرده باد... زنده زنده باد چیز دیگری نمی گویند.» رئیس از پشت بی سیم با عصیانیت فریاد زد که «پس برو داخل جمعیت و با آنها همصدا بشو و تو هم مانند آنها شعار بده و از یکی از کارگران سؤال کن که ما یک ساعت و نیم است که فریاد می زنیم اما معلوم نیست چه کسی مرده باد و چه کسی زنده باد.» بالاخره در حال پیاده روی و شعار دادن از یکی از کارگران سؤال کردم. طرف که آذربایجانی بود با لهجه قشنگ ترکی و فارسی جواب داد که رئیس رفته هم برای ما و هم برای خودش پول بگیرد و اسم هر کس را که باید بگوئیم زنده باد با خودش می آورد و تا موقعی که رئیس نیاد معلوم نیست اسم چه کسی را باید برد.» موضوعی را که افسر اداره آگاهی تعریف می کرد درست شبیه بعضی از موسسات فرهنگی و بعضی از سازمانهایی که فعالیت سیاسی دارند می باشد. برایشان تا معلوم نگردد چه کسی زمام امور را در آینده مملکت در دست خواهد گرفت و سر در توبره کدام آخور خواهند برد به همان مرده مرده باد و زنده زنده باد ادامه می دهند و از گذاشتن پرچم ملی که به هیچ پادشاه و هیچ مقامی بستگی ندارد و فقط یک نماد میهنی و ملی است و از صدها سال پیش بوده و تا بحال هم ادامه یافته است، امتناع و خودداری می ورزند. اینگونه افراد، افرادی بی وطن و وطن فروش هستند و نان را به نرخ روز می خورند. باید هموطنان عزیز و پاک نهاد از رفتن و کمک به این گونه مجامع که فاقد پرچم هستند خودداری نمایند.

ای ایران ای وطن ای که هستی تو روح در بدنم ای که هستی تو قلب پاره پاره من ای که هستی به شب ستاره من ای که هستی مرا تو نور بصر ای که هستی تو از همه برتر ای که خاک تو ذره ذره طلاست ای که نام تو بعد نام خداست پرچمت بر فراز بام فلک باد در اهتزاز تا ابد

پرچم هر کشوری به پادشاه یا رئیس جمهور آن کشور مربوط نیست بلکه هویت ملی و مقدسی است برای هر فرد وطن پرستی. وقتی یک جوانی از هر کجای دنیا در مسابقات المپیک یا قهرمانی جهان شرکت می کند پرچم کشورش تنها چیزی است که در دست دارد و یا اگر مقام برجسته یا سرداری از سپاهیان و ارتش کشوری از دنیا برود، تنها افتخاری که به او می دهند تابوت او را به پرچم ملی کشورش مزین می نمایند. لذا کسی که پرچم ندارد اصالت هم ندارد. کسی

که پرچم ندارد شرافت اخلاقی هم ندارد. کسی که پرچم ندارد آدم بی وطنی است و معلوم نیست سرش در کدام توبره و آخور بیگانه است. هر آدم شرافتمندی و هر آدم باوجدانی اگر وطن پرست باشد به پرچم کشورش باید افتخار کند. وقتی من می بینم بعضی از موسسات فرهنگی ایرانی که به فعالیت اجتماعی و یا سیاسی مشغولند اما فاقد پرچم هستند مطمئن می شوم که این سازمان ها صد در صد در صف حقوق بگیران بیگانه قرار دارند و در نوبت هستند تا ببینند چه پرچمی را باید انتخاب نمایند. به یاد قضیه ای از ۲۸ مردادماه، زمان شاهنشاه فقید می افتم. بخاطر دارم در قیل از انقلاب و آمدن خمینی به ایران، چون فرزندانم برای تحصیل به آمریکا آمده بودند تصمیم گرفتم سفری به آمریکا کنم و از وضع زندگی فرزندانم مطلع شوم. یک روز گذرنامه ام را برای تمدید و خروج از ایران به اداره گذرنامه دادم. رئیس اداره گذرنامه، سرهنگ نوروزی، در قبل از انقلاب در مشهد فرهنگی بود

Laser Beauty Center

با مدیریت ندا امیری با بیش از ۱۶ سال سابقه

Laser Hair Removal

از بین بردن موهای زائد بدن با لیزر برای هر گونه پوست روشن و تیره

مشاوره اولیه رایگان



- ♦ جوان سازی پوست با استفاده از لیزر
- ♦ از بین بردن موهای زائد بدن با استفاده از لیزر
- ♦ کشیدن پوست بدون جراحی با استفاده از لیزر

- ♦ Laser Skin Rejuvvenation
- ♦ Laser Hair Removal
- ♦ Titan (Skin Tightening)

Neda Amiri R.N.

(408) 3703882

1848 Saratoga Ave., #6A, Saratoga, CA 95070

خرید اتومبیل در آمریکا

سحر سلاهی

sselahi@farmersagent.com



در آمریکا اتومبیل‌های بسیار متنوعی وجود دارند، اما اتومبیل‌های تویوتا (Toyota) و هوندا (Honda) در بین اتومبیل‌های عادی از محبوبیت بیشتری نسبت به سایرین برخوردارند. از جمله دلایل اصلی این مساله می‌توان به قیمت نسبتاً پایین، دوام زیاد، قیمت کم قطعات یدکی و کمی مصرف بنزین (نه در تمام مدل‌ها) اشاره کرد. به همین دلیل اگر دانشجو هستید توصیه می‌شود که ترجیحاً تویوتا یا هوندا خریداری نمایید. از بین انواع مختلف مدل‌های این اتومبیل‌ها مدل Corolla از تویوتا و Civic از هوندا در بین دانشجویان طرفدار بیشتری دارند. هر دو این اتومبیل‌ها کم مصرف و کم هزینه هستند و فروش آنها نیز ساده است. همچنین توصیه می‌شود که ترجیحاً مدل‌های دنده اتوماتیک را خریداری نمایید، زیرا مدل‌های دنده‌ای در آمریکا کم طرفدارند و فروش اتومبیل برای شما در آینده مشکل خواهد بود.

برای ایرانی‌ها که در ایران به دیدن اتومبیل‌های فرانسوی عادت دارند، شاید دانستن این مساله جالب باشد که علیرغم تنوع زیاد اتومبیل‌ها در آمریکا، اتومبیل‌های فرانسوی (پژو، رنو، سیتروئن) بسیار نادر هستند و به صورت عمده وارد نمی‌شوند. در نتیجه امکان خرید این اتومبیل‌ها در آمریکا تقریباً وجود ندارد. صرف نظر از این که از چه کسی اتومبیل را خریداری می‌کنید، توصیه می‌شود که

ما انسان‌ها، همانی هستیم که در کودکی، آینده خود را تصور می‌کردیم. افکار ما و خاطرات و ذهن ما ماده‌ای هستند با انرژی و فرکانس بسیار بالا و به خاطر همین غیر قابل دیدن هستند. اما می‌بینیم که قابل درک هستند.

ما هیچگاه نمی‌توانیم بگوییم طرز فکر خاصی، عین واقعیت است و طبیعت، دقیقاً از همین قانون پیروی می‌کند، زیرا انیشتین می‌گوید: جهان هستی مانند ساعتی است که بر روی دیوار نصب شده است. ما هیچگاه نمی‌توانیم به درون ساعت نگاه کنیم، ما از شواهد و قرائنی که وجود دارد (مثل عقربه‌ها و اعداد روی صفحه) و از رفتاری که جهان دارد، مثل حرکت عقربه‌ها قانون درونی آن را حدس می‌زنیم، اما هیچگاه نمی‌توانیم بگوییم که دقیقاً داخل ساعت همان طور که ما حدس زده‌ایم کار می‌کند. ما فقط باید دستگاهی را به وجود آوریم که جهان هستی آن را تایید کند. این دستگاه یکتا نیست، بلکه می‌توان بی‌شمار دستگاه ایجاد کرد که طبیعت هم با همه آنها سازگار باشد و ما تنها می‌توانیم نسبت به دستگاه خاصی بگوییم که فلان چیز صحیح و فلان چیز غلط است.

خیلی وقت‌ها وقتی به چیزی که معتقد هستیم، سرمان می‌آید. مثلاً معتقدیم که بعد از هر خنده گریه هست. این باعث می‌شود که ناخودآگاه ما انرژی‌هایی از خود ساطع کنیم که در جهان هستی تاثیر گذار باشد. ناخودآگاه دوست دارد ما را به سمتی ببرد که ما معتقد به آن هستیم.

انرژی مثبت

زندگی سالم و شاد

پاریناز کدخدایان

مشاور با گواهینامه رسمی در فنک شویی و ستاره شناسی

Parinaz@FengShuiAndLiving.com



افکار ما رور هم چیز تاثیر مرگذارد

بنابر این ما را به سمت گریه کردن می‌کشاند و ما در تمام لحظات بدون این که خودمان بدانیم به سمت گریه کردن سوق پیدا می‌کنیم که در نهایت علت آن را پیدا می‌کنیم و گریه می‌کنیم. انرژی افکار ما در محیط پخش می‌شود و روی همه چیز تاثیر می‌گذارد. احتمالاً حتماً برای شما پیش آمده که از محل و یا مکانی متنفر باشید و دوست نداشته باشید که به آنجا بروید. این مسئله دقیقاً به خاطر وجود انرژی‌های منفی موجود در آنجا است که روی شما تاثیر گذاشته و شما به صورت ناخودآگاه از آنجا فراری می‌شوید و هزاران پدیده دیگر که علت همه آنها انرژی است.

در مورد شانس هم همین طور است. وقتی ما احساس کنیم خوش شانس هستیم بر روی محیط و جهان هستی تاثیر می‌گذاریم. فکر ما احساس ما و باورهای ما باعث می‌شود انرژی‌هایی در دنیا پخش شود که ما را به سمت خوش شانس هدایت کند و همین‌طور هم بدشانسی. هر انسانی که معتقد است بسیار بد شانس است همیشه بدشانسی می‌آورد. بین افرادی که می‌شناسیم خیلی‌ها را می‌بینیم که به بدشانسی خود معتقد هستند و هم چنان بد شانس می‌آورند. بهتر است از این به بعد فکر کنیم خوش شانس هستیم. به هر حال اگر هم هیچ تاثیری نداشته باشد این فایده را دارد که روحیه بهتری برای زندگی داریم و در خیلی از موقعیت‌ها از اعتماد به نفس بهتری برخوردار خواهیم بود.

تسلیت

حضور سرکار خانم افلیا پرویزاد، با نهایت تاسف و تأثر، فوت پدر بزرگوارتان را به حضور آن بانوی گرامی و فامیل و بستگان محترم صمیمانه تسلیت عرض نموده و سلامت و سعادت سرکار عالی و بازماندگان را از خداوند متعال مسئلت داریم.

هنگامه مهاجرانی - روزا مهاجرانی - اصغر مهاجرانی و بانو



پاریناز کدخدایان

مشاور با گواهینامه رسمی

از سرنوشت خود با کمک ستاره شناسی و علم قدیم چینی مطلع شوید

۵۶۸۷-۷۰۴(۶۵۰)

فنک شویی در ایجاد جریان و حرکت مثبت انرژی در فضای منزل.

کار و بهتر شدن رابطه های خانوادگی و دوستی به شما کمک می کند

جدول زندگی شما با آگاهی به دانش کهن ستاره شناسی و رابطه های نجومی

Transform your environment & transform your life

Feng Shui & Astrology Certified Consultant

برای آسایش روان و آرامش در زندگی با من تماس بگیرید!

www.FengShuiAndLiving.com ★ Parinaz@FengShuiAndLiving.com



این زمان دوام آورده بود، و اگر در ایران زندگی میکردید این امر آن قدرها دور از ذهن نبود! حرف، حرف، حرف می آورد!

یادته که در شعر «کسی که مثل هیچکس نیست»، خواب کسی را دیده بودی که روزی خواهد آمد و همه چیز را قسمت خواهد کرد، کسی که در دلش با ما است، کسی که در نفسش با ما است، یادته؟

دوازده سال بعد از مرگ تو، کسی آمد که همه فکر میکردند این همان قاضی القضاات است و حاجت الحاجات!

با آمدن او در ایران انقلابی رخ داد. رژیم شاهنشاهی از بین رفت و حکومت جمهوری اسلامی برقرار شد. اما این رهبر نه قاضی القضاات بود و نه حاجت الحاجات! یحیی صاحب چهار چرخه و چراغ زنبوری نشد، سینمای فردین تعطیل شد و معترضان، مفقودالاثرا شدند. بگذریم. منظوم از عنوان کردن این مطلب بر میگردد به مسئله صیغه شدن تو. در این دوران عشق را در پستوی خانه نهران باید کرد! اگر عشقتان ادامه داشت، شاید به صیغه شدن رضایت میدادی و گرنه جانت پای خودت بود! اما بستن چنین انگی به تو و معشوقت در آن دوران، بسیار مسخره به نظر می آید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

باشد! اما عده زیادی معتقدند که وقتی کسی در حد تو است، او دیگر تنها به خودش تعلق ندارد. شخصیتی است جهانی و مردم و بخصوص دوستداران شعرش می خواهند او را بهتر بشناسند و به تمام زوایای زندگی او سرک بکشند. وقتی عروس خوشه آقایی ها شدی، باید میدانستی که دیگر تنها به خودت تعلق نداری!

راستی علاوه بر این کتاب که حاوی پنجاه شصت تا از نامه های تو است، مسئله دیگری هم این روزها در مورد تو مطرح شده است. روزنامه نگار و نویسنده ای که نان را به نرخ روز میخورد، ادعا کرده که تو صیغه معشوقت شده بودی. چون طرف با معشوق تو، که معمولاً تن به هیچ مصاحبه ای نمی دهد، سه بار مصاحبه کرده است، برخی از دوستداران یا مخالفان شعرت این مسئله را باور کرده اند و تصور میکنند که احتمالاً معشوق تو این قضیه را بر ملا ساخته است. من که باور نمیکنم.

معشوق تو درست همانند خودت، نیم قرن است که در مورد سخن گفتن از تو سکوت اختیار کرده است. چرا باید بعد از این همه سال، چنین پرت و پلائی بگوید! من هردوی شما را میشناختم. هیچکدامتان اهل این مسائل نبودید. البته اگر تو هنوز زنده بودی و عشقتون تا



تلخ و گزنده به کار بردی. ضمن چند سفر مطالعاتی که به کشورهای اروپایی کردی، بسیار آموختی و استعداد غریزی ات کمک کرد تا بتوانی در حد حرف

زدن و خواندن و نوشتن، با چند زبان خارجی آشنا شوی. این آشنایی باعث شد که با ادبیات جهان آشنایی پیدا کنی. مدام مطالعه می کردی و از آموخته ها پر و خالی می شدی! در زمینه نقاشی، سینما و تأثر خوش درخشیدی. فیلم «خانه سیاه است» را از زندگی جذامیان تهیه کردی که برنده جوایز بسیار شد و تو را تبدیل به شخصیتی جهانی کرد. در گیر و دار این موفقیت ها عشق بزرگ زندگیت را پیدا کردی و به این نتیجه رسیدی که از نو متولد شده ای!

این دگر من نیستم من نیستم

حیف از آن عمری که با من زیستم

معشوقت زن و بچه داشت و تو با وجود آنکه در ذهن آشفته ات تلاش میکردی که این مسئله را بپذیری، گاه از شدت عشق و رشک، چون مار به خود می پیچیدی و در تنهایی اشک میریختی! معشوقت تو را دوست داشت ولی دست و پایش بسته بود. این عشق نگاهت را به زندگی تغییر داد. گاه احساس می کردی که خوشبخت ترین زن جهانی و گاه ابرهای همه عالم، در دلت میگریستند!

فروغ، باور نمیکنی که این روزها بعد از پنجاه سال که از سفرت به آن سوی دیوار زندگی میگذرد، دوباره اسمت بر سر زبانهاست و همه جا صحبت از توست!

خانمی که استاد ادبیات یکی از مشهورترین دانشگاه های آمریکا است و سال های بسیاری از عمرش را صرف تحقیق در شعر تو کرده، کتابی منتشر کرده که حاوی نامه های خصوصی تو است! میدونم عصبانی شدی. حق هم داری. تو ضمن اینکه از احساسات بی پروا سخن میگفتی، ولی دوست نداشتی که دیگران زیادی توی زندگیت سرک بکشند. البته حق هم داری. هرکس برای خودش یک زندگی درونی دارد و دلش میخواهد که این در به روی دیگران بسته

هشتم دی ماه سالگرد تولدت بود و تو هشتاد و دو ساله شدی! البته نیم قرن آن را در سکوت سپری کردی و سهم تو از زندگی تنها سی و دو سال بود!



اما تو در این سی و دو سال تقریباً همه چیز را تجربه کرده ای! در کودکی روزهایی را گذرانده ای که آوازهت از شکاف پلک هایت، چون حبیبی از هوا لبریز، می جوشید. روزهایی که خرگوش ناآرام شادی میان مردمک هایت، به دشت های ناشناس جستجو می رفت. روزهایی که با زبان ساده گل های قاصد آشنا بودی.

وقتی کمی بزرگتر شدی، با عشق های نو جوانی که در اندوه سوزان نفس ها و تپش ها و تبسم های دزدانه، خود نمایی می کردند، آشنا شدی. در شانزده سالگی فکر کردی که واقعا عاشق شده ای و ازدواج کردی. ازدواجی که ثمره آن پسر، کامیار بود. خیلی زود احساس کردی که این ازدواج برایت حکم قفس پیدا کرده است. شروع کردی سر کوفتن به دیواره های قفس و پناه بردن به شعر. بالاخره تاب قفس نیامودی، پر باز کرده و پرواز کردی! پس از جدایی برای مدت کوتاهی طعم آزادی را چشیدی، با مشکلات مالی دست و پنجه نرم کردی و کم کم شروع کردی به کشف «من درونت» و در این مکاشفه، ناسزا شنیدی و تاب آوردی و از پا در نیامدی! روز به روز جسارتت بیشتر شد و در پاسخ هرزه درایان، طنزهای



آتوسا یکان

مربی و راهنمای زندگی

Professional Certified Life Coach
atoosa30@yahoo.com

مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه های جدید برای رسیدن به هدف ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارد:
بالا بردن کیفیت زندگی شما

- ♦ رسیدن به شادی و نشاط درونی
- ♦ Relationships
- ♦ Self-esteem
- ♦ اعتماد و حرمت نفس و تعادل
- ♦ Behavior Problems
- ♦ خودشناسی، خودسازی، هدف یابی
- ♦ Adults & Teens
- ♦ تصمیم گیری های درست در زندگی شخصی و یا کاری
- ♦ Life Choices
- ♦ روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده ها
- ♦ Happiness & Balance
- ♦ صحبت های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان

No matter what you want to change in life,
the process is the same. I can help you navigate this process.

Atoosa Yekan "Not just another life coach..."

دفاتر در سن حوزه و بلزنتون، سرویس سیار موجود می باشد.

۹۷۰۰-۲۹۷ (۹۲۵)

حاجی آقا

صادق هدایت (بخش پنجم)

حاجی ابوتراب در ماه ذیحجه، شب عید قربان حاجی و حاجی زاده به دنیا آمده بود. اگر چه هشتاد و نه سال از عمرش میگذشت و یادگار زمان ناصرالدین شاه بود، اما نسبت به سنش هنوز شکسته نشده بود و خیلی جوانتر نمود میکرد. قیافه او با وقار و حق به جانب بود. کله مازویی، گونه های چاق و پر خون، فرق طاس و موهای تنک رنگ و حنا بسته داشت و همیشه ته ریش سفید و زبری مثل قالیچه خرسک به صورتش چسبیده بود. سبیل کلفت صوفی منشانه ای زیر دماغ تک کشیده اش مثل چنگک آویزان بود و چشمهای مثل تفراش که رگه های خون در آن دویده بود، زیر ابروهای پرپشتش غل غل میزد. وقتی که در خانه شبکلاه به سر می گذاشت، کله اش شبیه به گلابی می شد و غبغب کلانی که زیر چانه اش موج میزد، سرش را بدون میانجیگری گردن به تنش می چسبانید. بالای پرک های گوشش را که همیشه زیر کلاه می گذاشت، صاف و نازک شده بود و دندانهای عاریه اش که هر وقت می خندید، یک پارچه مثل طلائی چرک بیرون می افتاد، قیافه اش را تکمیل میکرد. بالاتنه حاجی بلند و پاهایش کوتاه بود. به همین جهت وقتی که نشسته بود، میانه قد و زمانی که راه میرفت کوتاه جلوه میکرد؛ اما از پشت سر کمی خمیده بود و قوز داشت. در تابستان لباس او منحصر به یک پیرهن یخه حسنی و یک زیرشلواری گشاد بود و در هشتی که جلوس میکرد، همیشه یک جلدقه گشاد هم که جیب های فراخ داشت، میپوشید و یک شبکلاه به سر می گذاشت و قیای نازکی هم به دوش می انداخت. با وجود این، چون آستین پیرهنش دگمه نداشت، دست های خپله و پشمالویش همیشه بیرون می افتاد و از درز یخه پیراهنش تا زیر غبغبش پشم زمخت خاکستری رنگی به ریشش پیوند میشد. در حال نشسته وقتی که تسبیح نمی انداخت، عادت داشت که با دو دست شکم گندهاش را نوازش کند. در زمستان سرداری برک قدیمی چرکی که پشتش چین های ریز میخورد، میپوشید و به قول خودش این سرداری تنبوش مبارک بود و حکایت میکرد که یک روز ناصرالدین شاه در شکارگاه، ابوی محترمش را مخاطب قرار داده و گفته بود: مرحوم مقتدر خلوت، بیا پدر سوخته! این تن پوش مال تو! مثل این که قبل از مرگش

همین که شلوع می شد، حاضرین جیم می شدند و جای خودشان را به تازه واردین می دادند. مثل این بود که اگر روزی بخواهند تیاتر او را نمایش بدهند، از لحاظ صرفه جویی، تزئین سن منحصر به یک هشتی باشد!

پدر حاجی، مشهدی فیض الله در بازارچه زعفران حاجی دکان تنباکو فروشی داشت. سال قحطی کلی مال حرام و حلال را زیر و رو کرد و پشت خودش را محکم بست. مخصوصا وقتی که میرزای شیرازی تنباکو را تحریم کرد، مش فیض الله یکی از حاشیه نشین های خانه یحیی خان مشیرالدوله بود و بعد از آن که ملا عبدالله واعظ غلیان کشید و دوباره تنباکو حلال شد و به این وسیله عذر کمپانی رژی را خواستند، مش فیض الله در این میان لفت و لیس غریبی کرد؛ یعنی تنباکوی تحریم شده را که به قیمت ارزان خریده و انبار کرده بود، به قیمت گران فروخت و میلیون ها ذرع زمین به قیمت دو تا پول از میرزا عیسی وزیر خرید و واجب الحج شد. یک سفر به مکه رفت و پولش را حلال کرد و برگشت و تا آخر عمرش در حجره نشست و موی را از ماست کشید. بالاخره سر نود و سه سالگی از شدت خست و لثامت مرد، به این معنی که قولنج شد و حکیم باشی نسخه داد. او از دوی مالیدنی که در خانه بود، خورد و مرد.

تمام ارث حاجی فیض الله به پسر یکی یک دانه اش حاجی ابوتراب رسید که حاجی به دنیا آمده بود. اما وانمود میکرد که به مکه رفته است و حکایت هایی که از پدرش راجع به سفر مکه شنیده بود، به حساب خودش می گذاشت و مانند پیش آمدهای زندگی خودش نقل میکرد. اما حاجی ابوتراب دکان تنباکو فروشی را به هم زد و صاحب املاک و مستغلات شد. چون پدرش را کسی نمی شناخت، حاجی از این استفاده کرد و لقب حاج مقتدر خلوت را به پدرش داد و او را یکی از ملازمان رکاب و درباریان بسیار نزدیک ناصرالدین شاه قلمداد میکرد. همیشه هم ورد زبانش بود که ما اعیان درجه اول، ما نجباء! در خست و چشم تنگی از پدرش دست کمی نداشت. هنوز حساب قران کهنه های زمان شاه شهید را فراموش نکرده بود و سر ده شاهی الم شنگه به پا میکرد؛ منو چاپیدن! معقول آن وقت زندگانی داشتیم!

با وجود درآمد هنگفتی که از املاک و مستغلات و دکان و حمام و خانه اجاره ای و معاملات بازار و کارخانه کشفایی و پارچه بافی اصفهان و کارچاق کنی های کلان داشت و حتی با سفرای ایران در

خارجه مربوط بود و اجناس قاچاق معامله میکرد، هر روز جیره قند خانه اش را می شمرد، هیزم را می کشید، بار و بندیل صیغه هایش را وارس می کرد و در قدیم که اصطلاح مشروطه هنوز باب نشده بود، جلو هشتی خانه اش، رعیت ها و نوکرش را به چوب می بست. اما ظاهری فریبنده داشت و قیافه حق به جانب به خود می گرفت، به طوری که همه پشت سرش میگفتند: چه آدم حلیم و سلیمی است!

همین ظاهر آراسته و آهن و تلپ، باعث شهرتش شده بود و معروف بود که آدم کارانداز و خیرخواه و خلیقی است. حاجی معتقد بود که هزار دوست کم و یک دشمن زیاد است، به همین جهت با هر کس گرم می گرفت و دل همه را به دست می آورد و با محیط خودش سازش پیدا کرده بود.

از این رو خیلی ها فدایی او بودند. در سیاست هم همیشه دخالت میکرد. وکیل و وزیر می تراشید و خودش هم کبک ریاست وزراء را می کشید. حلال مشکلات همه بود. همیشه می گفت: ما می خواهیم چهار صباحی توی این مملکت زندگی بکنیم و از نان خوردن نیتیم و یک قلم آب راحت از توی گلویمان پائین برود!

اما حاجی سواد حسابی نداشت. زمان ناصرالدین شاه پیش معلم سرخانه، گلستان و بوستان را خوانده بود و مشق خط و سیاق را یاد گرفته بود، ولیکن حافظه او قوی بود و حرف های دیگران را از بر می کرد به موقع و یا بی موقع تکرار میکرد. هر وقت هم که اشتباه می کرد، از رو نمی رفت. مثلاً می گفت که مرحوم ابوی در دربار شاه شهید بالای دست حاجی میرزا آقاسی می نشست، یا در زمان کریمخان زند سه من و یک چارک چشم درآورده، یا مهاراجه دکن دعوتش کرده که بست وزارت خارجه اش را به او تفویض کند و از این قبیل چیزها. اگر چه با رجال درجه اول و زمامداران مملکت دمخور بود، اما سواد آنها هم به او نمی چربید و خیلی به حاجی و اظهار عقیده اش اطمینان داشتند؛ در صورتی که گاهی حاجی از دهنش در می رفت و می گفت: بله دیگ، بله چغندر! توی این مردم و این ملک، ما هم سیاستمدار هستیم!

از وقتی که وارد سیاست شده بود، مرتب روزنامه را به پسر کوچکش کیومرث که از مدرسه برمی گشت، می داد و او هم با صدای دورگه تکلیف شده اش روزنامه می خواند و حاجی به حالت پرمعنی سرش را می جنباند؛ مثل این که در میان خط ها هم رموزی کشف می کرد که همه کس نمی توانست بفهمد. **دنیاه مطلب در صفحه ۵۷**

خود می گوید، این موجودات انسانی با این وجود ناچیزشان و یا این همه عوامل جبری و قهری طبیعت و علل اضطراری درونی که آنان را فراگرفته اختیاری هم دارند و آنان که در مقابل میلیاردها کلهکشان و کرات ذره ای به حساب نمی آیند، اختیاری در وجودشان است؟ مگر خداوند فاعل مطلق نیست و او به تمام اجزای جهان و نموده‌های آن دانا است، مگر می تواند در حیطه خدایی او کوچکترین رویدادی بدون اراده او ایجاد شود؟ در این حال بدون تردید مولوی یک جبری است. ولی وقتی از جهان بالا و ربوبی پایین می آید و عظمت انسان ها را می بیند و سمت خلافت الهی و پذیرش امانت و عهد و ایمان او را با خداوند به یاد می آورد و درجات او را تا قرب جوار الهی مشاهده می کند و «اذقال ربك للملاکه انی جاعل فی الاعرض خلیفه» (آیه ۲۹ الی ۳۴ سوره بقره)، «والیست بربك قالوا بلی» را مدنظر قرار می دهد و همچنین زمانی که «ارسال رسل و انزال کتب» را مشاهده می کند، و پشیمانی از کردارها و خجلت و شرم و حیا را در مقابل اعمال بد می بیند، می گوید انسان حتما اختیار دارد که مضمون آن در اشعار شاعر معروف ایران ناصر خسرو آمده است: **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

داده و برای هر یک از این دو مضمون با روش خاص خود استدلال هایی را عنوان کرده که پرسش های زیر را بر می انگیزد:

۱- آیا انسان ها در کار خود اختیار دارند؟
 ۲- آیا انسان ها در کار خود مجبورند؟
 ۳- آیا اختیار و جبر هر دو با هم هست و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؟
 ۴- آیا جبر و اختیار مکمل یکدیگرند؟
 ۵- جباری خداوند غیر از مجبور بودن انسانها است؟

باید گفت هر سه نظر با توضیح مورد تایید مولانا است که گاه آدمی احساس تناقض در این نظرها می بیند. حال توجیه نظر مولوی با عنایت به مضامین شش دفتر مثنوی به شرح زیر می بینیم:

۱- وقتی مولوی از جهان طبیعی و مادی فراتر می رود و به عالم بالا و الهی نظر می افکند، یعنی فعالیت های روانی او از حدود کیفیت و کمیت ها و سایر نمودهای طبیعت در انسان تجاوز کرده و به عالم ربوبی متوجه می شود. آنچنان مبهوت جمال، جلال و کبریایی خداوند می شود که در مقابل مقام اعلائی خداوند کسی را نمی بیند و چیزی را قابل عرض اندام و خودنمایی نمی داند، چه رسد که او را صاحب اختیاری هم بشناسد. او به



جبر و اختیار، قضا و قدر از دیدگاه مولوی

دکتر حسین مسیح پور

برگزیدن، گزین کردن، انتخاب کردن، قدرت بر انجام کاری به اراده خویش، رجحان بعضی امور بر دیگری با آزادی عمل از روی اراده، اختیارا کاری را انجام دادن. به طور اجمال، جبر به این معنی است که انسان در اجرای اعمال خود اختیاری ندارد و کارها با اراده حق تعالی صورت می گیرد و انسان عامل و اسباب اجرای آن است و اختیار نقطه مقابل آن است که انسان در اعمال خود مختار است و با اراده و حراست خود کارهای خویش را انجام می دهد.

جلال الدین مسئله جبر و اختیار را در سراسر مثنوی به تصویر کشیده و این موضوع مهم را که حدود چند قرن مورد بحث و مناقشات لفظی بین محافل فلسفی و ادبی و عرفانی و دین بوده، مورد توجه خاص قرار داده است که برای کاوش و تحقیق نظر مولوی تنها نمی توان به چند بیت مثنوی اکتفا کرد. گاه بعضی افراد با استشهاد به چند بیت مولوی او را جبری یا اختیاری دانسته اند که این استنباط اشتباه است، زیرا نظر مولوی را وقتی می توان توجیه کرد که انسان سراسر آثار مولوی را مطالعه کرده باشد و ما چون قصد داریم که خوانندگان عزیز را از نظر مولوی آگاه سازیم، با رعایت و عنایت مثنوی های ششگانه و سایر آثار او، نظر مولانا را به شرح زیر برای خوانندگان عزیز عرضه و روشن خواهیم کرد. نمی توان تردید داشت که مولوی در مثنوی های خود جبر و اختیار را مورد توجه قرار

یکی از مسائلی که از دیرباز مورد توجه و اظهار نظر فلاسفه و عرفا و ادیان بوده، مفاهیم قضا و قدر و جبر و اختیار است و این مضامین قرن ها مورد بحث و گفتگو و گاه مناقشات و چالش ها بین مکاتب فلسفی و گروه ها و افراد مختلف گردیده است که داستان های آن بسیار جالب و شنیدنی و سابقه آن به قرن ها قبل از میلاد در اندیشه های فلاسفه قبل از سقراط، افلاطون و ارسطو می رسد. یعنی در آرای فلسفی فیثاغورس تا دموکریتس گاه گاه چنین تفکراتی متجلی شده است. مثلا زنون الیائی، فیلسوف یونانی (۴۹۰-۴۸۵) شاکرد برمانیدس که هم منکر حرکت بود و هم معتقد بر اینکه عالم از دو عنصر ترکیب یافته، یکی ذات خدا که به عقیده وی در هر امری فاعل بوده و دیگری ماده که آن را منفعل و متأثر می دانست و انفعال ماده را بدون تاثیر کنش ذات خدا غیر جایز. به هر حال چون ما قصد بازگو کردن این مسائل در مکتبهای فلسفی و داستان های مربوط به آن را نداریم، ابتدا به شرح جبر و اختیار و سپس به مسئله قضا و قدر و رابطه آنها با یکدیگر می پردازیم.

جبر مصدر متعدی به معنی استخوان شکسته را بستن، کسی را به کاری به زور گماشتن و ناچار کردن، طریقه ای که پیروان آن را جبری می گویند و معتقدند که اعمال انسان به اراده خدای تعالی انجام می گیرد و بندگان از خود اختیاری ندارند. و اختیار نیز مصدر متعدی به معنی گزیدن،

SABIKA Full Service Salon

\$10 off any Services

با مدیریت شهین (Sherry)

- ◆ Haircut
- ◆ Highlight
- ◆ Perm
- ◆ Color
- ◆ Special Occasion
- ◆ Shampoo, Blow Dry & Style
- ◆ Threading
- ◆ Straightening
- ◆ Hair Extensions



Brazilian Straightening

(408) 927-7232

6049 Snell Ave., San Jose, CA 95123

جامه ای از محبت و کرم بردوز
 برتن ناتوان و بیماری
 این جهانی که نیست از من و تو
 سعی کن تادلی بدست آری
 ما تو از مرگ خود بی خبریم
 از بهر چه آمدیم چرا در گذریم
 اکنون که ز راز و رمز هستی دوریم
 خوش باش و بنوش باده تا غم نخوریم
 اصغر مهاجرانی

جبران خسارت کند، (خروج، ۲۲:۵) در تاکستانان دو گونه تاک نکارید، و گرنه تاک و میوه هر دو تباہ خواهد شد، (تثنیه، ۲۲:۹) اگر به داخل تاکستان همسایه تان رفتید، هر اندازه می خواهید انگور بخورید، ولی در سبذتان نگذارید، (تثنیه، ۲۳:۲۴) و بعد از برداشت محصول به تاکستان بازنگردید و انگورهای افتاده را برنارید، آنها را برای فقیران و یتیمان و بیوگان و بیگانگان بگذارید. (لاویان، ۱۹:۱۰، تثنیه، ۲۴:۲۱) پس از شش سال کاشت، در سال هفتم در مزرعه چیزی نکارید و تاکستان را هرس نکنید، بگذارید برای فقیران که از آن غذا به دست آورند و چهارپایانشان از آنچه باقی مانده بهره ببرند. (خروج، ۲۳:۱۱، لاویان، ۲۵:۴) برخی تعالیم تورات نیز با تمثیل تاک و ثمر آن گفته شده است: "وقتی شما با زنی عهد ازدواج می بندید، ولی دیگری از او کام برمی گیرد، مثل آن است که خانه ای بسازید ولی در آن زندگی نکنید یا تاکستانی بر پا کنید ولی حبه ای از انگور آن نخورید یا از شراب آن ننوشید" (تثنیه، ۳۹:۳۰، ۲۸:۳۰) و "وقتی در مسند قدرت، حق فقیران را پایمال می کنید و بر غله شان مالیات می بندید، مثل آن است که قصر سنگی بسازید ولی در آن زندگی نکنید یا تاک بنشانید ولی شرابش را نخورید." (عاموس، ۵:۱۱، صفیا، ۱:۱۲)

عدس در تورات

عدس را در عبری عَدْشَا می نامند. کشت و کار نوعی عدس سرخ رنگ در خاورمیانه منداول است. در پیدایش (۲۴-۲۵:۲۹) آمده که عساو خسته و گرسنه از صحرا آمد و از آش قرمزی (آش عدس) که یعقوب می پخت خواست، ولی یعقوب به برادرش گفت ابتدا حق نخست زادگی یا فرزند ارشد بودن را به او بفرود. عساو سوگند خورد و چنین کرد، و بعد نان و آش را گرفت و خورد و از آنجا رفت و نخست زادگی خود را خوار کرد.

بگفتا گشته ام زود ای برادر

ز بهرم خوردنی چیزی بیاور

بدو یعقوب گفتا مرد هُشیار

مرا گر خوردنی چیزی ست در کار

همی دانی که نعمت بس گران است

طعام و خوردنی مانند جان است

به من بفروش بخورایی خود را

که چیز خوردنی آرم برت را

بر او عساو گفت ای جان دادر

مطیعم آنچه می آری بیاور

ببخشیدم بخدمت مهترین من

بسازم بعد از این با کهنترین من

ز بهرش کاسه ای آورد پُر از آش

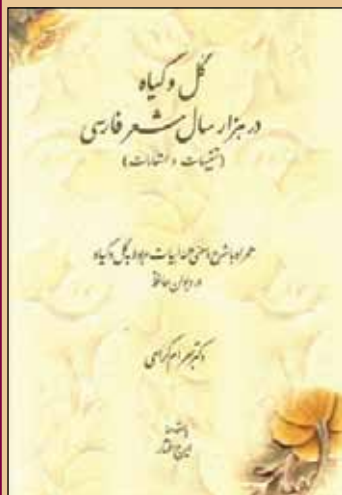
عدس بودش و پُر از شیر و خشخاش

از آن آش عدس بطنش چو سیر کرد

وزانجا او بشد با دل پُردرد

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی



این کتاب که با مقدمه ایرج افشار چاپ دوم آن در بهار ۱۳۸۹ در ۵۴۰ صفحه در تهران منتشر شد، حاصل بیش از ده سال تحقیق مستمر مؤلف است. این کتاب در زمانی کوتاه با استقبال کم نظیری از سوی مراجع علمی و ادبی روبرو گردید. بیش از چهار هزار بیت شعر انتخابی از ۱۵۶ شاعر (از آغاز شعر فارسی تا نیم قرن قبل از مشروطیت) در مورد ۱۱۰ گونه گیاهی (گل ها، درختان، میوه ها) و تصاویر آنها با شرح و معنی ابیات دشوار و نیز شرح و معنی همه ابیات مربوط به گل و گیاه در دیوان حافظ آمده است.

لُس آنجلس، شرکت کتاب

۱-۸۰۰-۳۶۷-۴۷۲۶



گیاهان تورات

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

کتاب مقدس دارای دو بخش متمایز به نام عهد عتیق و عهد جدید است. در تداول عامه، اولی معروف به تورات (واژه عبری به معنای هدایت و دستورالعمل) یا کتاب آسمانی دین یهود و دومی معروف به انجیل یا کتاب مقدس دین مسیح است. عهد عتیق خود شامل ۳۹ کتاب است. مجموعه پنج کتاب اول را که مشتمل بر تکوین یا پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه است اسفار (سفر = کتاب) خمسه یا پنج کتاب موسی می نامند. بسیاری از یهودیان نام تورات را فقط برای پنج کتاب اول عهد عتیق به کار می برند که با مفهوم کلی تورات از نظر دیگران متفاوت است. این پنج کتاب دوره ای از بدو پیدایش عالم تا درگذشت موسی کلیم الله را دربرمی گیرد.

انجیر در تورات

نخستین گیاهی که در تورات از آن نام برده شده تینه، شبیه تین در عربی، به معنی درخت انجیر است که از برگ های پهن و بزرگ آن برای پوشاندن بدن استفاده شده است. وقتی آدم و حوا از درخت شناخت نیک و بد یا از میوه ممنوعه خوردند، "چشمان هر دو گشوده شد، دانستند که عریانند، برگ های انجیر را به هم دوخته و از آن پیشبندی برای خود ساختند." (پیدایش، ۲:۷) برخی مفسران تورات درخت و میوه ممنوعه را انجیر گفته اند که آدم و حوا با آن گناه کردند و بعد بدن برهنه خود را با آن پوشاندند. (۱) در قرآن کریم از درختی که آدم و حوا با برگ آن خود را پوشاندند نام برده نشده (۲)، ولی خاقانی در دو بیت متوالی زیر و سنائی در بیت بعد به انجیر یا تین اشاره دارند:

همچو آدم به هند عریان بود ماند پوشیده اختر تیغش
برگ انجیر بر تنش بستند سبز از آن گشت منظر تیغش
از برای هفت گندم هشت جنت در مبارز برگ بی برگی مجوی و قصد برگ تین مکن

زیتون در تورات

نام زیتون در تورات نخستین بار در ارتباط با داستان نوح آمده: "کبوتر در حالی که برگ زیتون به دهان گرفته بود شامگهان به سوی نوح [در کشتی] آمد و نوح دانست که آب ها از روی زمین کم شده اند و توفان فرونشسته است،" (پیدایش، ۸:۱۱) با ابیاتی از شاهین:

کبوتر بر شد از کشتی به پرواز
گرفته برگ زیتونی به منقار
از آن نوح نبی گردید خرم
چو خشکی می پدید آمد به عالم
برفت و شامگه آمد دگر پایز
تر و سبز و نکو چون نخل پربار

این امر که در ایران باستان حمل شاخه زیتون در جشن ها و قرارداد آن در تاج سرداران نشانی از صلح و پیروزی بوده و در فرهنگ عربی/فارسی لاروس نیز آمده که ساقه و برگ زیتون از گذشته دور نشانه صلح و پیروزی و نیز نعمت و فراوانی بوده، احتمالاً از داستان کشتی نوح گرفته شده است. امروزه نیز کبوتر، خاصه با شاخ زیتون در منقار، نماد صلح و اتحاد است.

در اسفار پنجگانه، زیتون از نعمات الهی و یکی از درختان شاخص و پُربرت سرزمین فلسطین به شمار رفته و حدود ۶۰ بار به زیتون یا روغن آن اشاره شده است. از روغن زیتون در درست کردن نان فطیر، به عنوان ماده سوختی برای تأمین روشنایی و در لوازم آرایش و عطریات استفاده می کردند، تا آنجا که شاید بتوان گفت مقصود از روغن در تورات روغن زیتون است. داشتن روغن زیتون به مقدار زیاد نشانه توانگری بوده است و از دست رفتن محصول زیتون را نتیجه نافرمانی از خدا می دانستند. "وقتی زیتون را از درخت می تکانید، دوباره سراغ شاخه ها نروید. آنچه را که باقی مانده برای غریبان، یتیمان و بیوگان بگذارید." (تثنیه، ۲۴:۲۰)

تاک در تورات

تاک یا رَز در عبری کرم و در عربی کرم نامیده می شود. تاک ساقه رونده با رشد سریع دارد که با تکیه بر داربست یا دیوار به رشد خود ادامه می دهد. "یوسف تاک پُر ثمری ست در کنار چشمه که شاخه های آن از دیوار سر می کشد." (پیدایش، ۴۹:۲۲)

در اسفار پنجگانه، قوانین و تکالیفی در مورد تاک و تاکستان وضع شده است: اگر کسی چهارپایان خود را در تاکستان یا مزرعه دیگری بچراند، باید از مزرعه یا تاکستان خود

افلای عزیز، درگذشت پدر ارجمندت را صمیمانه تسلیت می گویم. بهرام گرامی

برنامه برگزاری مراسم تولد دارند، با طنز و کنایه می گویند: «ای آقا، دیگه از ما گذشته. ای بابا سرپیری و معرکه گیری؟ ما آردهامان را بیختمیم و غربیل مان را آویختمیم. این کارها به درد جوان ها و برو بچه ها می خورد...» حال آنکه اگر بنیاد جشن تولد را بر مدار قدردانی و ستایش و نیایش و شکرگزاری بگذارند متوجه می شوند که در چنین روزی دارای نعمتی شده اند که باید صمیمانه قدرش را بدانند.

به جای خود، احساس اینکه این جشن تولد سنتی قدیمی و ایرانی است، افتخار انگیز است. خاصه آنکه وقتی مراسم، با سادگی و صفا برگزار شود، به تدریج بزرگترها به ارزش پاکی نیت ها و عواطف اطرافیان خود پی می برند و کم کم باورهای ملی، ایرانی، انسانی آنها تقویت می شود. نکته دیگر اینکه پذیرفتن سنت قدیمی و ایرانی جشن تولد تأییدی است بر زیبایی تفکر ایرانیان باستان، این که سنت های بازمانده از نسل های پیشین با همه تغییرات باز هم زنده و زیبا و نشاط انگیز است، سنتی که نشان می دهد ایرانیان برای عناصر طبیعت آتش، آب، باد، خاک ارزش و اهمیت بسیار قائل بوده اند.

با توجه به این گفته ها و ترجمه ها متوجه شدیم که جشن تولد جشنی است ایرانی، قدیمی و ریشه در اعماق تاریخ تمدن، فرهنگ، آداب و سنن مردم ایران دارد و به قول هروودوت، ایرانی ها روز تولد خود را جشن می گرفته اند. اگر تقلیدی هست توسط فرنگی ها و غیر ایرانی هاست. در نهایت این سنت مدت ها بنا به دلایلی موقوف، پنهان، غیر متداول یا ناچیز شده بود، اما باز پس از چند قرن به شکل مد و تقلید از اروپاییان به ایران بازگشته و دوباره زنده و جاری شده، اما کمتر کسی در پی پژوهش منشاء این جشن برآمده است.

نکته غم انگیز دیگر آنکه در بسیاری از این مراسم جماعتی خیال می کنند که این روز، روز جلوه فروشی، تظاهر و نمایش تجمل و تنعم است، حال اینکه هرگز چنین نیست، بلکه روزی است برای نیایش، شادمانی، عبادت و قدردانی از موهبت هایی مانند فرزند، پدر، مادر، همسر. در چنین روزی در واقع ما شکرگزاری می کنیم از تولد این عزیزان. در واقع روزی است برای قدردانی و توجه به حیات گذاران و غنیمت شمردن نعمت های موجود زندگی، نه روز تظاهر، تفاخر و تکبر.

و اما شنیده ام برخی بزرگترها در روزی که فرزندشان یا همکاران و نزدیکانشان



درباره آن توضیحات بیشتری داده شود و همگام به نکته های جالب آن توجه بیشتر کنند. مثلا بسیاری از ما تا ده بیست سال پیش فکر میکردیم جشن تولد یکی از آداب و رسوم فرنگی است که ایرانیان در این اواخر مثل مد از اروپا تقلید کرده اند، حتی شعر Happy Birth Day To You را با اصرار و علاقه خاصی می خواندند که نوعی تظاهر برای نشان دادن تمدن امروزی به نظر می آید. غالب این مراسم برای بچه های خانواده های ثروتمند برگزار می شد و می شود.

من از این ماجرا در ته قلب و از این رسم مستفنگ و شعرهایش که حتما باید به زبان انگلیسی خوانده شود، نوعی ادا و اصول و تقلید از خارجی ها استنباط می کردم. این استنباط من دوام داشت، تا روزی که جلد دوم کتاب ایران باستان مرحوم مشیرالدوله حسن پیرنیا (۱۲۹۱-۱۳۵۲) را می خواندم. در این کتاب بزرگ که نوشته، اقتباس، ترجمه و تألیف است، از بسیاری موارد سخن می گوید که برخی از آنها تازگی دارد، از آن جمله در صفحه های ۴-۱۳۵۳، ج ۲ متن مشاهده ها و اظهار نظرها و برداشت های هروودوت را آورده و البته به مشاهدات و مطالب گزنفون و استرابون هم اشاراتی کرده است.

در این جا غروری وصف ناپذیر احساس کردم و دوست پیش آهنگم دکتر فریدون جنیدی نیز رونوشتی از ترجمه های آقای وحید مازندرانی را برام فرستادند. دریفا که هروودوت یادداشت های خود را درباره جشن تولد بسیار کوتاه، ضمن مسائل آداب اجتماعی دیگر، از ویژگی های ایرانیان بیان کرده و با این همه شاید نوشته دکتر آموزگار قدیمی ترین سند است.

نوشته ای از دکتر ژاله آموزگار را با عنوان «تولد، زاد روز، تاجگذاری، سال نو، اعیاد مذهبی» خواندم. نوشته اند:

«قدیمی ترین سند درباره جشن تولد در ایران به هروودوت برمی گردد. بنا بر گفته هروودوت: ایرانیان زاد روز خود را با جشن های شکوهمند و قربانی کردن و دادن غذا برگزار می کردند. باشکوهترین ضیافت در کاخ های سلطنتی در دوره هخامنشیان در زاد روز پادشاه هخامنشی بود، تنها روزی که پادشاه سر خود را با صابون می شست و به پخش کردن هدایا می پرداخت. در دوره ساسانیان هم احتمالا جشن های زاد روز برگزار می شده، اما سند دیگری در این مورد در دست نداریم. در شاهنامه اشاراتی به مراسم تبریک گویی در روز تولد هست، مثلا شادمانه های بسیار به گاه تولد رستم یا شادباش موبد خطاب به فریدون به هنگام تولد منوچهر...»

در این نوشته از طبقات فرودین اجتماع درباره جشن تولد کمتر سخن رفته است. اما اشاراتی به جشن تولد دوره اسلامی شده، از جمله این که روز تولد عضدالدوله دیلمی جشن برگزار میشده. عضدالدوله به احیای فرهنگ ایران قدیم علاقه داشته است. بنا بر این سرمشق خود را از ساسانیان گرفته بود. زرتشتیان به گونه سنتی هنوز جشن تولد حضرت زرتشت را در روز شش فروردین (که خرداد روز است) برگزار می کنند و در آن روز به یکدیگر تبریک می گویند.

با توجه به این گفته ها، نکته مهمی که به نظر من جای آن خالی است، به اندازه لازم و کافی به آن توجه نشده، یادآوری اهمیت ریشه تاریخی جشن تولد است که باید

آگهی استخدام

شرکت برقکشی ساختمان

(Residential, Commercial, Industrial)

به چند تکنسین برقکار ماهر و نیمه ماهر و نیز کارگر ساده، به طور تمام و یا نیمه وقت نیازمند است.

برای اطلاعات بیشتر لطفا با ما تماس حاصل فرمایید.

۳۴۱۰-۶۶۱ (۴۰۸)

مشاور مالی و مالیاتی

Accounting, Auditing & Tax Services

سرویس مطمئن، قیمت مناسب، توجه کامل به نیازهای شما



خدمات دفترداری

مشاوره و برنامه ریزی مالی و مالیاتی

رسیدگی و جوابگویی در حل اختلافات با مراجع مالیاتی

تهیه و تنظیم اظهار نامه های مالیاتی (شخصی و شرکت ها)

Tax Planning

Tax Return Preparation

Business Bookkeeping

Tax Problem Resolution



Responsive to Your Needs

Reliable Service Reasonable Rates

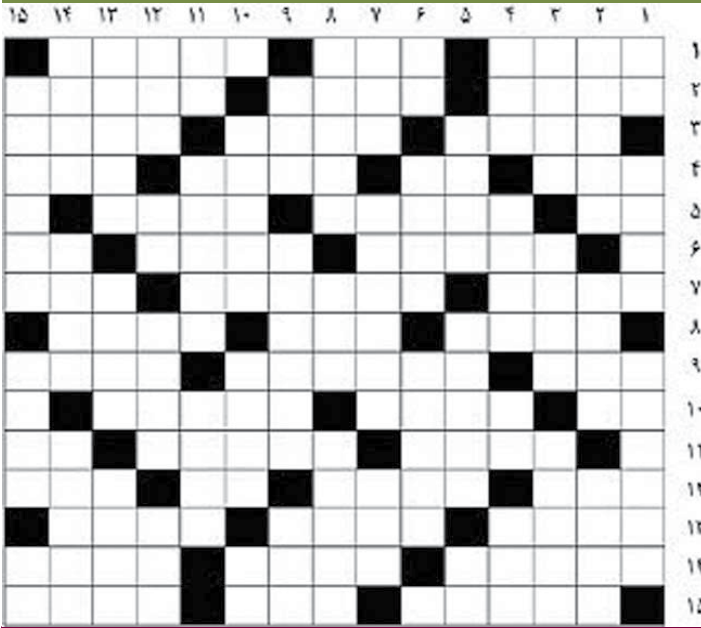
www.mytaxmd.com

Tel: (408) 236-2444 Fax: (408) 236-2484

3550 Stevens Creek Blvd., Suite 330 San Jose, CA 95117

سرگرمی

حل جدول در صفحه ۴۲



عمودی

- ۱- بالاد آمدن آب دریا-بخشند و از صفات باریتعالی-چیرگی و برتری
- ۲-راننده هواپیما-قانونی- چون و برای اینکه
- ۳-مرسوم و متداول-داستان سرا- عایدی از کار
- ۴-امر به رفتن-راه یافتن-زمینه-خالص و سره
- ۵-چهره-گرامیداشت- بوی ماندگی
- ۶-صدمه- «خوب» فرنگی- فهمیدن
- ۷-از بت‌های زمان جاهلیت-ساخته دست قناد- ترس و بیم
- ۸-ندا دهنده- به شب رسانیدن- نظریه
- ۹-حرف تصدیق فارسی-کار بلد-همچنین
- ۱۰-ویرانی- آسمان‌ها- ریشه و بیخ
- ۱۱-طاقچه بالا-ناپسند بودن-پارچه مشبک
- ۱۲-گندم سوده-نیزه کوتاه-فالگیر-ابزار اندازه‌گیری
- ۱۳-آبیاری-پارسا- انبار گندم
- ۱۴-خشک مزاجی-دفعه- مرکز عدسی
- ۱۵-تنور- شیوه- ساز مولانا.

افقی

- ۱-ویرانگر- رنج و درد- مکرم
- ۲-پول قدرتمند-احمق و نادان-زن فریب‌دهنده
- ۳-انتظار و چشمداشت-از هنرمندان سینما و تلویزیون و بازیگر مجموعه «معصومیت از دست رفته»- صحیح
- ۴-درخت همیشه سبز-پول ژاپن- ستون خیمه-نار
- ۵-رود اروپایی- دیدن و نظاره کردن-خط کج
- ۶-آزادی- گوشت برشته بر آتش- رمق آخر
- ۷-هدف و مقصود- پول اولیه تجارت- امتحان و آزمایش
- ۸- پروتئین گیاهی- آسانی- خاک
- ۹-بی‌سواد-کشوری با مرکزیت «تاوا»- بزرگ‌تر
- ۱۰-عدد ماه- شکننده بودن- خورشید
- ۱۱-درآوردنی از روزگار- میل کردن- ویتامین جدولی
- ۱۲-دوست و رفیق- آبری متنوع- بوزینه- دوازده ماه
- ۱۳-روشنی بخش- آهنگر باستانی- سمت راست
- ۱۴-آرزوی بزرگ-تشنه فریب- رنگارنگی
- ۱۵-بدبختی-کشور مبارک-بازیکن تیم «منچستر یونایتد» انگلستان.

مدرسه فارسی البرز
تجربه یادگیری زبان فارسی را
برای فرزندان شما زیباتر می‌سازد

(408)829-8296
1954 Camden Ave. #3, San Jose



من می‌خواهم بدانم که... راستی راستی زندگی یعنی اینکه توی یک تکه جا... هی بروی و برگردی... تا پیر بشوی و دیگر هیچ؟!... یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می‌شود زندگی کرد؟!... صمد بهرنگی

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن
یکشنبه‌ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر
از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو
شنبه‌ها ساعت ۱۰ شب
از کانال ۱۵ سن حوزه

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و
چهارمین جمعه هر ماه
www.ferdosi.org
۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰
ورود برای عموم آزاد است

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه‌های هر
ماه میلادی در شهر فریمانت.
مکان:
Fremont, Main Library
۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰
۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰
ورود برای عموم آزاد است

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در
رستوران فیمس کباب.
تلفن اطلاعات:
۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰
**1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CA**

انجمن فرهنگی آذربایجان در شمال کالیفرنیا

سازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی
سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس‌های
رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و
زبان انگلیسی.
با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت
۴۰۸-۶۶۱-۳۴۱۰
secretary@acsnc.org
16400 Lark Ave.
Suit #260 Los Gatos CA

انجمن فردوسی تقدیم می‌کند

زاد روز حکیم فردوسی
تاریخ: شنبه ۲۱ ژانویه
ساعت: ۶:۳۰ عصر
مکان: مرکز برابری پارس
www.ferdosi.org
۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

شب بانوان

دومین چهارشنبه هر ماه
شروع برنامه با شام و موزیک
از ساعت ۷ عصر تا ۱۱:۳۰
۱۲۳۴-۳۶۹ (۴۰۸)
۶۴۴۰-۳۷۱ (۴۰۸)
مکان: رستوران ساقی
1392 S Bascom Ave, San Jose
ورودیه با شام ۲۵ دلار

کلاس خصوصی

کلاس خصوصی عرفان و رفع
مشکلات آثار مولوی، سعدی و
حافظ توسط دکتر مسیح پور، استاد
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با
ما تماس حاصل فرمایید.
۲۹۲۲-۷۲۵ (۴۰۸)

(۴۰۸)۲۲۱-۸۶۲۴

نیاز مندیها

استخدام

دفتر میهن به چند منشی خانم و با آقا، مسلط به زبان های فارسی و انگلیسی و با آشنایی به کامپیوتر، به طور تمام و نیمه وقت نیاز دارد. ۷۰۰۰-۴۴۴ (۴۰۸)

برای فروش

یک آرایشگاه بسیار مدرن، با تجهیزات کامل در جنوب سن حوزه در حوالی خیابان بلاسام هیل آماده فروش می باشد. ۱۲۷۷-۲۲۷ (۴۰۸)

برای اجاره

یک صندلی برای اجاره به یک آرایشگر موجود می باشد. لطفا با خانم «شری» تماس حاصل فرمایید. ۷۲۲۲-۹۲۷ (۴۰۸)

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا



Find Iranian Businesses Faster

از وب سایت
irany.com
دیدن کنید و اطلاعات
کسب و کار، آگهی
نیازمندی و هر نوع
برنامه ای، مانند کنسرت،
سخنرانی، شب شعر و....
را در این وب سایت
برای اطلاع عموم به ثبت
برسانید.

Irany.com
پل ارتباطی بین ایرانیان
در سراسر دنیا

Google play
Download on the
App Store

فایل ستارگان

دعا

قدر فرصت ها را بدانید. اگر با بی خیالی آنها را از دست بدهید دیگر امیدی به موفقیت نمی توانید داشته باشید. فکری در سر دارید؛ فکر آغاز یک کار جدید، خرید یک وسیله نو یا...؛ اگر می خواهید فکرتان را واقعا عملی کنید بهتر است قبل از شروع این کار با صاحبان نظر مشورت کرده و سپس این کار را آغاز کنید.

مهتر

حسرت روزهای از دست رفته را خوردن فقط شما را کسل و بی انگیزه می کند، پس به جای غصه خوردن سعی کنید اشتباهات را عبرت بگیرید و دیگر آنها را تکرار نکنید. یک سفر کوتاه مدت، می تواند روحیه کسل و غمگین تان را از این رو به آن رو کند. نگران نباشید مشکلات گذرا هستند فقط نگذارید که اثر سوء آنها روی شما بماند.

تیر

انرژی انجام کاری را ندارید. کمی ناراحت و دلسرد هستید. محکم باشید و موانع را از پیش پای خود بردارید تا به قله های موفقیت برسید. اسرار درونی خود را با کسانی که شناخت کافی از آنها ندارید، در میان نگذارید. در مورد اتفاقی که افتاده زود تصمیم نگیرید! بهتر است کمی بگذرد و سپس تصمیم بگیرید تا ضرر نکنید.

شورودین

به برخی مسائل بسیار بی اعتنا هستید و به برخی دیگر بسیار حساس. این افراط و تفریط اصلا خوب نیست. بهتر است کمی متعادل تر برخورد کنید. در این ماه امکان درگیری لفظی با اشخاصی وجود دارد، پس تا می توانید با هر کسی هم صحبت نشوید. کمی با دید مثبت تر به اطرافتان نگاه کنید شکر گزار باشید.

بهمن

خریدی کرده اید که نهایت سود را خواهید برد. دچار اضطراب و نگرانی شده اید، امید داشته باشید و قدر کسانی را که برایتان زحمت می کشند بدانید و شما هم تا می توانید به آنها کمک کنید. کمی استراحت کنید، وضعیت جسمانی خوبی ندارید، شاید بیش از انرژی تان از خود کار می کشید که باعث خستگی تان می شود.

آبان

کمی بیشتر قدر خود را بدانید و خودتان را دست کم نگیرید. حقی از شما زایل شده است ولی با زبان نرمتری هم می توان مقصر را متوجه خبط و خطایش کرد. کمی بیشتر به درس ها و یا کارتان توجه کنید. درخواستی از شما می شود، بهتر است اول خوب در مورد آن فکر کنید، جوانب را بسنجید و سپس آن را قبول یا رد کنید.

مرداد

کاری را شروع کرده اید و شروع هر کاری ممکن است با سختی و مشکلات همراه باشد، اما مهم این است که چگونه آن را به پایان برسانید. قولی که داده بودید یا نذری که داشتید را هرچه زودتر انجام دهید. شریک زندگیتان، همراه و حمایت کننده خوبی برای شما است. قدر او را بدانید.

اردیبهشت

شایستگی های شما از چشم هیچ کس پنهان نیست پس چرا زمان را با کارهای بیهوده تلف می کنید؟ به آرزوی که دارید می رسید ولی باید اندکی صبر کنید. سعی کنید به کسانی که فقط به ظاهر شما اهمیت می دهند و براساس آن قضاوت می کنند، اعتنا نکنید، چون دوستی با آنها فایده چندانی برایتان نخواهد داشت.

اسفند

جاه طلب و بلند پرواز بودن عاقبت خوبی ندارد و خیلی زود انسان را خسته و دلزده می کند. گاهی بسیار غرق رویاها می شوید، این خوب است اما نه آنگونه که شما را از زندگی اصلی دور کند. اگر به کسی علاقه دارید و از او دورید در این ماه غرور را کنار بگذارید و به او زنگ بزنید. به پدر و مادران بیشتر احترام بگذارید.

آذر

هدف مهمی دارید. اگر واقعا تصمیم گرفته اید به این هدف برسید، شجاعانه قدم در راه بگذارید و کمی تلاش خود را بیشتر کنید. این ماه باید بیشتر از ماه های قبل انرژی برای خواسته تان صرف کنید. با کسی که دوستش دارید شاید دلخوری پیش آید و اگر یکی از طرفین کوتاه نیاید ممکن است که رابطه تان بهم بخورد.

شهریور

گاهی به صلاح نیست که به خواسته خود برسیم، یا زمان دلخواه ما زمان مناسب رسیدن به خواسته مان نیست، پس نگرانی های بیخود به خود راه ندهید. در تصمیمی مردد هستید. بهتر است به نزدیکانتان اعتماد کنید و از آنها کمک بخواهید. در یک گردهم آبی شرکت می کنید که خوش می گذرد.

فرورداد

بیماری دارید، در این روزها او را فراموش نکنید. یکی از آشنایان قدیمی را خواهید دید. اگر کار دادگاهی دارید کمی طول خواهد کشید. از دوستان قدیمی خود نیز بادی کنید. شاید بودن با آنها خاطرات خوب گذشته تان را برایتان یادآوری کند. یادتان باشد که در هر اتفاقی مصلحتی است.

کاباره رستوران ساقی



هر شنبه، موزیک زنده با خواننده مردمی

فرانکو

عروسی ها، جشن ها و میهمانی های خصوصی خود را در سالن مجلل رستوران ساقی همراه با پذیرایی کامل با انواع غذاها و دسرهای لذیذ ایرانی برگزار کنید.

هر روز ناهار با انواع غذاهای متنوع در رستوران ساقی
جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی

Daily Lunch Special Including Fresh Salad Bar

۱۰/۹۹ دلار



Catering Saaghi

Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!

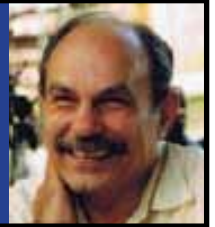
(408) 998-0122

1392 S. Bascom Ave. San Jose, CA 95128

خاطرات زمان دانشجویی

بخش ششم

عباس پناهی



پشتشان را به ما کردند و رو به پنجره از شدت خنده بدنشان را میدیدیم که تکان میخورد. دانشجویی که ما را آورده بود خنده فرمانده و افسر دیگر را میدید و قیافه جدی و خبر دار ما را، خودش هم به خنده افتاد و در حال خنده با انگشت برای ما خط و نشان کشید که مرا دست انداخته اید؟ حسابتان را خواهم رسید. وقتی فرمانده توانست به خود مسلط شود، برگشت و بدون آنکه به ما نگاه کند، به او گفت: باشد سرکار دانشجو، فردا این چهار نفر، به مدت چهار ساعت در اختیار شما هستند، تشریف ببرید و فردا صبح ساعت هشت اینجا باشید و تا ظهر مانورشان کنید. او هم نامردی نکرد و فردا صبح با سه نفر دانشجوی قلچماق آمدند و تا ظهر ما را از نفوس انداختند.

از دوره پرواز با هواپیما های بال ثابت که فارغ شدیم، دو نفر از هم دوره هایمان از دوره جا ماندند و از دوازده نفری که در یک گروه پروازی شروع کرده بودیم، ده نفر باقی ماند و پس از مدتی فترت میان دو دوره، گروه جلوتر که در حال گذراندن دوره آموزش با بالگرد بود، کارش را تمام کرد و با دادن شش نفر تلفات، به برنامه های روزانه دانشکده برگشت و گروه ده نفره ما به جای آنها، به باشگاه آموزش بالگرد معرفی شد. از کسانی که از پرواز با بالگرد نتوانست جان سالم بدر ببرد، یکی هم عباس، همان یار همیشگی که پیشتر درباره سینما رفتنمان، نامش را آورده ام بود. شبی که از چک پروازی برگشت، چهره آرام همیشگی را نداشت. برایم شاید به همان اندازه دردناک بود که برای هر کدام از کسانی که وا خورده بودند.

عباس چهره ای داشت که از زیبایی بی بهره بود و ظاهری خشن و میتوان گفت شلخته از او دیده میشد، اما در نهایت درک و فهم و معرفت بود و بسیار احساساتی که همیشه سعی میکرد احساساتش را از همه پنهان کند و با ظاهری بی خیال و لوده، برای کسانی که با او زیاد نزدیک نبودند، این توهم را میساخت که اصلا هرگز بویی از احساس در زندگی نبرده.

روزهای تعطیلی آخر هفته بسرآغم می آمد و تا دیر وقت، با هم در خیابانهای آریاشهر که شهر کی نو پا بود و تازه محله ها ساخته و تحویل مردمی که پول خانه را پیشتر پرداخته بودند میشد، پرسه میزدیم. خانه پدری عباس هم یکی از همان خانه های نو ساز بود که در فلکه دوم آریاشهر واقع بود و هنوز زمینهای بایر بسیاری بودند که آنجا را بتوان شهر یا شهرک نامید. نام آریا شهر پس از شورش ۵۷، به صادقیه تغییر پیدا کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۳۰۶**

خیره خیره به او نگاه کرد و پس از مدتی گفت نام خانوادگی؟ گفت پناهی. دانشجو عصبانی شده بود و با پرخاش گفت: همه شما عباس پناهی هستید؟ نفر چهارمی که نامش حسین و بچه اصفهان بود گفت جناب سروان چرا اینا از ما میپرسی؟ برو از پدرا مادرانمون پُرس. دانشجو از او پرسید: نام تو چیست؟ او هم گفت عباس. و دیگر شدت عصبانیت دانشجو آنقدر شد که دستور داد بیایم بیرون و بخط شویم. چون فیلم آنشب بسیار جذاب بود و بیشتر آنرا دیده بودیم و اگر میرفتیم، مسلما دیگر هرگز نمیتوانستیم بقیه آنرا ببینیم و نیز برای آن دانشجوی سال دوم هم دیگر امکان برگشتن و بقیه فیلم را دیدن نبود، باخواهش بسیار او را مجاب کردیم که بنشینیم و بقیه فیلم را ببینیم و بعد برویم تا ما را تنبیه کند. پذیرفت و رفت در صندلی خود که چند ردیف بالاتر بود نشست. چراغها خاموش شد و بقیه فیلم را به نمایش در آوردند. اواخر فیلم بود که حسین گفت: بچه ها، بیاین فرار کنیم. و چون هرگاه یکی از بچه ها پیشنهادی میکرد، هیچکدام مخالفت نمیکردیم، قبول کردیم و در تاریکی، چمباتمه زدیم و به صورت مرغی، همه پله ها را سرازیری پایین رفتیم و هیچکس متوجه ما نشد و وقتی از سالن تاریک در آمدیم برخاستیم و بصورت دوان بطرف در خروجی سینما رفتیم که دیدیم سرکار دانشجو که دست ما را خوانده بود، پیش از ما بیرون آمده بود و به یک لنگه در تکیه داده بود و یک پایش را هم به لنگه دیگر در گذاشته بود. خیلی آرام گفت: کجا؟ یکی از بچه ها گفت: جناب سروان (این کلمه جناب سروان را دانشجویان، به دانشجویان ارشد تر از خود میگفتند)، چون ما دیدیم شما زود بیرون آمدید، ما نخواستیم شما را معطل کنیم و دانشجو هم گفت: آره ارواح اون قوزک شکسته پات، تو گفتی و من هم باور کردم. بیرون سینما دستور بدو بایست داد و با این دستور، هر کداممان به سمتی دودیم و هفت هشت دقیقه پنهان شدیم و دوباره برگشتیم. برای اینکه نتوانیم از دستش بگریزیم، ما را به خط کرد و با شمارش ما را به سمت گروهانمان برد. در حضور فرماندهمان ما را به خط کرد و از فرمانده درخواست مجازات ما را نمود. فرمانده پرسید چه کرده اند؟ گفت بی اجازه به سینما آمده اند و هر چهار نفر خود را عباس پناهی معرفی میکنند. فرمانده که پیش از ورود ما مشغول صحبت با کسی بود، آنچنان به خنده افتاد که نتوانست خودش را حفظ کند و همراه مصحبتش

یکی از دانشجویان سال دو که پشت سر ما نشسته بود، چون نتوانست ما را بشناسد، اما گمان میکرد که ممکن است ما سال سه باشیم و برای دانشجوی سال سوم، رفت و آمد به همه جا آزاد بود و ممانعتی نداشت، جرات سؤال کردن را در خود نمیدید. اما کنجکاو بود بداند این چهار نفر کی هستند که دست بر دوش همدیگر انداخته اند که نمیشود رتبه شان را شناخت. برخاست و چند پله پایین رفت و ایستاد و برگشت تا چهره ما را ببیند که شاید بشناسد. چیزی را که ما فراموش کرده بودیم پویشانیم، باعث لو رفتنمان شد. ما بر روی یقه هایمان بجای شیر و خورشید، علامت پر داشتیم و بر روی سینه مان علامت فروهر و این دو علامت مشخص کرد که سال یکم هوانیروز هستیم. دانشجوی سال دوم، از اینکه نتوانسته بود ما را شکار کند و نیز برای خود نگهدارد و با دانشجویان دیگر، در تنبیه کردن ما شریک نشود خوشحال، اما بی سرو صدا آمد و با صدایی آرام گفت آقایان سال یک مگر نمیدانند که امشب اجازه ورود به سینما را نداشتند؟ من نفر اول ردیف، نشسته بودم و او به من نگاه میکرد. گفتم بله جناب سروان، اما ما دیشب دیر به دانشکده رسیدیم و نتوانستیم این فیلم را ببینیم و امشب فکر کردیم اگر جای خالی بود، بیایم و ببینیم. شروع به رد کردن استدلال های ما کرد و گفت شما تنها میتوانستید دستور را اجراء کنید و بس و دستور داد که برخیزیم و با او از سالن سینما بیرون برویم. به هیچوجه حرف های ما را گوش نمیکرد. مداد و کاغذی از جیبش در آورد تا نامهای ما را از روی برچسب های روی سینه مان یادداشت کند ولی چون این پیش بینی را کرده بودیم، جلوتر، نواری که ناممان بر رویش نوشته شده بود را از زیر پوشش شفافش در آورده بودیم و او نتوانست ناممان را یادداشت کند.

ناچار از من پرسید اسم تو چیست؟ گفتم: عباس. گفت نام خانوادگی؟ گفتم پناهی. نفر دوم هم نامش عباس بود، از او پرسید نام تو چیست؟ گفت: عباس. قدری تأمل کرد و سپس گفت: نام خانوادگی؟ گفت پناهی. از نفر سوم پرسید: نام؟ او هم که نامش رضا بود، گفت: عباس. دانشجو

داستان این بود که دانشکده دارای سینمایی بود که به همان اندازه و وسعت و تجهیزات سینماهای شهر بود. هر پانزده روز، یک فیلم تازه به نمایش میگذاشت و برای هر گروهانی یک شب را معین میکردند که به سینما بروند و در شبی که نوبت یکی از گروهان ها بود، هیچ دانشجویی از گروهان یا گردان دیگر اجازه نداشت که به سینما برود و اگر دانشجویی میخواست از تاریکی سالن استفاده کند و بدون مجوز به دیدن فیلم برود، دانشجویان ارشدتر، او را میگرفتند و بیرون میبردند و وادارش میکردند تا دیروقت کلاخ پر و مرغی و سینه خیز و غیره برود و تازه، آخر کار هم گزارشش را به فرمانده او میدادند و دست کم یک هفته بازداشتی برایش حتمی بود. یک شب، دیر رسیده بودیم و نوبت ما گذشته بود. اما فیلمی که نمایش داده میشد، داستان چند خلبان بود که در جزیره ای در میان اقیانوس سقوط کرده بودند و ماجراهایی داشتند. با سه تن از دانشجویان دیگر مشورت کردیم و توافق کردیم که امشب فیلم را ببینیم و تا صبح کلاخ پر برویم. تصمیم تبدیل به عمل شد و با کمال احتیاط، مانند پلنگ صورتی و زردکی و یکی یکی در تاریکی ها، خود را به سینما رساندیم و در یک ردیف، چهار صندلی را اشغال کردیم و طوری که سردوشی مان دیده نشود که بدانند سال یک و از گروهان هوانیروز هستیم، مشغول تماشا شدیم و داشتیم کیف میکردیم که ناگهان فیلم پاره شد و چراغها را روشن کردند. برای پنهان کردن سردوشی هایمان، دستهایمان را روی دوش یکدیگر انداختیم تا تعداد خط های سر دوشی مان دیده نشود. ما سال یکم بودیم و تنها یک خط روی سردوشی داشتیم. آنشب نوبت دانشجویان سال دو از گردان دیگری بود و مانند همه دانشکده های دنیا، یک درگیری ذهنی میان دانشجویان سال یکم و سال دوم وجود داشت و بر خلاف ملاطفتی که از طرف دانشجویان سال سه نسبت به سال یکی ها و نیز احترام بسیار زیادی که دانشجوی سال یک، نسبت به سال سه داشت، نزدیکی فاصله میان سال دو و سال یک، رابطه شان به گونه ای مانند برادران پشت سر هم در خانه بود.

آشنایی با آراین خجسته

با خبر شدیم که آراین خجسته، جوان ۲۳ ساله ساکن شمال کالیفرنیا، به سمت کمیونر حقوق مهاجران از طرف هیئت ناظران شهر سانفرانسیسکو برگزیده شده است. ضمن تبریک به آراین عزیز و آرزوی موفقیت هر چه بیشتر، گفتگوی کوتاهی با او داشتیم که در اینجا از نظر شما خوانندگان عزیز می گذرد.



صحبت کردم و با داستانهای زندگی‌شان و رویای آمریکائی آنها و مشکلاتی که درگیر هستند آشنا شدم.

چگونه شما را به سمت کمیونر حقوق مهاجران برگزیدند و این به چه مناسبت؟

وقتی من به شهر سانفرانسیسکو برای تحصیل نقل مکان کردم این شهر را مملو از فرهنگ های مختلف دیدم که با چه مشکلاتی دست به گریبان هستند. بخصوص با انتخابات جدید که یک حمله به آرمان ها و ارزش های تمام اقلیتها بود و بخاطر ایجاد وحشت و ترس که بین مهاجران بوجود آمده بود، من را بیشتر مصمم کرد که به دنبال یک موقعیت باشم که بتوانم از حق و حقوق مهاجران دفاع کنم. خوشبختانه این موقعیت بوجود آمد و من در تالار شهر در کمیونر حقوق مهاجران در مقابل هیئت ناظران شهادت دادم و این شهادت و دفاع از حقوق مهاجران باعث شد که این شورا مرا به عنوان یکی از کمیونرهای حقوق مهاجران در شهر سانفرانسیسکو انتخاب کنند.

در این شورا ما مسائل و مشکلات مهاجران و حق و حقوق آنها را با شهردار و هیئت ناظران بررسی می کنیم و سعی در بالا بردن کیفیت زندگی آنها داریم.

در پایان چه پیغامی برای ایرانیان مهاجر و نسل جدید دارید؟

این کشور، این دولت و این منطقه نیاز به یک نسل جدیدی از رهبران دارد. ما به یک مشارکت مدنی برای دفاع از حق و حقوق مهاجران احتیاج داریم. متأسفانه ما به اندازه کافی نماینده ای در جامعه سیاسی نداریم. نسل جوان آمریکائی-ایرانی با یکی شدن و مشارکت و همکاری از هر طریق مکاتبه ای می تواند کمکی باشد برای دفاع از حق و حقوق و کیفیت زندگی مهاجران ایرانی. دوستان راه سختی در پیش است، ولی ما با کمک یکدیگر موفق خواهیم بود. شک نکنید.

در مورد خودتان برایمان بگوئید.

در مرحله اول اجازه بدهید سلام عرض کنم خدمت شما و همچنین به هموطنان عزیزم و در مرحله دوم تشکری داشته باشم از ماهنامه پژواک برای این موقعیت و اجازه دادن به من که به عنوان یک آمریکائی-ایرانی که به تازگی توسط هیئت ناظران شهر سانفرانسیسکو به مقام کمیونر حقوق مهاجران در این شهر برگزیده شده ام، صحبتی داشته باشم.

نام من رایان آرمین خجسته است. من ۲۳ ساله هستم و متولد و بزرگ شده در شهر کمپیل، کالیفرنیا. مدرک دیپلم خود را از دبیرستان بلرمن دریافت کردم. بعد از آن از دانشگاه سانتا کلارا، با گرفتن لیسانس در علوم سیاسی فرانسه فارغ التحصیل شدم. در حال حاضر نیز دانشجوی حقوق در دانشگاه UC هیستنگ در شهر سانفرانسیسکو هستم.

پدر و مادر من در سال ۱۹۷۹ از ایران به کشور آمریکا برای ادامه تحصیل مهاجرت کردند و از آنجا که از تجارب خود در مورد دور شدن از خانه، خانواده و مسائل سیاسی در ایران و آمریکا و مشکلات مهاجرین با من صحبت میکردند، من از سنین کودکی به مسائل سیاسی و امور جهانی بسیار علاقمند شدم و همیشه می خواستم بدانم که به چه صورت می شود مسائل جهان و بی عدالتی آنها حل کرد. برای درک بیشتر، اولین کار سیاسی خود را داوطلبانه در کمپین پرزیدنت اوباما در سال ۲۰۱۲ آغاز کردم.

در ادامه، من به عنوان یک معلم مشق شب برای دانش آموزان محروم در شهر سن حوزه فعالیت کردم و در یک تابستان به کشور کاستاریکا سفر کرده و معلم انگلیسی مهد کودک برای بچه های محروم شدم. در موقع برگشت همکاری داوطلبانه خود را با مرکز برابری پارس در شهر سن حوزه آغاز کردم و به تدریس انگلیسی و آماده کردن مهاجران ایرانی برای گذراندن امتحان شهروندی و پر کردن فرم های مخصوص پرداختم. در همین مدت در دفتر نماینده کنگره آمریکا (MIKE HONDA) به مهاجران و مسائل مربوط به ویزا دانشجویان در سراسر جهان کمک میکردم. تجربه بسیار خوبی کسب کردم و در این مدت با مردمان مختلفی ملاقات و

آیا بستن یک کردیت کارت به کردیت من لطمه خواهد زد؟

آرش زاد

کارشناس-دارای بورس تخصصی تعمیر اعتباری



کردیت کارت می تواند به شما لطمه بیشتری، نسبت به فردی که سابقه کردیتی طولانی مدت دارد، وارد کند. اگر دلیل تمایل شما برای بستن کردیت کارتی که دارید هزینه سالیانه مربوط به آن است، راه حل ساده تری هم وجود دارد. بهتر هست به شرکت صادرکننده کردیت کارت خود تماس بگیرید چرا که شاید امکان تبدیل کردن کردیت کارت شما به نوع بودن هزینه آن وجود داشته باشد. در این صورت لطمه ایی هم به کردیت شما وارد نمی شود.

اگر دلیل تصمیم شما برای بستن کردیت کارتی که دارید درصد سود بانکی بالای این کردیت کارت تان است، در این صورت هم باز با بانک و یا شرکت صادر کننده کردیت کارت تماس بگیرید و تقاضا کنید سود بانک کردیت کارت را کاهش دهند. در بسیاری موارد می تواند مورد موافقت قرار گیرد.

اگر باز با اینکه می دانید بستن کردیت کارت به نفع شما نیست، اما برای انجام این کار اصرار دارید، بهتر است به چند نکته توجه کنید. قطعاً قابل درک است که در مواردی مانند طلاق، هر دو طرف تمایل دارند کردیت کارت هایی که به صورت مشترک باز کرده اند را در زمان جدا شدن ببندند، در این صورت باید بدانید، این امکان وجود دارد که کردیت کارت خود را ببندید، اما هنوز به صورت ماهیانه بدهی های مربوط به آن را پرداخت کنید و یا بدهی های کردیت کارتی را به کردیت کارت دیگری منتقل کنید.

تصمیمات درست و یا غلط شما در مورد نحوه عملکردتان در مورد کردیت کارت ها رابطه مستقیم در کاهش و یا افزایش کردیت اسکور شما دارد. بیشتر بدانید تا بتوانید بهتر عمل کنید!

اگر به این موضوع فکر میکنید که با بستن کردیت کارت های اضافه، از شر کردیت کارت های بی مصرف تان راحت می شوید، دقت داشته باشید که شاید این موضوع به اعتبار شما لطمه بزند و کردیت اسکور شما کاهش پیدا کند! کردیت کارت های قدیمی که بیشتر از دو سال از عمرشان می گذرد، می توانند نقش مهمی در بهبود وضعیت کردیت اسکور شما داشته باشند. پس کمی صبر کنید و این مطلب را تا انتها دنبال کنید! یکی از فاکتور های محاسبه کردیت اسکور، طول عمر اکانت های شماست. با بستن یک کردیت کارت قدیمی طول عمر سابقه کردیتی شما کاهش پیدا می کند، و در اثر این عمل، کردیت اسکور شما هم کاهش پیدا می کند.

چرا بستن یک کردیت کارت باعث کاهش کردیت اسکور شما خواهد شد؟
♦ ۱۵ درصد کردیت اسکور شما به این بستگی دارد که طول عمر سابقه کردیتی شما چقدر است. وقتی که یک کردیت کارت را می بندید، بخشی از طول عمر سابقه کردیتی شما که به واسطه آن کردیت کارت بوجود آمده، کاهش می یابد و در نتیجه باعث تاثیر منفی بروی کردیت اسکور شما خواهد شد.

♦ مقدار بدهی های شما در مقابل سقف اعتبار شما یکی دیگر از فاکتور های محاسبه کردیت اسکور است. بستن یک کردیت کارت سقف اعتبار شما را کاهش خواهد داد و به این ترتیب مقدار درصد بدهی شما بیشتر نشان داده خواهد شد. این مورد می تواند تاثیر منفی بروی کردیت اسکور شما داشته باشد.

بستن یک کردیت کارت چقدر می تواند به کردیت شما لطمه بزند؟
اگر شما سابقه کردیتی طولانی مدتی ندارید، این نکته را باید بدانید که بستن

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

Own a Business? List your Business At
irany.com



Your Connection to the World



قالی بافی در مناطق مختلف ایران

محمد جواد نصیری

ایران مهد قالی دنیا، از دیر زمان به نام سرزمین فرش های افسانه ای و زیبا شهرت جهانی داشته است و از قطب های قالی بافی آن از گذشته های دور تا کنون هزاران هزار تخته قالی و قالیچه نفیس و گران بها در دسترس مشتاقان آن قرار گرفته است. ولی این تعریف به آن معنی نیست که در تمامی این سرزمین پهناور، که مساحتی معادل یک میلیون و ششصد و پنجاه هزار کیلومتر مربع دارد، قالی بافی به صورت یکسان معمول باشد، چه در مساحت های بزرگی از این کشور به دلایل اقلیمی و دموگرافی و اقتصادی این هنر و یا به عبارت امروزی آن، این صنعت به هیچوجه رونق و رواجی ندارد. در این مقدمه اجمالی ابتدا وضعیت قالی بافی ایران را در صورت کلی و جامع آن مطالعه کرده و سپس به شرح جزئیات آن در مراکز قالی بافی شهرستان های مختلف می پردازیم.

تبریز

تبریز یکی از قطب های بافندگی بسیار با اهمیت ایران در زمینه قالی بافی است. فرش های آن، چه آنهایی که زینت بخش موزه های معتبر جهان هستند و یا در مجموعه کلکسیونرهای مشتاق جای گرفته اند، و یا آنهایی که در مقیاس زیاد و در کیفیت تجارتي سر از بازارها و چهارسوق ها در می آورند، همواره خوش اقبال و مشتری پسند هستند. فرش تبریز نه در حجره روی دست تاجر می ماند و نه در خانه مشتری مورد بی مهری قرار می گیرد.

برابر آماری که در دست داریم در شهرستان تبریز و حومه آن در سال ۱۳۶۴ شمسی بر روی ۱۶۰۰۰ دار قالی ۳۲۱۵۰ کارگر بافنده کار کرده اند. علاوه بر تک بافی ها، کارگاه های متعددی از سالیان بسیار دور در کار فرش بافی بوده و هستند. از میان آنها کارگاه های صدقیانی، ایپکچی، محمود اف، دیلمقانی، اردوبادی، اعتمادی، حیدرزاده، نقاشپور، گنجینه هنر، صمد رشیدی، فرامرزی تری و عالی نسب شهرت بیشتری دارند.

در سال های اخیر بافنده های چیره دست تبریزی به تولید فرش های گل بافی، قاب قرآنی و نقش های هندسی از کوچک ترین تا بزرگ ترین اندازه های ممکن بافته شده اند. بافت کناره و گلکی چندان خوشایند بافنده تبریزی نیست.

چون مرا سندس است و استبرق شاید ار قالی مردنی نیست

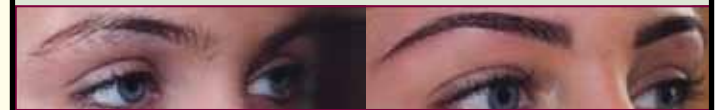
شهرستان مرند در ۶۸ کیلومتری شمال غربی تبریز قرار گرفته است. در این شهر از زمان های قدیم فرش بافی رواج داشته است و شاهد این ادعا یکی از اشعار خاقانی شروانی است که در آن از قالی مرند نام برده شده است:

چون مرا سندس است و استبرق شاید ار قالی مردنی نیست

Eyebrows Threading by Shahnoush

بند ابرو و صورت

مزایای بند ابرو: ماساژ و به جریان انداختن خون زیر پوست صورت، روش کاملاً طبیعی، سریع و تمیز، درد کمتر نسبت به Wax



◆ Eyebrows \$10 ◆ Upper lip \$5 ◆ Chin \$5
◆ Sideburns- cheeks \$8 ◆ Full face including eyebrows \$25

با تعیین وقت قبلی **شهنوش** 408-800-9149

(Fantasy Salon) 1514 Pollard Rd, Los Gatos, CA 95030



جفت قالیچه نقشه دیاموندقره باغی چله ابریشم بافت تبریز

بافنده های محلی در گذشته پشم های مصرفی خود را از گوسفندان ایل شاهسون تأمین کرده و با رنگ های گیاهی که به فراوانی در منطقه یافت می شوند آنها را رنگ می کردند. در حالی که امروزه از کلاف های پشم که در تبریز تابیده و رنگ می شوند استفاده می نمایند. بافنده های هریس رنگ های دلخواه خود را در بین فام های قرمز مایل به قهوه ای، صورتی روشن و سیر، آبی روشن و تیره و عاجی انتخاب می کنند.

در گذشته قالی بافان هریس فرش های بسیار ظریف ابریشمی تولید می کردند. بافت استادانه و بی نقص و نقش های جالب آنها چنان بود که گاه با فرش های بافت تبریز اشتباه می شدند. این دست بافت ها که در بین فرش شناسان و کلکسیونرها طرف داران فراوانی دارد بیشتر با الهام از طرح های ترنج دار، محرابی گلدانی و درخت و بوته بافته شده اند.

امروزه از طرح فرش های این ناحیه در هندوستان و رومانی نیز تقلید می شود که از لحاظ کیفیت بافت و رنگ به سهولت از فرش های هریس قابل تشخیص اند.

بخشایش

در بخشایش از توابع هریس فرش هایی مشابه با هریس، منتهی در بافت خشن تر و تراکم کمتر اغلب در شکل های شبه چهارگوش و با رنگ های کلاسیک منطقه که نسبت به گذشته تا حدودی ملایم تر شده اند، بافته می شود.

آهر

در شهرستان آهر فرش هایی متراکم در اندازه های متغییر و متمایل به چهارگوش بافته می شود.

بر خلاف مناطق مجاور طرح های آنها متأثر از طرح های هندسی ففقاژ است. در این شهر بیشتر فرش هایی در سبک منحنی با نقش ترنج می بافند. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

نقشه ها و بافت مرند و همچنین شهرستان خوی همانندی فراوانی با طرح و بافت تبریز دارند به گونه ای که تشخیص آنها از تولیدات تبریز به آسانی میسر نیست. کارگاه حاج جلیلی که از نیمه دوم قرن نوزدهم در این شهر در زمینه فرش بافی فعالیت داشته است با فرش های مرغوب و اعلا خود به قالی بافی مرند شهرت قابل توجهی داده است.

هریس

هریس در کنار جاده ای که تبریز را به شهرستان آهر متصل می کند قرار دارد و فرش های ابریشمی و پشمی و خوش آب و رنگ آن از دیر زمان مطلوب بازارهای داخل و خارج بوده است. فرش های هریس با وجود آنکه در یک سبک بافته می شوند ولی کمتر مشابه یکدیگر هستند. فرش های این ناحیه به طور معمول در سبک شاخه شکسته در اندازه های متوسط و بزرگ بافته می شوند.

ترنج میانی بر زمینه فرش تسلط کاملی دارد به گونه ای که قسمت بزرگی از متن فرش را می پوشاند. لچک ها نیز غالباً تشابه فراوانی با ترنج دارند. طرح مسلط در قالی های هریس طرح لچک و ترنج با حاشیه سماوری است که بر اساس شکل ترنج اسامی گوناگونی به خود می گیرد. در صورتی که ترنج به صورت لوزی باشد طرح نام حاج عظیمی و در صورتی که ترنج به شکل دایره باشد به نام صمدخانی نامیده می شود و هنگامی که ترنج در زمینه ساده نقش بسته باشد طرح نام داش خاتون به خود می گیرد.

قالی بافان هریس در گذشته از به کارگیری نقشه احتراز می کردند و بیشتر فرش های خود را به کمک حافظ می بافتند و یا حداکثر از طرح قالیچه دیگری که در کنار دستگاه آویزان بود در پیگیری نقشه فرش یاری می جستند.

باران

«من تفته تن کویرم» - نم نم بیار، باران
با وسعتِ غم اینجا، بی غم بیار، باران
خونمرده سکوتهم، در وادی خموشان
راه نفس ندارم، کم کم بیار، باران
در کوچه باغ هستی، پژمرده غبارم
تا غنچه ام بخندد، شبنم بیار، باران
دست ستم نشوید، رگبار سیل خیزت
تا کاخ ها برویی، محکم بیار، باران
ویران سرای ما را، تا رنگ لاله گیرد
تنها نه اشک حسرت، خون هم بیار، باران

وفا کرمانشاهی

مرگ قو

شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد
فریبنده زاد و فریبا بمیرد
شب مرگ تنها نشیند به موجی
رود گوشه ای دور و تنها بمیرد
در آن گوشه چندان غزل خواند آن شب
که خود در میان غزل ها بمیرد
گروهی بر آنند کاین مرغ شیدا
کجا عاشقی کرد، آنجا بمیرد
شب مرگ از بیم آنجا شتابد
که از مرگ غافل شود تا بمیرد
من این نکته گیرم که باور نکردم
ندیدم که قویی به صحرا بمیرد
چو روزی ز آغوش دریا برآمد
شبی هم در آغوش دریا بمیرد
تو دریای من بودی آغوش وا کن
که می خواهد این قوی، زیبا بمیرد

مهدی حمیدی شیرازی

سال نو

سال نو آمد و غم‌های کهن
کمتر از پار و ز پیرارم نیست
تنی از رنج زمین گیرم هست
دوشی از درد سبکبارم نیست
همچنان بخت گرانخواب مرا
همراهی با دل بیدارم نیست
در اقبال بسی کوفته‌ام،
در گشاینده جز ادبارم نیست
شمع جان سوختم اما چه ثمر
که رهی روشن ازین کارم نیست
سال پارم، تهی از شادی بود
خوشتر امسال هر از پارم نیست
جامه‌نو کرده‌ام آنسان که به شهر
هیچکس بر سر انکارم نیست
خویشتن زشتم اگر چند ولیک
جامه‌ام زشت چو رخسارم نیست
گرچه زانگونه که یاران دارند
کاخ و کاشانه شهوارم نیست
اینقدر هست که در کلبه خویش
کمی از یار و ز اغیارم نیست
هم گشاده‌ست مرا دست کرم،
هم تهی کیسه ز دینارم نیست
هست این جمله و سودم نکند
که غمی دارم و غمخوارم نیست

بهزاد کرمانشاهی

پرنده مردنی ست

دل‌م گرفته است
دل‌م گرفته است
به ایوان می روم و انگشتانم را
بر پوست کشیده شب می کشم
چراغ های رابطه تاریکند
چراغ های رابطه تاریکند
کسی مرا به آفتاب
معرفی نخواهد کرد
کسی مرا به میهمانی گنجشک ها نخواهد برد
پرواز را بخاطر بسیار
پرنده مردنی ست

فروغ غرخزاد

چه کنم؟

من اگر زبانم آتش،
من اگر ترانه هایم
همه شعله های سرکش،
چه کنم که یک دل است و همه داغ های سوزان
غم خستگان عشق و غم گشتگان نفرت،
غم آبهای هرز و غم باغهای سوزان.

تو اگر در این بیابان
غزلی چو آب خواهی،
عجبا که از سرابی
شطی از شراب خواهی!

محمود کیانوش

غزل شمس

شمس منم، شمس منم، مولوی ام کیست؟ بگو!
همدل و همتام کیست، بگو! نیست، بگو!
ای دل صد پاره من! جانک آواره من!
تنهایم، چاره من چیست؟ بگو! چیست؟ بگو!
جان و دل‌م رفته ز من، مانده ز من همین بدن،
کی، کو، کی، کجا، چه تن بی دل و جان زیست؟ بگو!
می روم از جهانتان، گر تنی از مهانتان
-جز غم- در نهانتان بر من بگریست، بگو!
آنسوی این مکان - زمان پشت دریچه زمان،
باز هم آسمان همان پرسش آبی ست؟ بگو!

اسماعیل خوبی

پیام نسیم

در دل شب، دیده بیدار من
بیند آن یاری که دل را آرزوست
چون بیاید، پیش پیش موکبش
مرغ شب آوا بر آرد، دوست...دوست!
بانگی آید چون پر پروانه نرم
ماه را با آب گویی گفتگوست
برنگیرد پرده برگ از چهر گل
زانکه پیش باد او را آبروست
نرم نرمک می رسد نزدیک من
کیست؟ پرسم - باد گوید: اوست، اوست

لطفعلی صورنگر

اعتصاب غذای طولانی هفت زندانی در ایران :

شاهد علوی

با اعلام توقف اعتصاب غذای مرتضی مرادپور، زندانی سیاسی محبوس در زندان تبریز در شصت و پنجمین روز اعتصاب، تعداد زندانیان سیاسی که به گفته منابع خبری و فعالان حقوق بشری هنوز در اعتصاب هستند به ۷ نفر کاهش یافت. برادر این زندانی سیاسی به بی‌بی‌سی فارسی گفت با توجه به وخامت حال برادرش، درخواست مکرر مادرش از او و قول قطعی شورای زندان برای تامین خواسته‌هایش در روزهای آینده، این زندانی سیاسی به اعتصاب غذایی خاتمه داد.

در آستانه آغاز ماه سوم اعتصاب غذا در جریان گفتگوی تلفنی با گروهی از فعالان سیاسی تاکید می‌کند که تا رسیدن به خواسته‌اش که دادرسی دوباره است به اعتصاب غذا ادامه می‌دهد.

بنا به گزارش هرا، در روزهای اخیر وضعیت سلامتی آرش صادقی رو به وخامت رفته است و پزشکان بیمارستان طالقانی پس از انتقال آرش صادقی به حالت نیمه بیهوش به این بیمارستان در شب دوشنبه ۶ دیماه، با توجه به فشار بالا، بالا رفتن قند خون، احتمال سوراخ شدن معده و چسپندگی روده نسبت به «خطر به کما رفتن، ایست قلبی و حتی خطر فوت» آرش صادقی، هشدار داده‌اند. آرش صادقی تاکنون که ۶۶ روز از اعتصاب غذایی می‌گذرد به دلیل «عدم توجه مسئولان قضایی به خواسته‌هایش و ممنوع کردن ملاقات با همسرش» از پذیرش خدمات درمانی و نظارت پزشکی خودداری کرده است.

علی شریعتی؛ زندانی سیاسی دیگری که در ماه‌های اخیر در اعتراض به «روند ناعادلانه دادرسی و آزاد شدن از زندان»



علی شریعتی

اعتصاب غذا کرده است علی شریعتی، فعال مدنی و سیاسی، است. آقای شریعتی که به خاطر شرکت در تجمع اعتراضی مقابل مجلس علیه اسیدپاشی به زنان در اصفهان تحت تعقیب قرار گرفته بود به اجتماع و تبانی، تبلیغ علیه نظام، توهین به رهبری، توهین به رییس جمهور و نگهداری ماهواره به ۵ سال زندان محکوم شده است و روز دهم آبان‌ماه سال جاری بازداشت و برای گذراندن زندان به بند ۸ این زندان منتقل شد. او از بدو ورود به زندان اوین در اعتراض

آرش صادقی: اما مرتضی مرادپور تنها زندانی سیاسی نبود که طولانی شدن زمان



آرش صادقی

اعتصابش، خانواده و فعالان حقوق بشر را نسبت به وضعیت سلامت نگران کرده بود. آرش صادقی، فعال دانشجویی پیشین که در حال گذراندن ۱۹ سال زندان خود در زندان اوین است، از روز سوم آبان‌ماه اعتصاب کرده است.

آقای صادقی در دادگاه انقلاب به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت داخلی، توهین به رهبری، تشکیل گروه‌های غیر قانونی و تبلیغ علیه نظام به ۱۵ سال حبس محکوم شد و با لازم الاجرا شدن حکم ۴ سال حبس تعلیقی جمعا ۱۹ سال حکم زندان دارد.

او که در سالن ۱۰ بند ۸ زندان اوین محبوس است، در اعتراض به نقض قانون در پرونده خود و اجرای حکم ۶ سال حبس همسرش گلرخ ابراهیمی ایرانی، اعتصاب غذا کرد. گلرخ ابراهیمی برای نوشتن داستانی منتشر نشده درباره سنکسار با حکمی غیابی به ۶ سال زندان محکوم شده است.

آرش صادقی پیشتر گفته بود که همسرش به «دلیل جراحی و وخامت حال جسمی» قادر به حضور در دادگاه نبوده است و حکمش به صورت غیابی صادر شده است. آرش صادقی ۲۷ آبان‌ماه در نامه‌ای سرگشاده به کانون وکلای مرکز ضمن تشریح پرونده همسرش نوشت: «برای نجات همسرم راهی ندارم جز اینکه جانم را در دست بگیرم و برای احقاق حق او بایستم و فریاد مظلومیت او باشم، در این راه یا به خواسته قانونی و بر حقم که همان آزادی و اعاده دادرسی همسرم میباید می‌رسم یا جانم را از دست خواهم داد.» آقای صادقی همچنین روز جمعه ۳ دی

گفته شده است که بیماری قلبی و عارضه آسم این زندانی سیاسی به دلیل اعتصاب غذا تشدید شده و حال عمومی او پس از ۲۵ روز اعتصاب غذا رو به وخامت گذاشته است. فعالان حقوق بشر به نقل از یکی از نزدیکان حسن رستگاری مجد گزارش داده‌اند که حکم طولانی زندان و تداوم فشارها بر این زندانی و گشوده شدن سه پرونده جدید در زندان برای او علت اصلی اعتصاب غذای او است.

بنا بر گزارش‌ها، مسئولان کنسولگری ترکیه در ارومیه در پی استمداد آقای رستگاری مجد قول داده‌اند پیگیری پرونده او شوند و از جمله از دادستانی ارومیه خواسته‌اند که اجازه دهند خانواده این زندانی با او ملاقات کنند اما دادستانی با این خواسته مخالفت کرده است.

بنا بر همین اخبار، مسئولین زندان به آقای مجد قول داده‌اند در صورت شکستن اعتصاب غذا، تلاش می‌کنند در مورد پرونده‌های گشوده شده در زندان برای او کاری بکنند.

حسن رستگاری مجد در مقابل تاکید کرده است تا زمان برآورده شدن خواسته‌هایش که ملاقات با دادستانی ارومیه و بررسی درخواست اعاده دادرسی است، به اعتصاب ادامه خواهد داد. در همین مدت، پزشک بهداری زندان به دلیل بدحال شدن حسن رستگاری مجد، چند بار در سلول او را معاینه کرده است.



سعید شیرزاد

سعید شیرزاد: سعید شیرزاد، عضو جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان، از دیگر زندانیانی است که از روز ۱۷ آذرماه در اعتراض به وضعیت نامناسب زندان گوهردهشت از جمله «توهین مستمر ماموران به خانواده‌های زندانیان، عدم قبول نامه‌های رسمی اعتصاب غذا که موجب سلب مسئولیت پزشکی از مسئولان زندان می‌شود، بازداشت اعضای

به اجرایی شدن حکم زندانش اعتصاب کرد و اعلام کردن تا تیرته شدن و آزادی دست از اعتصاب نخواهد کشید. آقای شریعتی در هشتمین روز اعتصاب، اعلام اعتصاب غذای خشک کرد اما با وخامت حالش دوباره به اعتصاب غذای تر برگشت.

او در نامه بازگشت به اعتصاب غذای تر خبر داد که در مدت اعتصاب غذای خشک هفت بار بیهوش و چند بار به بیمارستان اعزام شده است و یک بار هم ایست تنفسی را تجربه کرده است. علی شریعتی که از ۲۱ آبان ماه به بهداری زندان اوین منتقل شده و بدون حق دسترسی به تلفن در آنجا محبوس شده است، روز پنجم دی ماه در پی وخامت حالش به بیمارستان اعزام می‌شود اما برای شکسته نشدن اعتصابش اجازه اقدام پزشکی نمی‌دهد و بدون برخورداری از درمان به بهداری زندان بازگردانده می‌شود.

بنا به گزارش هرا، در پنجاه و نهمین روز اعتصاب غذای آقای شریعتی، پزشکان بهداری زندان اوین به علت ضعف شدید و بالا رفتن قند خون و وخامت حالش مجددا قصد اعزام ایشان به بیمارستان را داشته‌اند که با مقاومت آقای شریعتی اعزام او ممکن نمی‌شود. در همین حال به گفته خانواده علی شریعتی، حال او که تاکنون ۲۰ کیلو از وزنش را از دست داده است هنگام ملاقات کابینی به هم خورده است.

حسن رستگاری مجد: حسن رستگاری مجد، شهروند ترکیه‌ای ایرانی تبار، زندانی سیاسی دیگری است که از ۱۳ آذرماه در



حسن رستگاری مجد

اعتصاب غذاست و از روز سوم اعتصاب غذا به سلول انفرادی منتقل شده است. آقای رستگاری مجد ۴۳ ساله، ۵ آبان سال ۹۳ پس از حضور در تجمع پشتیبانی از کوبانی در ارومیه تحت تعقیب قرار گرفت و بازداشت شد. او بعدتر از سوی دادگاه انقلاب ارومیه به اتهام «اخلال در نظم عمومی، اقدام علیه امنیت ملی و همکاری با یکی از احزاب کرد مخالف» مجموعاً به ۱۷ سال حبس محکوم شد و برای گذراندن حکم به زندان مرکزی ارومیه منتقل شد. آقای رستگاری مجد همه این اتهامات را رد کرده و دادگاه‌هایش را ناعادلانه می‌داند.

روسی، ترکیه جدید و من

نویسنده: الیف باتومن، روزنامه‌نگار
برگردان: نعیمه دوستدار



یک کتابفروشی در آدانا کشف کرد و در آثار آنها خواند که مذهب متعلق به دوران ابتدایی و پیش از علم جامعه است. او از زمان نوجوانی آنتیست بود.

مادرم در آنکارا پایتخت آناتورک بزرگ شد. پدرش مهندس معماری بود که در مدرن کردن آناتولی نقش داشت. او از نظر سیاسی یک سکولار سرسخت و در عرصه خصوصی یک مسلمان معتقد بود اما اعتقادی به حجاب نداشت و کسی در خانواده روسی به سر نمی‌کرد. در مدرسه مادرم آیه‌ای از قرآن خواند درباره شکاکان که خدا چشم‌ها و گوش‌هایشان را می‌بندد. آنقدر افسرده شد که دو روز در رختخواب ماند. پدر و مادرش به او گفتند که خدا مهربان‌تر از آن است که او فکر می‌کند و آدم‌های خوب در روز جزا به بهشت می‌روند، فارغ از اینکه چه باوری داشته باشند. من همواره مادرم را به عنوان یک آگنوستیک شناختم که کمتر از پدرم به خلقت جهان از سوی یک هوش برتر معتقد است. اما مادرم بیشتر از پدرم از دیدن اینکه مردم کارهایشان را به گردن خدا می‌اندازند آزرده می‌شود. مثلا وقتی که می‌بیند پشت یک اتوبوس نوشته شده: خدا ما را حفظ کند، عصبانی می‌شود.

هم پدرم و هم مادرم به من گفتند که برای آدم خوب بودن لازم نیست که به خدا اعتقاد داشته باشم. خوب بودن بدون دلایل سودجویانه بهتر و موثرتر است، بدون فکر کردن به بهشت. هیچ چیز در محیطی که من در آن بزرگ شدم، یعنی در نوجوسی دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ با باور من که مذهب یک چیز غیر ضروری، غیر علمی، محلی و منطقه‌ای است در تضاد نبود. سال‌ها معتقد بودم که بین خوبی و مثبت بودن ارتباطی وجود دارد. فکر می‌کردم دنیا بر این مدار است.

سپس دوران هویت‌طلبی آغاز شد و حزب عدالت و توسعه که یک حزب راست میانه با ریشه‌های اسلامی است روی کار آمد. رهبر کاریزماتیکش رجب طیب اردوغان از سال ۲۰۰۳ و به دنبال پیروزی عدالت و توسعه رییس دولت بوده است. سکولاریسم ناگهان یک امر قلدرمآب به نظر آمد: نژادپرستانه، اقتدارگرا، نخبه گرا، و به طرز کورکورانه‌ای طرفدار

غرب. روزنامه تایمز از آنها به عنوان «نخبگان سکولار» نام می‌برد. در سال ۲۰۰۷ تایمز گزارش داد که بخشی از اعتراض صدها نفر از هزاران نفر شهروند سکولارها ترکیه ناشی از «ترس» از سبک زندگی مذهبی هموطنانی است که از سوی اسنوب‌ها «ترک‌های بیسواد فقیر» خوانده می‌شوند که «سجاده‌های پهن شده آنها در راهروی بیمارستان‌ها» مزاحم‌شان است.

دشوار است تصور کنیم که تایمز به شیوه‌ای کاملا ملاطفت جویانه درباره نخبه‌گرایان آمریکایی که با حقوق مسیحیان مخالفند گزارش می‌دهد. روابط غرب با اردوغان سرانجام به سردی گرایید، بخصوص پس از اعتراضات پارک گزی در سال ۲۰۱۳. او به دلیل فساد و به کارگیری شیوه‌های اقتدارگرایانه در مقابل روزنامه‌نگاران و احزاب مخالف مورد انتقاد واقع شد. اما چند سال، تمام دوستان لیبرال آمریکایی من طرفدار اردوغان بودند. آنها فکر می‌کردند اینکه ترکیه مذهب را برای مدتی طولانی سرکوب کرده و نادیده گرفته، باعث شده که شرایط ناپایدار شود و اکنون مردم به صدا آمده‌اند.

بسیاری با جنی وایت، محقق مردم شناس و استاد برجسته حوزه ترکیه جدید موافق بودند. او در کتاب «ناسیونالیسم اسلامی و ترک‌های جدید»، مشخصه طرفداران آناتورک و فرهنگ کمالیست را «نظامی گری، خصومت، سوء ظن، و استبداد» می‌داند که ریشه در قومیت ترک‌ها دارد. ناسیونالیسم اسلامی، در مقابل، تلاش کرده تا قلمرو «جمهوری خواهان» به لحاظ تاریخی آماده نبرد را با «قلمرو انعطاف پذیرتر امپراتوری عثمانی» جایگزین کند و به هویت و فرهنگ اسلامی در مقابل نژاد، برتری دهد. در جهان بینی حزب عدالت و توسعه، عثمانی‌ها، یعنی کسانی که کمالیست‌ها آنها را به خاطر فروش ترکیه به انگلیسی سرزنش می‌کنند، از یک مدل چند

فرهنگی اسلامی بهره می‌بردند. می‌دیدم که هر توهینی به کمالیسم چاقویی بود در قلب پدر و مادرم. من اما نمی‌دانستم باید چطور فکر کنم. خلاف آنها من در آمریکا درس خوانده بودم. مثل بیشتر آمریکایی‌ها، برای من هم عجیب بود که همه ساختمان‌های عمومی در ترکیه تصویری از آتاتورک را بر دیوار داشتند. همچنین می‌دانستم که برای استقرار جمهوری ترکیه، میلیون‌ها نفر مجبور شدند که زبان‌شان را تغییر دهند، لباس‌شان را و شیوه زندگی‌شان را عوض کنند، تنها چون آتاتورک این را گفته بود. می‌دانستم که هر کسی که تهدیدی برای دولت به حساب می‌آمد مثل رهبران مذهبی، مارکسیست‌ها، کردها، یونانی‌ها، ارمنی‌ها، اخراج شده بودند، به تبعید رفته بودند، زندانی و شکنجه و کشته شده بودند. می‌دانستم که حتی در آغاز قرن بیست و یکم، زن‌های محجبه همچنان با تبعیض روبرو بودند و از اشتغال به برخی مشاغل یا درس خواندن در دانشگاه محروم می‌شدند.

به علاوه، وقتی درباره خانواده خودم فکر می‌کردم، بخشی از انتقادهای سفیدها درباره کمالیسم به نظر آشنا می‌آمد: احساس تحت فشار بودن و پارانوایا. کمالیسم مثل صهیونیسم، بخش زیادی از انرژی‌اش را از این حقیقت می‌گرفت که به سادگی ممکن بود چیزی از ترکیه به جا نماند. در پایان جنگ جهانی دوم، متحدان پیروز تقریبا کنترل تمام آناتولی را در دست داشتند. آنها بخشی از آن را به انگلستان و فرانسه دادند و بخش زیادی از سرزمین‌های باقی‌مانده را به یونان و ارمنستان و کردها. آتاتورک پیش از آنکه حکمران شود، یک نظامی بود، رهبر جنگ استقلال ترکیه و از نقطه نظر نظامی، همه آن اقوام و مردم، ضد ترک بودند(به علاوه عرب‌ها که در جنگ جهانی دوم از انگلستان حمایت کردند). پدر و مادر من همیشه روایی دنیای پساناسیونالیسم را می‌دیدند.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
م	خ	ر	ب	ا	ل	م	م	م	م	م	م	م	م	م
د	ل	ا	د	ا	ت	ا	ت	ا	ت	ا	ت	ا	ت	ا
ک	ب	ی	و	س	ت	ا	ت	ا	ت	ا	ت	ا	ت	ا
ر	ن	ت	م	ا	ن	ی	ا	ن	ی	ا	ن	ی	ا	ن
م	ر	ا	د	ا	د	ا	د	ا	د	ا	د	ا	د	ا
ا	م	س	و	ی	ا	س	و	ی	ا	س	و	ی	ا	س
ت	د	م	ا	ر	د	م	ا	ر	د	م	ا	ر	د	م
ی	ا	ر	ا	م	ا	ی	ا	ر	ا	م	ا	ی	ا	ر
ل	ی	ا	ر	ا	م	ا	ی	ا	ر	ا	م	ا	ی	ا
ا	ر	م	ا	ن	ی	ا	ر	م	ا	ن	ی	ا	ر	م
ا	د	ب	ا	د	ب	ا	د	ب	ا	د	ب	ا	د	ب

به اندازه کافی قوی شده که قادر باشد در حالت میزان باقی بماند. این مرحله شبیه برنامه مرتب چک آپ چشم‌هایتان توسط چشم پزشک یا چک آپ دندان‌هایتان توسط دندانپزشک است.

مهم‌ترین و حساس‌ترین قسمت کار دکتر کایروپراکتیک adjustment است. adjustment ستون فقرات یک مانور تخصصی است که توسط دکتر کایروپراکتیک روی ستون فقرات یا اندام‌ها انجام می‌شود تا اصلاح جابه‌جایی مهره‌ها و درمان اختلال حرکتی را برای بدن امکان‌پذیر سازد. برای adjustment کردن ستون فقرات، طرق متفاوتی وجود دارد. اصولاً دکتر برای انجام یک adjustment دقیق از دست‌انداز یا وسیله‌ای که مخصوصاً برای این منظور طراحی شده استفاده می‌کند. پس از سال‌ها تحصیل و آموزش در این رشته، هر دکتر کایروپراکتیک برای خود متدها و روش‌های خاصی را انتخاب کرده و در انجام آنها ماهر و زبردست شده است. روش انتخاب‌شده توسط دکتر بستگی به سن، اندازه بیمار و همچنین چگونگی عارضه ستون فقرات دارد. یکی از سؤالات اولیه‌ای که بیشتر بیماران کایروپراکتیک می‌پرسند این است که این برنامه درمانی تا چه زمانی به طول می‌انجامد!

دنباله مطلب در صفحه ۴۷

در مراحل اولیه درمان، ممکن است چندین جلسه درمانی پیاپی نیاز باشد و در صورت بهبود، تعداد این جلسات کاهش یافته و برای بیمار در این مرحله برنامه حفظ و نگهداری سلامت در نظر گرفته می‌شود.

نباید انتظار داشت که جابه‌جایی مهره‌ها فقط در چند جلسه درمان شود. برای اطمینان از اینکه ستون فقرات به حالت درست خود بازگشته و تمام مهره‌ها در جای مناسب خود قرار دارند و عضلات و تاندون‌ها نیز به درستی عمل می‌کنند، بایستی دکتر کایروپراکتیک به تعداد جلسات کافی روی بیمار کار کند.

در درمان کایروپراکتیک سه مرحله متفاوت موجود است. مرحله اول فاز درمان فشرده است. در این مرحله هدف دکتر کاهش استرس ناشی از تخریب در ستون فقرات و سیستم اعصاب است. مرحله دوم، فاز دوباره‌سازی نام دارد که در این مرحله در یک خط قرارگیری تنظیم ستون فقرات انجام شده اما هنوز باید ستون فقرات کنترل شده، قوی‌تر شده و قادر باشد که مدت زمان طولانی‌تری در شرایط مناسب باقی بماند. مرحله سوم، فاز سلامت نام دارد.

در این مرحله است که دیگر ستون فقرات



کایروپراکتیک دستکاری عضلات و مفاصل!

زندگی نوین شهری از طریق آسیب‌ها یا ضایعات یا حوادث تلخ، سوءاستفاده از بدن (بدنشستن و بدایستادن و بدراه‌رفتن)، عادات و حرکات غیرمعمول و غیرطبیعی و فشارهای اجتماعی و جسمی و روانی به تدریج در طول سال‌ها مجموعه‌ای از حالات غیرطبیعی را در عضلات و مفاصل بدن آدمی تولید می‌کند که بازتاب‌های آنها دردها و بیماری‌های گوناگون و کاهش یا تلف شدن انرژی‌های اساسی و حیاتی بدن آدمی هستند.

که در بدن درجه حرارت بالا می‌رود که تب بتواند به جنگ این متجاوز برود. اگر چنانچه اعصاب تحت فشار بوده و انتقال پیام عصبی دچار اختلال باشد و بدن کارایی لازم را دارا نباشد، توانایی بدن برای مبارزه با عفونت تضعیف خواهد شد.

مشاوره کایروپراکتیک

معمولاً ویزیت اولیه دکتر کایروپراکتیک علاوه بر مشاوره، معاینه کامل ستون فقرات است. دکتر کایروپراکتیک از ناحیه ستون فقرات شما معاینه کامل به عمل می‌آورد تا قادر باشد اختلالات بایومکانیکی یا جابه‌جایی‌ها subluxations را تشخیص دهد.

ممکن است برای تشخیص کامل‌تر از وسایل و متدهای مختلفی استفاده شود. تمامی این تکنیک‌های مختلف معاینه که توسط دکتر کایروپراکتیک انجام می‌شود بدون خطر، درد و عوارض است. علائم اختلالات بیومکانیکی و نامیزانی و کجی ستون فقرات در رادیوگرافی نمایان می‌شوند، درحالی‌که ضایعات بافت‌ها، اعصاب عضلات و دیسک‌ها می‌توانند دیده نشوند. برای تشخیص بیشتر از MRI، ترموگرافی، E.M.G و سی‌تی‌اسکن نیز استفاده می‌شود.

پس از معاینه کامل، دکتر کایروپراکتیک تشخیص خود را به شما ارائه خواهد داد. در صورت داشتن عارضه بیومکانیکی دکتر آن را با شما در میان گذاشته و میزان وخامت آن را نیز توضیح خواهد داد.

دکتر شما در مورد چگونگی عارضه با شما صحبت کرده و برنامه درمانی‌ای که لازم است را برایتان طراحی خواهد کرد. این برنامه درمانی می‌تواند شامل تنظیم ستون فقرات، ورزش‌های مخصوص یا تغییر در سیستم روزمره زندگی باشد.


کار دکتر کایروپراکتیک درمان علائم نیست بلکه وظیفه او یافتن علت بیماری، همان جابه‌جایی، و اصلاح آن است.

کایروپراکتیک روشی است با این هدف اصلی که با دستکاری عضلات و مفاصلی که آثار مخرب بر نظام عصبی بدن گذاشته‌اند و با هدایت بیمار به سوی درست زیستن و تغذیه طبیعی و حرکات معقول، سلامت طبیعی و عملکرد طبیعی بدن بیمار را به او بازگرداند.

در دنیای ما، عملکرد بدن انسان همیشه به بهترین نحو ممکن نیست. مغز به سلول‌های بدن پیام می‌فرستد و به آنها دستور می‌دهد که در نقاط معین بدن چه اعمالی باید صورت گیرد. این پیام‌ها در سیستم پیچیده‌ای از اعصاب منتقل می‌شوند. در راه انتقال، آنها می‌توانند تداخل کنند یا ممکن است مسیر انحرافی را طی کنند یا طی مسیر، دچار کندی سرعت شوند یا حتی راه خود را گم کنند. بیشتر این تداخلات در طول ستون فقرات رخ می‌دهد که در حقیقت مرکز فرماندهی سیستم اعصاب است.

تمامی اعصابی که از مغز خارج می‌شوند در طول کانال ستون فقرات که از مهره‌ها تشکیل شده‌اند، رد می‌شوند. در طول مسیرشان، شاخه‌های اعصاب از سوراخ‌هایی که در طول ستون فقرات وجود دارند خارج می‌شوند تا به مقصد نهایی خود برسند.

گاهی اوقات یک یا چند مهره ممکن است از جای خود جابه‌جا شده که ما این عارضه را subluxations یا (BTD) می‌نامیم. هنگامی که این جابه‌جایی مهره اتفاق می‌افتد روی راه عبور عصب اثر گذاشته و آن را تنگ می‌کند و در نتیجه جریان عصبی باعث می‌شود که بدن پیام درست را از مغز دریافت نکرده و کارایی نرمال خود را از دست بدهد. بطور مثال وقتی که یک ویروس بیماری‌زا به بدن حمله می‌کند، هوش فطری و ذاتی بدن شروع به فعالیت کرده و خود را برای مبارزه آماده می‌سازد و این اغلب به معنای این است



انجمن فردوسی زادروز

حکیم فردوسی را گرامی می‌دارد

سخنران:
امیر صادقی

پژوهشگر، روایتگر و نقال شاهنامه

موضوع سخن:
زندگی حکیم فردوسی و نقالی

برنامه موسیقی توسط:
هوشنگ پاکپور و دوستان

برنامه شامل سخنرانی، پرسش و پاسخ، موسیقی و پذیرایی

زمان: شنبه ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷
ساعت: ۶:۳۰ عصر

مکان: مرکز برابری پارس

1635 The Alameda, San Jose, CA

تلفن اطلاعات: ۱۲۲۰-۲۹۵-۲۰۸۱

برای تأمین هزینه این نشست، ده دلار ورودی در نظر گرفته شده است

میگیرن و با یک دختر بچه هزار سال کمتر از سنشون بر می گردند و یا چرا راه دور بریم، همین جا، مگه بارها و بارها نشده که با چشم خودمون دیدیم که بسیاری از این مردها با سن و سال بالایی که دارن رفتن دوست دختر نصف سنشون گرفتن و تازه کلی هم به این و اون پُز میدن و هر جایی میرن مثل این ندید بدیدها دست دختره زیر بغلشونه... حالا مشکل این است که کارهای احمقانه این مردها ممکنه که اثر بد بذاره روی شوهرانمون!!! خُب بالاخره عقل مرد به چشمشه!!!... می بینن که چند نفر از اطرافیان رفتن زن و یا دوست دختر جوون و تر گل ور گل گرفتن، خُب حتما با خودشون فکر می کنن (پس ما چی؟!... ما چه چیزمون کمتره؟!... بعد یکدفعه ممکنه که به هوس بیفتن... زن که نمیتونن برن بگیرن خُب میرن دنبال معشوقه جوون می گردند... این همه هم که دختر ول همه جا ریخته!!!)...

بنظر می می رسید به خانم ها حالت سکتی قلبی داشت دست می داد... از صحبت درباره این موضوع کلی به هیجان آمده بودند!!! اغراق نمی کنم وقتی بنویسم که من تنها زنی در جمع بودم که فقط به حرفهای مبتذل این خانم ها گوش می دادم بدون کلمه ای اظهار نظر!! البته گوش دادن که چه عرض کنم!! بعضی اوقات این گوش دادن ها همراه با شکنجه است!!!... یواش یواش آقایان حاضر در جمع که فکر می کنم از راه دور آنتن های گوششان رفته بود بالا و با شنیدن بعضی از حرف های خانم ها، متوجه شده بودند که در مورد چه موضوعی حرف زده می شود، خودشان را وارد جمع ما کردند... خودمونیم، به نظر می رسه که بسیاری از آقایان نیز عاشق حرف های خاله زنی هستند...

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

متفرقه می زدیم که البته بیشتر برای وقت گذرانی بود تا یاد گرفتن مسائل مهم زندگی... یکی از خانم ها یکدفعه مثل اینکه موضوع بسیار مهمی را به یاد بیاورد با صدایی بلند گفت: «لطفا همه ساکت!!... می خوام یک خبر بدم... آقای فلانی را که همه می شناسید! شنیدید چکار کرده؟!... آقا رفته ایران و بعد از چند ماه برگشته ونمی دونید چی با خودش آورده؟!... یک دختر خانم تر گل و ور گل که کمتر از نصف سن خودش را داره... مثلا زن گرفته!... البته زن که چه عرض کنم... بچه گرفته... مرده خجالت نمی کشه با این سن و سالش. آخه یکی نیست بهش بگه سر پیری و معرکه گیری؟!... آگه می خواستی زن بگیر می اقلای یکی رو می گرفتی که هم سن و سال خودت باشه نه اینکه هنوز طرف شیرخوره هست!!!...»

یکی دیگر از خانم ها با حالتی بسیار متعجب پرسید: «و!!! مگه دختره چند سالشه؟!...» خانم اولی جواب داد: «والله آقای فلانی که نزدیک شصت پنج سال رو راحت داره... دختر خانم هم فکر میکنم حدود بیست و هفت هشت سال بیشتر نداشته باشه!!!... یک خانم دیگه سرش را با تأسف تکان داد و گفت: «آخر زمون شده!... این مردها خجالت نمی کشند... به جای زن گرفتن می خوان عروسک بازی کنند!... بیچاره ما!!!...»

بحث گرم شده بود... به نظر خودشان در مورد موضوع داغی حرف می زدند... خانم دیگه ای گفت: «حالا چرا بیچاره ما؟!... مردیکه بچه بازه و رفته زن به این جوونی گرفته، ما که خدا را شکر عقلمون هنوز سر جاشه!!!... خانم اولی جواب داد: «نه، میدونی چرا میگم بیچاره ما؟!... برای اینکه این مردهای خانم باز میرن ایران، زن



از اینجا، از آنجا گنار

گفت که مبتلا به سرطان سینه شدم و باید هر چه زودتر شروع کنم به گرفتن شیمی درمانی... موهای بسیار بلند و قشنگی داشتم اما تصمیم گرفتم تا آنجایی که ممکن بود موهایم را کوتاه کنم چون می دانستم که دیر یا زود بخاطر شیمی درمانی موهایم به ریزش خواهد افتاد... خیلی هم از کوتاه کردن موهایم ناراحت شدم اما چاره ای نبود... امروز تعریف تو درباره مدل موهایم بقدری مرا خوشحال کرد که اصلا نمی توانی تصورش را بکنی!!!... بهترین حرفی بود که یک نفر می توانست در چنین شرایطی به من بگوید... البته دوستان و فامیل هایم، همه مدام در حال دلداری دادن هستند و حتی خیلی بهم میگن که مدل موهایم قشنگ شده... ولی ته قلبم نمی توانستم که حرفشان را باور کنم چون فکر می کردم که از روی دلسوزی تعریف می کنند، اما شنیدن چنین حرفی از یک غریبه ای که از موقعیت من با خبر نیست برام بسیار مهم و با ارزش می باشد... بهم انرژی مثبت و امید داد... ازت واقعا متشکرم!!!...»

از چنین اتفاقی بسیار خوشحال شدم... متأسفانه اگر دقت کنیم متوجه می شویم که در زندگی روزمره برای بسیاری از ما به زبان آوردن شکایت و انتقاد خیلی راحت تر است تا تعریف و تمجید... اگر از مسئله و یا شخصی ناراضی باشیم، مطمئن می شویم تا به عنوانی مختلف در موردش با هزار و یک نفر و البته بیشتر اوقات به جز طرف مربوطه، صحبت، انتقاد و شکایت کنیم، اما متأسفانه نمی دونم که چرا وقتی از شخص و یا مسئله ای به جاست که تعریف کنیم، لبهایمان بهم قفل می شود... مثل اینکه برایمان مشکل است که بخواهیم به شخصی که به هر دلیلی جای تعریف دارد حرفمان را بزنیم... شاید فکر می کنیم که از من کم می شود که بخواهیم از دیگران تعریف کنیم... در صورتیکه ممکن است یک تعریف ساده بتواند اثر بسیار مفیدی در زندگی شخصی داشته باشد، بطوری که زندگیش را از این رو به آن رو بکند، آن هم در جهتی خوب و با نتیجه ای مثبت...
♦♦♦♦♦

چندی پیش در یک مهمانی با تعدادی از خانم هایی که به ندرت می بینمشان، در گوشه ای جمع شده بودیم و حرف های

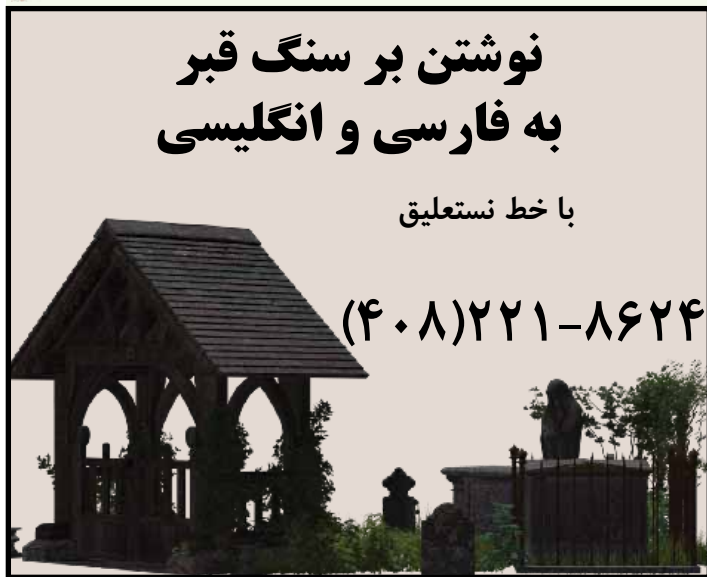
چند روز پیش برای خرید رفته بودم به مغازه... بعد از اتمام خریدم رفتم به طرف پیشخوان برای پرداخت اجناس... همینطور که دختر خانم صندوقدار مشغول کمک به من بود، چشمم افتاد به خانم میانه سالی، شاید حدود نزدیک به شصت سال، که از کنارم گذشت و رفت پشت پیشخوان بغل دست دختر خانم، کثوی میز را باز کرد و چند ورق درآورد و شروع کرد به خواندن آنها... از کارت شناسایی که روی لباسش زده بود متوجه شدم که مدیر مغازه می باشد... طرز مدل موهای این خانم نظرم را بسیار جلب کرده بود... موهایم کاملاً کوتاه و به قول ما قدیمی ها «گوگوشی» بود... طوری موهایم را مدل داده بود که پشت و بالای سرش به طرز قشنگی ایستاده بودند... با اینکه به این مسئله اعتقاد دارم که سن و سال اصلاً مطرح نیست و هر کسی حق دارد و می تواند بنا بر سلیقه و خواسته خود جلوه کند و بد یا خوب فقط به خودش ارتباط دارد، اما دیدن مدل موهای این خانم میانه سال بسیار جلب توجه می کرد...

همانطور که به او نگاه می کردم و غرق در افکارم بودم، یکدفعه سرش را بلند کرد و به من نگاهی انداخت!!! از نگاهش احساس کردم که شاید از خیره شدنم به او ممکن است که ناراحت شده باشد، بنابراین لبخندی زدم و به او گفتم: «بخشید اگر بهت خیره شده بودم... اما مدل موهایت توجهم را جلب کرد چون خیلی قشنگ است و بسیار نیز بهت میاد!!!... برای چند لحظه ای مکث کرد... با حالتی بخصوص نگاهی بهم انداخت و یکدفعه چشمانش پر از اشک شد!!!... با دیدن چنین صحنه ای جا خوردم!!!... اصلاً انتظارش را نداشتم و نمی توانستم متوجه شوم که چرا این خانم بعد از تعریفی که از او کردم ناراحت و چشمانش پر از اشک شده بود!!!... با تعجب گفتم: «معذرت می خوام!!!... مثل اینکه با حرفم ناراحتت کردم!!!... منظوری نداشتم... واقعا مدل موهایت قشنگ است و خیلی بهت میاد و اگر حرفی زدم که ناراحت شدی معذرت می خوام!!!... لبخندی زد و جواب داد: «نه، نه، اصلاً نگران نباش، چون نه تنها از حرفت ناراحت نشدم بلکه بسیار نیز خوشحالم کردم... چند ماه پیش دکتر بهم

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)



به یار صمد بهرنگر

همه اش که نباید ترسید... راه که بیفتیم... ترسمان می ریزد...

«نقل از کتاب ماهی سیاه کوچولو»



تا به حال برخوردی تحقیقی درباره مرگ صمد نشده است.»

طرفداران به قتل رسیدن صمد ادعا می کنند که در ماه شهریور رود ارس کم آب است و در نتیجه احتمال غرق شدن سهوی وی را کم می دانند. اسد بهرنگی کم آب بودن محل غرق شدن صمد را تأیید می کند و در این باره می گوید: «البته بعضی جاها ممکن است پر آب شود. هیچ کس نمی آید در محلی که جریان آب تند است آب تنی یا شنا کند، چه برسد به صمد که شنا بلد نبود.» با این وجود تأکید می کند: «البته هیچ کس ادعا نمی کند که فراهتی مأمور ساواک بود یا مأمور کشتن صمد.»

جزئیات متناقض دیگری نیز درباره مرگ بهرنگی روایت شده است. از جمله اسد بهرنگی گفته است: «جسد، صورت و بدنش سالم بود. دو سه تا جای زخم، طرف ران و ساقش بود، چیزی شبیه فرورفتگی. رئیس پاسگاه در صورت جلسه اش، به جای زخمها اشاره کرد. بعدها البته توی پاسگاه دیگری، این صورت جلسه عوض شد.» اسد بهرنگی به همین تناقضات به شکل دیگری اشاره کرده است، از جمله این که گفته است که فرج سرکوهی در جایی نوشته است فراهتی گروهی را که به دنبال جسد صمد می گشته اند (و به گفته اسد بهرنگی شامل اسد بهرنگی، کاظم سعادت، و دو نفر از شوهرخواهرهای بهرنگی بوده است) همراهی می کرده است، در حالی که چنین نبوده است.

جلال آل احمد شش ماه بعد از مرگ صمد در نامه ای به منصور اوجی شاعر شیرازی می نویسد (...اما در باب صمد. درین تردیدی نیست که غرق شده. اما چون همه دلمان می خواست قصه بسازیم ساختیم... خب ساختیم دیگر. آن مقاله را من به همین قصد نوشتم که مثلا تکنیک آن افسانه سازی را روشن کنم برای خودم. حیف که سرودستش شکسته ماند و هدایت کننده نبود به آن چه مرحوم نویسنده اش می خواست بگوید... دنباله مطلب در صفحه ۵۰)

به این گونه از امور حساسیتی نداشت و در روحیه او خللی ایجاد نمی کرد.

بهرنگی در نهم شهریور ۱۳۴۷ در رود ارس و در ساحل روستای شام گوالیک کشته شد و جسدش را چند روز بعد در ۱۲ شهریور در نزدیکی پاسگاه کلاله در چند کیلومتری محل غرق شدنش از آب گرفتند. جنازه او در گورستان امامیه تبریز دفن شده است. ده روز قبل از غرق شدن صمد، تعدادی از مامورین ساواک به خانه محل سکونت وی هجوم برده و وی را تهدید نموده بودند. حدود یکماه قبل از این حادثه، کتاب «ماهی سیاه کوچولو» چاپ شده و مورد استقبال مردم ایران و جهان واقع شده بود. نظریات متعدد و مختلفی درباره مرگ بهرنگی وجود دارد. یک نظریه این است که وی به دستور یا به دست عوامل دولت پادشاهی پهلوی کشته شده است که شواهد مستندی در این باره وجود دارد. نظریه دیگر این است که وی به علت بلد نبودن شنا در ارس غرق شده است.

تنها کسی که معلوم شده است در زمان مرگ یا نزدیک به آن زمان، همراه بهرنگی بوده است شخصی به نام حمزه فراهتی است که بهرنگی همراه او به سفری که از آن باز نگشت رفته بود. اسد بهرنگی، که گفته است فراهتی را دو ماه بعد در خانه بهروز دولت آبادی دیده است، از قول او گفته است: «من این طرف بدم و صمد آن طرف تر. یک دفعه دیدم کمک می خواهد. هر چه کردم نتوانستم کاری بکنم.»

سیروس طاهباز در این باره می نویسد: «بهرنگی خواسته بود تنی به آب بزند و چون شنا بلد نبود، غرق شده بود. جلال آل احمد مرگ بهرنگی را مشکوک تلقی کرد اما حرف بهروز دولت آبادی برایم حجت بود که مرگ او را طبیعی گفت و در اثر شنا بلد نبودن.» اسد بهرنگی شنا بلد نبودن صمد را تأیید می کند ولی درباره نظر طاهباز و دیگران می گوید: «همه از دهان بهروز دولت آبادی حرف زده اند نه این که واقعا تحقیقی صورت گرفته باشد.

در سال ۱۳۴۱ صمد از دبیرستان به جرم بیان سخن های ناخوشایند (بنابه گزارش رئیس دبیرستان) در دفتر دبیرستان و بین دبیران اخراج و به دبستان انتقال یافت. یکسال بعد و در پی افزایش فعالیت های فرهنگی، با پاپوش رئیس وقت فرهنگ آذربایجان کار صمد به دادگاه کشیده شد که متعاقبا تبرئه گردید. در ۱۳۴۲ کتاب «الفبای آذری» برای مدارس آذربایجان را نوشت که این کتاب به پیشنهاد جلال آل احمد، برای چاپ به کمیته پیکار جهانی با بیسوادی فرستاده شد، اما صمد بهرنگی با تغییراتی که قرار بود آن کمیته در کتاب ایجاد کند با قاطعیت مخالفت کرد و پیشنهاد پول کلانی را نپذیرفت و کتاب را پس گرفت و باعث برانگیختن خشم و کینه عوامل ذی نفع در چاپ کتاب شد.

سال ۱۳۴۳ همراه بود با تحت تعقیب قرار گرفتن صمد بهرنگی به خاطر چاپ کتاب «پاره پاره» و صدور کیفرخواست از سوی دادستانی عادی ۱۰۵ ارتش یکم تبریز و سپس صدور حکم تعلیق از خدمت به مدت ۶ ماه. در این سال وی با نام مستعار افشین پرویزی کتاب «انشاء ساده» را برای کودکان دبستانی نوشت. در آبان همین سال حکم تعلیق وی لغو گردید و صمد به سر کلاس بازگشت. سالهای میانی دهه چهل مصادف بود با دستگیری و اعدام تعدادی از نزدیکان صمد به دست رژیم شاه و شرکت او در اعتصابات دانشجویی.

صمد بهرنگی در شیوه آموزشی و مضمون قصه های خود تلاش می کرد روح اعتراض به نظام حاکم را در دانش آموزانش پرورش دهد. پای پیاده در روستاها راه می افتاد و اگر کسی کتابخانه ای تاسیس کرده بود او را تشویق می کرد و به مجموعه کتابهایش، کتابهایی می افزود. بچه ها را به ویژه تشویق به مطالعه می کرد و هر چه از جذابیت و روشهای دوست داشتنی برای این گروه سنی می دانست در کار می کرد تا بچه با کتاب به عنوان یک همراه همیشگی در تمام طول زندگی مانوس باشند. می گفت که کتاب بخوانند و سپس آن را در جملاتی ساده برای دیگران خلاصه نویسی کنند. در این دوران بود که ساواک به برخی از فعالیت های بهرنگی حساس شد. تهدیدها آغاز شد و چندین بار در طول دوران زندگی خود مورد توبیخ و جریمه و حتی تبعید قرار گرفت. با این همه گویی او

صمد بهرنگی در دوم تیرماه ۱۳۱۸ در محله چرناداب در جنوب بافت قدیمی تبریز در خانواده ای تهیدست چشم به جهان گشود. پدر او «عزت» و مادرش «سارا» نام داشتند. صمد دارای دو برادر و سه خواهر بود. پدرش کارگری فصلی بود که اغلب به شغل زهتابی (آنکه شغلش تابیدن زه و تهیه کردن رشته تافته از روده گوسفند و حیوانات دیگر باشد) زندگی را میگذراند و خرجش همواره بر دخلش تصرف داشت. بعضی اوقات نیز مشک آب به دوش می گرفت و در ایستگاه «وازان» به روس ها و عثمانی ها آب می فروخت. بالاخره فشار زندگی و ادارش ساخت تا با فوج بیکارانی که راهی قفقاز و باکو بودند، عازم قفقاز شود. رفت و دیگر باز نگشت.

صمد بهرنگی پس از تحصیلات ابتدایی و دبیرستان، در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی پسران تبریز رفت که در خرداد ۱۳۳۶ از آنجا فارغ التحصیل شد. از مهر همان سال و در حالیکه تنها هجده سال سن داشت آموزگار شد و تا پایان عمر کوتاهش، در آذرشهر، ماماغان، قندجهان، گوگان، و آخیرجان در استان آذربایجان شرقی که آن زمان روستا بودند تدریس کرد.

در مهر ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به دوره شبانه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز رفت و همزمان با آموزگاری، تحصیلش را تا خرداد ۱۳۴۱ و دریافت گواهی نامه پایان تحصیلات ادامه داد.

بهرنگی در نوزده سالگی (۱۳۳۹)، اولین داستان منتشر شده اش به نام «عادت» را نوشت. یک سال بعد داستان «تلخون» را که برگرفته از داستانهای آذربایجان بود با نام مستعار «ص. قاراقوش» در کتاب هفته منتشر کرد و این روند با بی نام در ۱۳۴۲، و داستان های دیگر ادامه یافت. بعدها از بهرنگی مقالاتی در روزنامه «مهد آزادی»، توفیق و... به چاپ رسید با امضاهای متعدد و اسامی مستعار فراوان از جمله داریوش نواب مرغی، چنگیز مرآت، بابک، افشین پرویزی و بانتمیش و... و ترجمه هایی نیز از انگلیسی و ترکی استانبولی به فارسی و از فارسی به آذری (از جمله ترجمه شعرهایی از مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، و نیما یوشیج) انجام داد. تحقیقاتی نیز در جمع آوری فولکلور آذربایجان و نیز در مسائل تربیتی از او منتشر شده است.

ادامه مطلب زندگی در گور... از صفحه ۲

حرف که نمیشه. همه باید قدم بردارند.» هوا گرگ و میش است، مردم پراکنده می‌شوند. مراسم آن خانواده داغدار هم تمام شده. کمی آن‌طرف‌تر، مردم بی‌توجه به گورخوابان، کنار مزار اموات خودشانند و خیرات‌شان را با هم تقسیم می‌کنند.

صدای اذان در گورستان می‌پیچد. با تارک شدن هوا، کم‌کم سر و کله بقیه کارتن‌خواب‌ها پیدا می‌شود. خسته از پرسه‌زنی روزانه، با قامت‌های خمیده و سرهای کج شده، توبره‌ای را با خود می‌کشند و به میان جمعیت می‌روند تا اینجا هم پولی، چیزی عایدشان شود. انتخابشان بیشتر زنان است. به‌خصوص زنانی که دست یک بچه در دستشان است. دست دراز می‌کنند. جان بچه را قسم می‌دهند و می‌گویند: «پول یه نون به من بدید.» اکثریت بی‌جواب رد می‌شوند. یکی از مردها می‌گوید: «پول ندارم اما نانوائی نزدیک است. بیا برویم برات نان بگیرم.»

نگهبان دم در گورستان از روزها و شب‌هایی که با این گورخواب‌ها می‌گذراند، حرف‌هایی دارد: «یک ماهی هست کارتن‌خواب‌ها، به‌خصوص شب‌ها، در بعضی از این قبرها شب را به صبح می‌رسانند. آن اوایل که آمدند اینجا، بیرون‌شان کردیم اما هم تعدادشان زیاد است هم جای دیگری ندارند که بروند. دیوار گورستان کوتاه است، بیرون‌شان هم کنیم از دیوار می‌آیند. نیروی انظامی هم که می‌آید، متفرق می‌شوند. تعدادی‌شان را هم گرفته‌اند و برده‌اند کمپ. خیلی‌هاشان از کمپ فرار می‌کنند و دوباره برمی‌گردند.»

همه‌شان معتادند؟ تقریباً همه معتادند. دو زن و یک بچه ۸ ساله هم هست که آنها هم معتادند. روبه‌روی گورستان، چند صد متر آن‌طرف‌تر در «بلوک‌زنی» هم یک پیرزن همراه ۲ پسر و یک عروس و نوه‌اش در چادر زندگی می‌کنند. خود پیرزن و یکی از پسرهایش معتادند. باز هم هستند، کمی آن‌طرف‌تر زیر کانال یک زن و مرد هستند که از شهرستان آمده‌اند. آنها هم در چادر زندگی می‌کنند اما معتاد نیستند.

برخورد مردم باهاشون چگونه؟ اینجا منطقه فقیرنشینیه. مردم آنقدر از این کارتن‌خواب‌ها دیدن که انگار واکنسینه شدند و بی‌تفاوت. ولی بعضی‌ها هم برای کمک می‌آیند مثل گروه یاشار تبریزی که شب یلدا برای ساکنان گورها و چادرنشین‌های اطراف گورستان غذا و میوه آورده بودن، اما کارتن‌خواب‌ها نیومدن.»

حرف که نمیشه. همه باید قدم بردارند.» هوا گرگ و میش است، مردم پراکنده می‌شوند. مراسم آن خانواده داغدار هم تمام شده. کمی آن‌طرف‌تر، مردم بی‌توجه به گورخوابان، کنار مزار اموات خودشانند و خیرات‌شان را با هم تقسیم می‌کنند.

صدای اذان در گورستان می‌پیچد. با تارک شدن هوا، کم‌کم سر و کله بقیه کارتن‌خواب‌ها پیدا می‌شود. خسته از پرسه‌زنی روزانه، با قامت‌های خمیده و سرهای کج شده، توبره‌ای را با خود می‌کشند و به میان جمعیت می‌روند تا اینجا هم پولی، چیزی عایدشان شود. انتخابشان بیشتر زنان است. به‌خصوص زنانی که دست یک بچه در دستشان است. دست دراز می‌کنند. جان بچه را قسم می‌دهند و می‌گویند: «پول یه نون به من بدید.» اکثریت بی‌جواب رد می‌شوند. یکی از مردها می‌گوید: «پول ندارم اما نانوائی نزدیک است. بیا برویم برات نان بگیرم.»

نگهبان دم در گورستان از روزها و شب‌هایی که با این گورخواب‌ها می‌گذراند، حرف‌هایی دارد: «یک ماهی هست کارتن‌خواب‌ها، به‌خصوص شب‌ها، در بعضی از این قبرها شب را به صبح می‌رسانند. آن اوایل که آمدند اینجا، بیرون‌شان کردیم اما هم تعدادشان زیاد است هم جای دیگری ندارند که بروند. دیوار گورستان کوتاه است، بیرون‌شان هم کنیم از دیوار می‌آیند. نیروی انظامی هم که می‌آید، متفرق می‌شوند. تعدادی‌شان را هم گرفته‌اند و برده‌اند کمپ. خیلی‌هاشان از کمپ فرار می‌کنند و دوباره برمی‌گردند.»

همه‌شان معتادند؟ تقریباً همه معتادند. دو زن و یک بچه ۸ ساله هم هست که آنها هم معتادند. روبه‌روی گورستان، چند صد متر آن‌طرف‌تر در «بلوک‌زنی» هم یک پیرزن همراه ۲ پسر و یک عروس و نوه‌اش در چادر زندگی می‌کنند. خود پیرزن و یکی از پسرهایش معتادند. باز هم هستند، کمی آن‌طرف‌تر زیر کانال یک زن و مرد هستند که از شهرستان آمده‌اند. آنها هم در چادر زندگی می‌کنند اما معتاد نیستند.

برخورد مردم باهاشون چگونه؟ اینجا منطقه فقیرنشینیه. مردم آنقدر از این کارتن‌خواب‌ها دیدن که انگار واکنسینه شدند و بی‌تفاوت. ولی بعضی‌ها هم برای کمک می‌آیند مثل گروه یاشار تبریزی که شب یلدا برای ساکنان گورها و چادرنشین‌های اطراف گورستان غذا و میوه آورده بودن، اما کارتن‌خواب‌ها نیومدن.»

حرف که نمیشه. همه باید قدم بردارند.» هوا گرگ و میش است، مردم پراکنده می‌شوند. مراسم آن خانواده داغدار هم تمام شده. کمی آن‌طرف‌تر، مردم بی‌توجه به گورخوابان، کنار مزار اموات خودشانند و خیرات‌شان را با هم تقسیم می‌کنند.

صدای اذان در گورستان می‌پیچد. با تارک شدن هوا، کم‌کم سر و کله بقیه کارتن‌خواب‌ها پیدا می‌شود. خسته از پرسه‌زنی روزانه، با قامت‌های خمیده و سرهای کج شده، توبره‌ای را با خود می‌کشند و به میان جمعیت می‌روند تا اینجا هم پولی، چیزی عایدشان شود. انتخابشان بیشتر زنان است. به‌خصوص زنانی که دست یک بچه در دستشان است. دست دراز می‌کنند. جان بچه را قسم می‌دهند و می‌گویند: «پول یه نون به من بدید.» اکثریت بی‌جواب رد می‌شوند. یکی از مردها می‌گوید: «پول ندارم اما نانوائی نزدیک است. بیا برویم برات نان بگیرم.»

نگهبان دم در گورستان از روزها و شب‌هایی که با این گورخواب‌ها می‌گذراند، حرف‌هایی دارد: «یک ماهی هست کارتن‌خواب‌ها، به‌خصوص شب‌ها، در بعضی از این قبرها شب را به صبح می‌رسانند. آن اوایل که آمدند اینجا، بیرون‌شان کردیم اما هم تعدادشان زیاد است هم جای دیگری ندارند که بروند. دیوار گورستان کوتاه است، بیرون‌شان هم کنیم از دیوار می‌آیند. نیروی انظامی هم که می‌آید، متفرق می‌شوند. تعدادی‌شان را هم گرفته‌اند و برده‌اند کمپ. خیلی‌هاشان از کمپ فرار می‌کنند و دوباره برمی‌گردند.»

تمایلی برای حرف‌زدن ندارند. نگاه‌شان هم که می‌کنی رو برمی‌گردانند. بعد از چند سوال درباره وضعیت‌شان، این‌که اینجا چه کار می‌کنند؟ و چرا اینجا را انتخاب کرده‌اند؟ شهناز می‌گوید: «پنج روز پیش برای تهیه مواد آمدم اینجا، آخه شنیدم اینجا مواد ارزانتره، یه نفر بهم حلوا داد. دیدم چند نفر بالای گورها نشست، از اون حلوا بشان دادم، دیدم همزبان منن، تصمیم گرفتم بمانم، شوهرم قراره بیاد همین‌جا.»

متاهلی؟ بچه داری؟

ها، ۳ تا پسر دارم، پسر بزرگم ۱۸ سالشه و یک دوقلوی ۱۶ ساله هم دارم.

اهل کجایی؟

۲۰ ساله که از شهرستان به تهران آمدم. خانواده‌ات کجا هستند؟ ازت خبر دارند؟

پدر و مادر و ۷ برادرم شهرستانند، خبری از سرنوشت من ندارن. نمی‌تونم برگردم، آگه برگردم، چون معتادم حتما منو می‌کشن.

چند وقته معتاد شدی؟

پنج ساله.

چطور معتاد شدی؟

پنج سال پیش من بهترین آشپز بودم؛ برای یک شرکت ارمنی با ۱۰۰ تا پرسنل غذا درست می‌کردم، شوهرم سرکار نمی‌رفت، خونه بود و همیشه در حال مصرف مواد بود، من نمی‌دانستم که بخوره (نوعی اعتیاد که از طریق در معرض بوی مواد قرار گرفتن ایجاد می‌شود)، معتاد شدم. صبح‌ها سخت از خواب بیدار می‌شدم و سر کار چرت می‌زدم. یه بسته نسکافه خریدم که خوابم بیره، شوهرم دید گفت خاک بر سرت، این چیه خریدی؟ بیا، دوی تو پیش منه، یه چیزی می‌دم که کلا خواب از کله‌ات بیره، بشم شیشه داد کشیدم. بعدش من تا یک هفته نمی‌توانستم بخوابم. وسواس کار کردن گرفته بودم. گفتم مرد خدا ذلیلت کنه، منو ببر دکتر، نمی‌تونم بخوابم. یه چیز دیگه بشم داد گفت اینو بکشی می‌خوابی، هرویین بود، اونو که زدم تا دو روز خواب بودم، انگار مرده بودم. برای آرام شدن، مجبور شدم دوباره بکشم و کم‌کم کارمم از دست دادم.

دانه‌های درشت اشک روی گونه‌های فرو رفته‌اش می‌چکد، نفس عمیقی می‌کشد و انگار به پنج‌سال گذشته برگشته است. حالا تمایلی بیشتری دارد که درباره خودش حرف بزند.

چند وقته کارتن‌خوابی؟

الان سه ساله که کارتن‌خواب شدیم. پسرات کجا هستند؟

چند سال پیش من بهترین آشپز بودم؛ برای یک شرکت ارمنی با ۱۰۰ تا پرسنل غذا درست می‌کردم، شوهرم سرکار نمی‌رفت، خونه بود و همیشه در حال مصرف مواد بود، من نمی‌دانستم که بخوره (نوعی اعتیاد که از طریق در معرض بوی مواد قرار گرفتن ایجاد می‌شود)، معتاد شدم. صبح‌ها سخت از خواب بیدار می‌شدم و سر کار چرت می‌زدم. یه بسته نسکافه خریدم که خوابم بیره، شوهرم دید گفت خاک بر سرت، این چیه خریدی؟ بیا، دوی تو پیش منه، یه چیزی می‌دم که کلا خواب از کله‌ات بیره، بشم شیشه داد کشیدم. بعدش من تا یک هفته نمی‌توانستم بخوابم. وسواس کار کردن گرفته بودم. گفتم مرد خدا ذلیلت کنه، منو ببر دکتر، نمی‌تونم بخوابم. یه چیز دیگه بشم داد گفت اینو بکشی می‌خوابی، هرویین بود، اونو که زدم تا دو روز خواب بودم، انگار مرده بودم. برای آرام شدن، مجبور شدم دوباره بکشم و کم‌کم کارمم از دست دادم.

چند سال پیش من بهترین آشپز بودم؛ برای یک شرکت ارمنی با ۱۰۰ تا پرسنل غذا درست می‌کردم، شوهرم سرکار نمی‌رفت، خونه بود و همیشه در حال مصرف مواد بود، من نمی‌دانستم که بخوره (نوعی اعتیاد که از طریق در معرض بوی مواد قرار گرفتن ایجاد می‌شود)، معتاد شدم. صبح‌ها سخت از خواب بیدار می‌شدم و سر کار چرت می‌زدم. یه بسته نسکافه خریدم که خوابم بیره، شوهرم دید گفت خاک بر سرت، این چیه خریدی؟ بیا، دوی تو پیش منه، یه چیزی می‌دم که کلا خواب از کله‌ات بیره، بشم شیشه داد کشیدم. بعدش من تا یک هفته نمی‌توانستم بخوابم. وسواس کار کردن گرفته بودم. گفتم مرد خدا ذلیلت کنه، منو ببر دکتر، نمی‌تونم بخوابم. یه چیز دیگه بشم داد گفت اینو بکشی می‌خوابی، هرویین بود، اونو که زدم تا دو روز خواب بودم، انگار مرده بودم. برای آرام شدن، مجبور شدم دوباره بکشم و کم‌کم کارمم از دست دادم.

چند سال پیش من بهترین آشپز بودم؛ برای یک شرکت ارمنی با ۱۰۰ تا پرسنل غذا درست می‌کردم، شوهرم سرکار نمی‌رفت، خونه بود و همیشه در حال مصرف مواد بود، من نمی‌دانستم که بخوره (نوعی اعتیاد که از طریق در معرض بوی مواد قرار گرفتن ایجاد می‌شود)، معتاد شدم. صبح‌ها سخت از خواب بیدار می‌شدم و سر کار چرت می‌زدم. یه بسته نسکافه خریدم که خوابم بیره، شوهرم دید گفت خاک بر سرت، این چیه خریدی؟ بیا، دوی تو پیش منه، یه چیزی می‌دم که کلا خواب از کله‌ات بیره، بشم شیشه داد کشیدم. بعدش من تا یک هفته نمی‌توانستم بخوابم. وسواس کار کردن گرفته بودم. گفتم مرد خدا ذلیلت کنه، منو ببر دکتر، نمی‌تونم بخوابم. یه چیز دیگه بشم داد گفت اینو بکشی می‌خوابی، هرویین بود، اونو که زدم تا دو روز خواب بودم، انگار مرده بودم. برای آرام شدن، مجبور شدم دوباره بکشم و کم‌کم کارمم از دست دادم.

ادامه مطلب **اعتصاب غذای** ... از صفحه ۱۴

او بیش از ۲ ماه را در بند ۲۰۹ زندان اوین در انفرادی گذراند.

سعید شیرزاد که در نامه اعلام اعتصاب خود نوشته بود تا زمان تحقق خواسته‌هایش به این اعتصاب ادامه خواهد داد در پاسخ به نامه مادران خاوران و جمعی از خانواده‌های قربانیان سیاسی سه دهه اخیر که از او و سایر زندانیان اعتصابی خواسته بودند به اعتصاب غذایشان پایان دهد نوشت که تا سی روز به این اعتصاب ادامه می‌دهد و پس از آن بسته به میزان شنیده شدن «صدای بی‌صدایان» اعتصاب غذا را متوقف و یا آن را تبدیل به اعتصاب غذای خشک خواهد کرد.

این زندانی روز ششم دی ماه و در بیستمین روز اعتصاب غذا در پی افت فشار، تپش قلب، ضعف شدید و درد کلیه به بهداری زندان اعزام شده است اما از پذیرش سرم سر باز زده و بدون دریافت خدمات درمانی به بند بازگردانده می‌شود.

محمدرضا نکونام: محمدرضا نکونام، روحانی منتقد ساکن قم، زندانی سیاسی دیگری است که از روز اول دی ماه و در اعتراض به «بی‌عدالتی‌های دادگاه ویژه روحانیت، فشار برای پذیرش شروط غیرشرعی و غیرقانونی آنها برای آزادی و محرومیت از پزشک و درمان بیماری‌هایش» اعتصاب غذا کرده است.

آقای نکونام بار نخست، دی ماه سال ۹۳ و پس از آنکه از مواضع آیت الله مکارم شیرازی علیه اینترنت پرسرعت انتقاد کرد، بازداشت و در نهایت به پنج سال زندان محکوم شد اما در پایان سال ۹۳ و در پی وخامت حالش پس از سکتة مغزی از زندان آزاد شد.

اما انتشار مطلبی در روزنامه قانون موجب بازداشت مجدد وی شد. در روزهای اخیر و در پی اعتصاب غذا، وضعیت سلامتی او به سبب مصرف نکردن قرص‌های قند و فشار خون بدتر شده است. نوشیدن آب به میزان کافی هم موجب شدت گرفتن درد کلیه‌های او شده است.

مهدی کوخیان: مهدی کوخیان زندانی اعتصابی دیگری است که یک کانال تلگرامی مربوط به شهر ملکان را اداره می‌کند و از سوی ماموران سپاه بازداشت شده است. او به دلیل ضرب و شتم از سوی ضابطان قضایی، عدم تفهیم اتهام، عدم امکان تماس تلفنی با خانواده و نیز عدم دسترسی به تغذیه (۴۸ ساعت ابتدایی) از روز سوم بازداشت یعنی اول دیماه و همزمان با انتقال به زندان مراغه، با دوختن لب‌های خود دست به اعتصاب غذا زده است.

در خبرها آمده بود که برای آزادی این زندانی وثیقه تعیین شده بود، اما او با تأکید بر بیگناهی، از ارایه این وثیقه خودداری کرده است. به گزارش هرانا این زندانی در نهمین روز اعتصاب غذا از سوی ماموران اطلاعات سپاه به مکان نامعلومی برده شده است.

طولانی شدن اعتصاب برخی از این زندانیان و تداوم بی‌توجهی افکار عمومی به آن از سویی و از سوی دیگر عدم واکنش مسئولان به درخواست‌های این زندانیان در حالی که جان برخی از آنان در خطر جدی قرار گرفته است از دید برخی ناظران بیش از هر چیز به درگیری جامعه ایرانی با خبرهای دیگر، بی‌اطلاعی از این اعتصاب‌ها و تعدد و در عین حال پراکنده‌گی این اعتصاب‌ها برمی‌گردد.

البته مسئولان در همه جا نسبت به خواسته زندانی سیاسی اعتصابی بی تفاوت نبوده‌اند. برای نمونه مسئولان زندان همدان با درخواست لائین کریمی فعال سیاسی کرد در هفتمین روز اعتصاب غذا موافقت کردند و او را برای درمان به بیمارستان خارج از زندان اعزام کردند و خانم کریمی به اعتصاب خود پایان داد.

اما جدای از این ۷ زندانی سیاسی که خبر اعتصاب آنها تأیید شده است، خبر اعتصاب چند زندانی سیاسی دیگر نیز در روزهای اخیر منتشر شده است اما به دلیل عدم دسترسی مستقیم به وکلا و یا خانواده زندانی نمی‌توان از ادامه اعتصاب آنها و تعداد روزهای اعتصاب این زندانیان مطمئن بود. نزار زکا از جمله این زندانیان سیاسی است که شهروند لبنان است و به اتهام جاسوسی و همکاری با دولت آمریکا به ده سال زندان محکوم شده است. آقای زکا شهریورماه ۱۳۹۴ در حالی در تهران بازداشت شد که به دعوت دولت ایران برای شرکت در کنفرانسی به این کشور رفته بود. وکیل او پیشتر اعلام کرده بود نزار زکا در اعتراض به «بازداشت غیر قانونی خود و برای جلب توجه به وضعیت سایر افرادی که به صورت غیرقانونی در ایران زندانی هستند» از ۲۸ آذرماه وارد اعتصاب شده است و تا آزادی بی‌قید و شرط به اعتصاب غذا ادامه خواهد داد. آشکار نیست آقای زکا هنوز در اعتصاب است یا نه؟

محمد علی طاهری: محمد علی طاهری، بنیانگذار عرفان حلقه، زندانی سیاسی دیگری است که سال ۱۳۹۰ بازداشت شد و به اتهام‌های زیادی از جمله «توهین به مقدسات، مداخله‌ی غیرقانونی در امور پزشکی، ضاله بودن کتب» به ۵ سال

ادامه مطلب **آشنایی با کایروپراکتیک** ... از صفحه ۱۴

برخلاف تصور معمول، بسیار کم است و علت آن طرز قرارگیری و اتصال دیسک‌ها به مهره بالایی و پایینی خود است. به همین علت ضربه و صدمه به ستون فقرات می‌تواند باعث تورم، فتق یا بدتر از همه باعث پارگی دیسک شود.

این عارضه می‌تواند بسیار دردناک بوده و باعث فشار روی نخاع و ریشه‌های اعصاب شود. کار دکتر کایروپراکتیک در این زمینه کمک به بازگرداندن حرکت و قرارگیری بهتر مفاصل ستون فقرات است. عملکرد بهتر ستون فقرات به کاهش تورم و التهاب کمک کرده و در نتیجه پروسه آهسته التیام بافت اطراف آغاز می‌شود. دیسک یک بالشتک غضروفی است که لایه‌هایی از بافت فیبری، آن را متشکل نگاه داشته است. هر دیسک به‌عنوان یک اتصال دهنده، جدا نگهدارنده و گیرنده ضربه برای ستون فقرات عمل می‌کند. در حالت سلامت، این دیسک‌ها هستند که کمک به چرخش و خم شدن بدن می‌کنند.

گردن درد

آیا گردن انحنای طبیعی خود را داراست؟ آیا راه عبور اعصاب از میان مهره‌ها، آزاد و بدون مانع است؟ آیا طرز قرار گرفتن سر در حالت تعادل و تراز (balance) است؟ آیا شانه‌ها هم سطح هستند؟ بررسی این سؤالات و همچنین موارد دیگر همه به دکتر کایروپراکتیک کمک می‌کند که برنامه درمان بیمار را تعیین کند و ستون فقرات را به حالت اولیه و نرمال بازگرداند. دکتر کایروپراکتیک برای درمان گردن درد، ابتدا به دنبال علت اصلی آن می‌گردد.

این سؤالی است که معمولاً از دکتر طب پرسیده نمی‌شود. پاسخ این است که از دکتر کایروپراکتیک نمی‌توان انتظار داشت مشکلاتی را که در طول سال‌ها به‌وجود آمده و روی هم جمع شده در یک ویزیت درمان کند.

دکتر شما سعی خواهد کرد که با بررسی مشکل و برنامه‌ریزی برای درمان آن، طول درمان را برای شما تخمین بزند و این بستگی به ۳ مسئله دارد:

اولاً: دکتر شما بایستی نتایج آزمایش‌ها و معاینات شما را بررسی کند. **ثانیاً:** طول درمانی که معمولاً برای بیمارانی با مشکل مشابه شما مؤثر واقع شده بررسی می‌شود. **ثالثاً:** شرایط خاص شما نیز از قبیل سن، وخامت عارضه، سلامت عمومی، فاکتورهای ژنتیک، استرس‌های عاطفی و رژیم غذایی، بایستی در نظر گرفته شود.

مشکلات دیسک

بیماری دیسک کمر از جمله مواردی است که برای درمان آن می‌توان به دکتر کایروپراکتیک مراجعه کرد.

دیسک‌های ستون فقرات، دارای خونسازی ضعیفی هستند و برای دریافت مواد مغذی و دفع مواد زاید، دیسک‌ها وابسته به گردش مایع مفاصل هستند. اگر به هر دلیلی ستون فقرات حرکت طبیعی خود را از دست بدهد و این گردش مواد مختل شود، سلامتی دیسک به خطر می‌افتد. یک دیسک سالم، درست مانند یک اسفنج خیس، قابل انعطاف است و یک اسفنج خشک سخت و محکم بوده و می‌تواند به راحتی ترک بر دارد و این علت آغاز اغلب مشکلات دیسکی است. محدوده حرکت یا (سر خوردن) (slip) دیسک‌ها

حاکمی به مردمش گفت: صادقانه مشکلات را بگویید.

حسنک بلند شد و گفت: گندم و شیر که گفتمی چه شد؟ مسکن چه شد؟ کار چه شد؟

حاکم گفت: ممنونم که مرا آگاه کردی. قول می‌دهم که همه چیز درست میشود.

یکسال گذشت و دوباره حاکم به مردمش گفت: صادقانه مشکلاتتان را بگویید.

کسی چیزی نگفت. کسی نگفت گندم و شیر چه شد! کار و مسکن چه شد!

فقط از میان جمع یک نفر زیر لب گفت: حسنک چه شد؟!

هنوز در اعتصاب غذاست یا نه؟ وکیل آقای طاهری گفته است که ایشان ۶ آذر در دادگاه انقلاب حاضر شده است. به گفته یکی از اعضای کمیته عرفان مربیان حلقه و همچنین وکیلش، این شانزدهمین بار است که آقای طاهری اعتصاب غذا می‌کند. محمود علیزاده طباطبایی، یکی از وکلای او، اول دی ماه در مورد وضعیت جسمی موکلش ابراز نگرانی کرد.

زندانی و شلاق و جریمه نقدی محکوم شد. اما با نزدیک شدن به پایان دوران حبس، در داخل زندان با اتهامات جدیدی از جمله «اجتماع و تبانی علیه نظام، وابستگی به چریک‌های فدایی و افساد فی‌الارض» مواجه شد.

آقای طاهری در اعتراض به عدم موافقت با آزادی مشروط و عدم رسیدگی قانونی به پرونده از روز ۷ مهرماه اعلام اعتصاب نامحدود کرده است و معلوم نیست آیا

ادامه مطلب **مشقی تازه** ... از صفحه ۱۹

حالا هم که یکسال از آن روزها می گذرد عده ای از آنها هنوز برای من نامه می نویسند و از من می خواهند که عریضه شان را به وزارت بهداشتی بدهم و بگویم از برنج جذامی ها می زند، غذا ندارند، حمام ندارند.»

بهرحال باز فروغ می نویسد: «زنهای جذامی خیلی عجیب هستند. تمام زیبایی هایشان را از دست داده اند اما هر روز سرمه می کشند و انگشت هایشان که جذام آن خورده پر از انگشتری است. گردنبند و النگوی مرا هم گرفتند. توی اتاقشان پر است از آینه و نظر قربانی، خوب آمدند دیگر...»

در زمستان سال ۱۳۴۲ فیلم خانه سیاه است در فستیوال فیلم آلمان غربی برنده بهترین فیلم مستند گردید. فروغ درباره این جایزه گفته بود: «این جایزه برای من بی تفاوت بود. من لذتی را که باید می بردم از کارم برده بودم. ممکن است یک عروسک هم به من بدهند اما عروسک چه معنی دارد؟ جایزه هم یک عروسک است.»

کاریکلماتور

عمران صلاحی طنز پرداز، درباره پرویز شاپور در یادداشت های خود چنین گفته است: «دنیایی که شاپور آفریده بسیار زیبا و شگفت انگیز است. وقتی آدم به دنیای او پا می گذارد مثل بچه ایست که وارد یک گاردن پارتی عجیب شده. مثل بچه ای که با حیرت به یک منظره آتش بازی می نگرند. شاپور کوتاه ترین خط را برای طرح و کوتاه ترین کلمه را برای طنز به کار می گیرد و می گوید: (چرا بیخود ولخرجی کنم و یک خط اضافی در طرح مصرف کنم. این خط را نگه می دارم و با آن طرح دیگری می سازم). وقتی وارد مجلسی می شود خداحافظی می کند و هنگامی که مجلس را ترک می کند سلام می دهد. خلاصه دنیای شاپور دنیایی است به دور از همه دنیاها، دنیایی که حیرت یک بیگانه دهاتی را در ما بر می انگیزد هنگامی که وارد شهر بزرگی می شود.»

نمونه هایی از طنز شاپور را عمران صلاحی چنین آورده است.

پرنده روی سیم تلفن مشغول استراق سمع بود.

برای اینکه سبیل هایش را دود بدهم سیگاری به او تعارف کردم

برخی از محصلین با آسانسور به کلاس بالاتر می روند

فروتنی آبشار نیاگار را ستایش می کنم

کمال خضوع و بی لحظه ای آرام گرفتن. و خود اعلام می دارد که در عین رنج، لذتی وصف ناپذیر از آن می برده و در واقع محکوم به این لذت و این رنج هردو بوده. جز این کاری نمی توانسته است بکند. مانند کشتی های مغناطیس زده می بایست برود تا به کوه بر بخورد.

(آنچه خواندید بقلم محمدعلی اسلامی ندوشن بود)

چگونه می توان مثنوی**مولوی را بهتر درک کرد**

چون علاقمندانی در شهرهای اطراف ما هستند که به انجمن های ادبی می روند تا تفسیر مثنویات مولوی را بشنوند، خواستم بگویم که دکتر عبدالحسین زرین کوب تحقیقی دارد ارزنده بنام «بحر در کوزه» که در بردارنده نقد و تفسیر قصه ها و تمثیلات مثنوی است. این کتاب به بررسی موضوع «اخلاق» و «تصویر خدا» در اندیشه مولانا اختصاص دارد. بر این اساس، نخست مبحثی تحت عنوان انسان و ساحات وجودی او مطرح گردیده و نگارنده کوشیده تا با روشن کردن معانی جسم و جان، نشان دهد «جسم» نیز هم چون «جان» دو مراتب است؛ و منظور مولانا از انسان، نه جسم، که همان جان انسانی است؛ جانی که، اگرچه غالباً به جسم بشر تعلق می گیرد، می تواند به جسم جماد (ستون حنانه و کوه طور) و یا حیوان (سگ اصحاب کهف) هم تعلق پذیرد. سپس ویژگی های ابدال حق از سوی مولانا بر شمرده شده و دو مفهوم «فقر» و «فنا» بررسی شده است. در ادامه، مسئله رنج و علت وجودی آن مطرح گردیده و نگارنده نگاه مولانا را در خصوص آنچه «شر» خوانده می شود، بیان کند. بخش بعدی کتاب به مقوله عشق ماهیت، خاستگاه، و متعلق آن اختصاص یافته و در آن سعی شده با تمیز میان صورت های مشابه عشق، دل بستگی، و میل، تصویری واقع از آنچه مولانا «عشق» می خواند، نشان داده شود. نیز، مبحثی در خصوص معرفت شناسی مولانا مطرح گردیده است. فرایند شناخت، منابع و موانع آن، و تبیین علت وجود اختلاف در آوا و نظرات از مسائل مطرح شده در این مبحث است. افزون بر این، نگارنده پس از این ادعا که مولانا در داوری های اخلاقی خود به تفکیک میان فعل و ارزش قایل است، چگونگی یک داوری موجه اخلاقی را از منظر وی بررسی کرده، آن گاه با ورود به بحث پلورالیسم اخلاقی، نسبی بودن ارزش در تعلقش به «منش» تحلیل و بررسی می کند. در پایان، این نکته مطرح گردیده که «شناخت خدا نه به واسطه عقل، که تنها

با عشق ممکن می شود. آدمی در عشق به وصل می رسد و با وصل به شناخت.»

مجتبی مینوی، پژوهشگر-نویسنده

درباره خود می فرماید: «همه قبیله من عالمان دین بودند مخصوصاً جد مادری و جد پدری. مقداری از کتابهای من ارث خانوادگی من است و غیر از این چون من در یک خانواده کتابدار و کتابخوان به دنیا آمده و بزرگ شدم، عشق به کتاب داشتن و کتاب خواندن هم از بچگی در من به وجود آمد. وقتی کوچک بودم پدرم می رفت کتاب امانت می گرفت و یا کرایه می کرد و به خانه می آورد. یعنی کتابخوانی دسته جمعی در خانواده ما معمول بود. بعد رفتم دارالفنون. مادرم هر روز نان در دستمال برایم می پیچید و دو عباسی پول قاتق هم در جیبم می گذاشت. اما من فقط سه شاهی از این پول را پنیر یا حلوا می خریدم و پنج شاهی پس انداز می کردم. از همین پس انداز کتاب می خریدم. کم کم آقا رضا کتابفروش به من اعتماد کرد و کتاب هایی که می خواستم به من میداد و پولش را به اقساط روزانه پنج شاهی از من می گرفت. مینوی اهل سیاست نبود. جز آنکه از قلدری و زورگویی بیزار بود. به شدت از رژیم آلمان هیتلری و روسیه استالینی تنفر داشت. بهر حال مینوی می گوید: «عشق من و قلب من و جان من همواره مصروف ایران و متوجه ایرانیان و اسیر زبان و ادبیات فارسی است.» دکتر خانلری درباره مینوی می گوید: «او علاوه بر تبحر در ادبیات خودمان، روش علمی و جدید تحقیق ادبی می دانست و از این جهت آثارش برای پژوهندگان جوان سرمشق بود بدبختانه نظیرش را نداریم.»

بز چرانی

می گویند یک وقتی یک هواپیمای سم پاشی مشغول سمپاشی در منطقه ای بود. هواپیما دچار نقص فنی می شود و در محلی سقوط می کند. چوپانی که در همان حوالی بزهای خود را می چراند سقوط این هواپیما را می بیند. می آید ببیند چه شده است و کمک کند که خوشبختانه خلبانش با اینکه زخمی شده بود اما زنده بود و قادر به حرف زدن. خلبان از چوپان خواش می کند که خودش را به پاسگاه ژاندارمری برساند تا ببیند کمک یا خبر رسانی کنند. چوپان قبول نمی کند می گوید بزهایم را چه کنم. خلبان زخمی می گوید اتفاقی نمی افتد من مواظبشون هستم چوپان می گوید:

هزاران علم دارد بزچرانی

نه طیاره س که آن را ترتر برانی

ادامه مطلب **قالی بافی در ...** از صفحه ۳۹

این ترنج ها اغلب بدون سرترنج بوده و با هشت کلاله جانبی محاط شده اند.

قرجه

فرش های قرجه یا توسط بافنده های روستاهای مجاور هریس و یا عشایر چادرنشین کرد مستقر در این نواحی بافته می شوند. فرش های عشایر منطقه به طور معمول نرم بافت تر هستند، در حالی که فرش های مناطق روستایی بافت متراکم تری دارند.

بافنده های محلی از میان رنگ های مرسوم علاوه بر رنگ عاجی براق به رنگ های قرمز درخشان سماقی و قهوه ای سرنجی نیز تمایل دارند.

فرش های آنها به کلی در سبک هندسی بافته می شوند. بر روی محور میانی فرش ها غالباً نقش سه ترنج دیده می شود. حد فاصل این ترنج ها و همچنین حاشیه فرش ها با اشکال هندسی پوشیده شده است.

یکی از مشخصات فرش های قرجه یک پوده بودن آنها است. شبکه تار و پود این فرش ها از تارهای پنبه ای سفید و پوده های آبی متمایل به خاکستری تشکیل شده است. بافنده های محلی در اندازه های مختلف می بافند ولی بیشتر در شکل کناره و یا قالیچه های دو ذرعی که نسبتاً پهن تر از حد معمول هستند.

اردبیل

بافت فرش در اردبیل سابقه طولانی دارد. در دوران صفویه مانند بسیاری دیگر از مراکز بافندگی، قالی بافی در آن در اوج کمال بوده و در دوران قاجار پایین ترین دوره حیات خود را طی کرده است. حدود یکصد سال قبل بود که این صنعت در آن به مقیاس محدودی شروع به رشد کرد. بافنده های اردبیلی در این زمان و به خصوص در هنگام جنگ جهانی دوم که فرش بافی در شیروان و در سایر مناطق بافندگی قفقاز در حال توقف بود با اقتباس از طرح های بسیار موفق قفقازی و همچنین نقش های زیبای تبریز از جمله طرح هراتی، مشایخی، گلدانی، ظل السلطانی و ترنج دار شیخ صفی با پیروی از روش های متداول بافت در آذربایجان، از قبیل استفاده از گره ترکی، چله کشیده شده، تار و پود پنبه ای و رعایت ریزه کاری های اختصاصی خود از جمله نصب دار قالی در زیرزمین برای تأمین رطوبت مناسب برای الیاف فرش، به فرش بافی خود سر و صورتی داده اند. فرش های به اصطلاح بازاری اردبیل، که به سنه بافت مشهورند، فرش هایی یک پوده و از نظر بافت دارای کیفیت نازل هستند. گره ها

ادامه مطلب **دونالد ترامپ ...** از صفحه ۳۳

هست. اگر سابقه شرارت و خودرئایاش در کودکی و نوجوانی، بدرفتاری و خشونت زبانی و رفتاری اش در محیط کار و مناسبات شغلی و در خانواده، باج گیری های "قانونی" اش (به خاطر توان مالی و موقعیت اجتماعی) نادیده گرفته شوند، افکار و کردار اش در مبارزه انتخاباتی اش نشان داد یک "تاگ" واقعی است. زبان چرک و سیخف، نحوه گفتار، رفتار و ژست های لاش مابانه و وبشی، ترغیب و تهدید به اعمال خشونت علیه مخالفان، نگاه رفتار نسبت به زن، قانون ستیزی و قلدرمنشی هرآنجا که قانون در برابر منافع او قرار می گرفت، شاخ و شانه کشیدن برای رقیبان و مخالفان نشان از تسلط خرده فرهنگ تاگیسم در گفتار و رفتار وی داشته و دارد. تبلیغ و ترویج خشونت با ژست های "تاگ" مابانه، از ویژگی های کلامی و رفتاری ترامپ بوده و هست. وی از تریبون مبارزه و تبلیغ انتخاباتی، از طرفداران خود می خواست مخالفان حاضر در جمع را مورد ضرب و شتم قرار دهند و نگران هزینه های قانونی و وکیل و دادگاه نباشند چراکه وی همه هزینه ها را پرداخت خواهد کرد.

دونالد ترامپ ثابت کرد وقاحت و پُروائی، دروغگوئی و عوامفریبی سرمایه هائی سودآور در بازی سیاست اند. وی نشان داد شرط برخورداری از خرده فرهنگ "تاگیسم" یا "جاهلیسم سیاسی" نیز شرط پُراهمیتی برای پیروزی سیاست بازان در میدان سیاست ورزی ست.

ادامه مطلب **خرید اتومبیل ...** از صفحه ۳۸

فروشگاه های اتومبیل به شما وام خرید اتومبیل با بهره نسبتاً کم می دهند. گرفتن وام می تواند به شما کمک کند تا اتومبیل جدیدتر یا حتی اتومبیل نو خریداری نمایید، اما به دلیل نداشتن پیشینه اعتباری (Credit History) ممکن است در ماه های اول ورود به آمریکا امکان گرفتن وام را نداشته باشید.

بیمه اتومبیل

پس از خرید اتومبیل نوبت به دریافت بیمه می رسد. داشتن سابقه رانندگی تأثیر بسزایی در کم کردن هزینه های ماهیانه بیمه اتومبیل دارد. بعضی از نمایندگی های بیمه سابقه رانندگی شما در ایران را می پذیرند و هزینه های ماهیانه شما را کاهش می دهند. برای انتقال سابقه رانندگی اصل و ترجمه رسمی گواهینامه (نه گواهینامه بین المللی) خود را همراه خود بیاورید و به نمایندگی بیمه ارائه دهید.

می توان با کمی تسامح تاگ ها را "جاهل ها" و لات ها"ی سیاسی دانست، و رفتار آنان را رفتار گروه های مشابه در رخداد های سال های ۳۲ و یا خردادماه سال ۴۲ و یا در مقطع انقلاب بهمن و پس از آن در به حکومت رسیدن حکومت اسلامی دید. فکر و کردار شعبان جعفری، طیب حاج رضائی، حاج مهدی عراقی، محسن رفیق دوست و... نمونه های از "جاهلیسم سیاسی" یا "تاگیسم" بودند.

تصور این بوده است که در جوامع دموکراتیک به دلیل حضور قدرتمند نهاد های مدنی و سیاسی، قانونیت و عملکرد قانونی، رسانه های آزاد، وجود آزادی اندیشه و بیان و قلم، و جدائی نسبی دین از دولت، و گسترش فرهنگ دموکراتیک این نوع از افراد و گروه ها ضروری ضعیف داشته باشند، به ویژه در حوزه سیاست و سیاست گذاری، اما واقعیت به گونه ای دیگر از آب در آمده است، تا آن حد که رئیس جمهور آینده جامعه آمریکا، که رئیس جمهور اقلیتی از رای دهندگان است، نمایش عریان افکار و رفتار تاگیسم شده است.

دونالد ترامپ "گونه ای است تأثیر گرفته از خرده فرهنگ "تاگیسم"، و چهره هائی چون "آل کاپون" و فرهنگ و رفتار "پدرخوانده گی"، که نه باروش های کهنه و قدیمی بلکه از طریق اهرم های فشار رسانه ای، سیاسی، دینی و مالی، و به یاری انواع و اقسام "لابی ها" به دنبال دستیابی به خواست های جاه طلبانه اش بوده و

در روی شبکه تار و پور بسیار نرم کوبیده می شود. هر چند این نرم کوبیدگی باعث زود بالا آمدن فرش در روی دستگاه می شود. در عوض از تراکم و دوام آن تا حد قابل توجهی کاسته می شود. بافنده های اردبیلی تقریباً در تمام اندازه ها فرش می بافند ولی بیشترین تمایل را به ذرع و نیم و پرده ای و کناره های معمولی نشان می دهند. فرش های آنان در زمینه های فیروزه ای، سفید، نخودی، کرم سرنجی، سرمه ای و سبز روشن به بازار عرضه می شود. بافت فرش های زمینه ابریشمی در سال های اخیر در این شهر بسیار متداول شده است.

سراب

سراب واقع در جنوب شرقی اردبیل در گذشته از مراکز عمده قالی بافی استان آذربایجان بوده و امروزه نیز همگام با سایر نقاط بافندگی استان رشد این صنعت به نحو مطلوبی در آن تداوم دارد. بر طبق آمار بیست سال پیش، بافنده های این شهر و توابع آن بر روی متجاوز از ۲۷۰۰ دار قالی بافی به کار بافت فرش مشغول بوده اند و اکثراً بافته های خود را در قواره های کوچک ذرع و نیم و دو زرعی و همچنین کناره هایی به طول ۳ تا ۶ متر و عرض ۱ متر به بازار عرضه می دارند.

فرش های سراب با ترنج های شش ضلعی در سبک هندسی در رنگ های نسبتاً زنده تر و براق تر در مقایسه با گذشته و در رنگ های کلاسیک قرمز و قهوه ای و آبی سرمه ای و نخودی بافته می شوند. کارگاه مشایخی در سراب با ارائه فرش هایی ظریف و زیبا در مایه طرح های ترنج دار هراتی به صنعت بافت این شهر شهرت قابل توجه بخشیده است.

مشکین شهر

دست بافت های مشکین شهر شباهت زیادی به فرش های سراب دارند. در مراکز بافندگی این شهر فرش ها و کناره های بادوام و ضخیم بافت با طرح های هندسی بافته می شوند.

در متن سرمه ای فرش های آن اغلب یک ردیف ترنج شش ضلعی با محیط اره مانند به رنگ قرمز لاکه بافته می شوند. حاشیه فرش شامل سه تا چهار ردیف نوار هم عرض باریک مملو از موتیف ها و شکل های کوچک هندسی است.

سایر مراکز قالی بافی آذربایجان عبارت اند از: لمبران، گوروان، شرایبان، مغان که طرح ها و رنگ ها و نوع بافت آنها در مایه های کلی تبریز و گاهی قفقاز ولی بیشتر از نوع متوسط و بازار پسند هستند.

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۵

صبح‌ها اغلب می‌آمد به طرف سرچشمه و از این جا راه می‌افتاد به طرف شمال که مجلس و دروازه شمیران در آن طرف بود و باز این زن‌ها بودند که حسرت قد و بالای این جوان را که فقط با لبخند مهربانانه‌ای به همه سلام‌ها جواب می‌داد تماشا می‌کردند و آرزو داشتند که او داماد یکی از آنها بشود. دکتر مظفر بقایی پسر میرزا شهاب خان کرمانی بچه محل خوش برو بالای ما در سرچشمه بود.

مهره دست این و آن؟!*

خیلی سال گذشت. ما در مدرسه «بدر» درس می‌خواندیم که دکتر مصباح زاده پسرخاله مادر به ما گفت: «بیا کیهان و تابستان‌ها کار کن» و ما قدم به وادی روزنامه گذاشتیم. در سال ۱۳۳۱ که تهران مثل دیگ دلمه خاله جان از سیاست روز، پی پی می‌جوشید و عده‌ای معتقد بودند که دارند آش می‌پزند. چه آشی؟ خدا می‌داند.

ما، سرمان توی سیاست هم بود و جهت‌های سیاسی متفاوتی ما را بی‌جهت به اینطرف و آنطرف می‌کشید. یک بعد از ظهری به ما گفتند در میدان بهارستان جلسه ای است برو خبرش را بیاور. ما رفتیم. صحبت‌ها همان هائی بود که در تیتر روزنامه‌ها می‌آمد. یک مرتبه دیدیم که آن آقای خوش قد و بالا، که حالا در جریان سیاسی روز تقریباً جز نفرات اول بود، آمد و روی بالکن ایستاد و شروع به صحبت کرد. خیلی آرام و شمرده حرف می‌زد. خیلی کلماتش را سنجیده می‌گفت اما کاملاً پیدا بود که هر کلمه را قبلاً وزن کرده، چکش کاری کرده و با حساب و کتاب حرف می‌زند. حال این دکتر مظفر بقایی کرمانی در ردیف کسانی بود که از رزم آرای از میان رفته بد می‌گفت و روزنامه‌های داشت به نام «شاهد» که از مبارزات دکتر مصدق حمایت می‌کرد. حکایت این سال‌ها و بالا و پایین شدن سیاسی او را احمد احرار، که از دوستان بسیار نزدیک او بود، هزار بار بهتر از من می‌داند. من فقط در آن سال‌ها دکتر بقایی پسر میرزا شهاب را می‌دیدم که در کسوت یک مبارز سیاسی همه کار می‌کند و من خود چندین بار حرف‌هایی که او می‌زد موافق نبودم و حرف‌های «بسوی آینده» و «شهباز» را بیشتر می‌پسندیدم و به شعرهای طنز افراشته جان در «چلنگر» که گاهی به او تلنگری می‌زد بیشتر عشق می‌ورزیدم. رفقای تودهای زیادداشتم بدون آنکه تودهای باشم و همه آنها را که تودهای نبودند به چشم دیگری نگاه می‌کردم. فقط گاهی حرکت‌های سیاسی

می‌شد که دوستان دیروزش را بی‌دریغ دشمن بخواند. ولی در حقیقت هدایت با دیدن شکست‌های پی در پی آن جنبش و اشتباهات سیاسی آن دسته و به خصوص مسئله آذربایجان که با روح وطن‌پرستانه او منافات و مغایرت عظیمی داشت، از اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های آن دسته به کلی دل برکنده بود. فقط همچنان که گفتیم با توجه به اصالت خانوادگی و شخصی خویش نمی‌توانست رشته‌های دوستی خصوصی خود را با سر جنبانان و بزرگان آن گروه ببرد و از هم بگسلد. بی‌شبهه برای او دل برکندن از بزرگ علوی و عبدالحسین نوشین مشکل بود، اما مشکل‌تر این بود که می‌دید آنچه را که چند سالی باور داشته، باز هم پوچ از آب درآمده است. به همین جهت در او نوعی بی‌ایمانی آمیخته به بدبینی چون نهال سر بر کرده بود و دریغ و درد که این نهال بدان هنگام که من به تهران بازگشتم بسی بالا گرفته و درختی تناور شده بود» (نقدی بی‌غش، ص ۹۶-۹۷).

بر این توضیح اضافه کنم که خود دکتر خانلری چند بار از بقایی بنابر مردی که اعتقادات و باورهای خود را دارد یاد کرد و حتی توضیح داد که مهمانی خداحافظی با او را علی‌زهری، یار غار و دوست دیرینه و همکار بقائی، به اشاره دکتر بقایی بر پا کرد و گفت که هدایت مدت‌ها دوبه دو با بقایی حرف می‌زد و هر دو به نوعی تفاهم دوستانه رسیده بودند.

خانلری همچنان اضافه کرد که پس از مرگ هدایت، دکتر بقایی از جمله اولین کسانی بود که به من تسلیت گفت و حتی پیشنهاد کرد که می‌تواند امکاناتی فراهم آورد که جسد هدایت به تهران حمل شود و در ایران به خاک رود اما این پیشنهاد به جایی نرسید. یک روز هم بخاطر دارم وقتی صحبت از جسارت و جرأت سیاسی بود خانلری گفت: «مشکل بزرگ روشنفکران سیاسی ما این است که جسارت را با وقاحت قاطی

ادامه مطلب به یاد صمد... از صفحه ۴۵

برادر صمد بهرنگی (اسد بهرنگی) در این باره می‌گوید: «همه می‌دانند که ویژه نامه آرش چند ماهی پس از مرگ صمد بهرنگی منتشر شد و آن موقع هم دوستان نزدیک صمد بر مرگ او مشکوک بودند. با اطلاعاتی که از جریانات تابستان ۴۷ داشتند کشته شدن صمد را به وسیله عمل‌های رژیم که شاید ساواک هم مستقیماً در آن دست نداشته باشد دور از انتظار نمی‌دانستند.»

اسد بهرنگی در قسمت دیگری از این کتاب می‌گوید: «در زمانی که ما در کنار ارس دنبال صمد می‌گشتیم و صمد را داد می‌زدیم مامورین ساواک به خانه صمد آمده و همه چیز را به هم ریخته بودند. میز تحریر مخصوص او را شکسته بودند و نامه‌ها و یادداشتهایش را زیر و رو کرده بودند و اهل خانه را مورد بازجویی قرار داده بودند، و چند کتاب و یادداشت هم برداشته و برده بودند و خوشبختانه کتابخانه اصلی صمد را که در آن طرف حیاط بود ندیده بودند.»

ادامه مطلب ورزش از نگاه ... از صفحه ۱۴

باب دویل ستانور معروف آمریکایی و نامزد جمهوری خواهان در مبارزه با کلینتون نقل کرده بود که «کمونیست کسی است که مارکس و لنین را می خواند و غیر کمونیست آن کسی است که مارکس و لنین را می فهمد» براستی هیچکس آقای خمینی را نشناخت و او همه را به آقای لاجوردی در زندان اوین و خلخالی سپرد.

آقای ترامپ خواستار کشیدن دیوار بین آمریکا و مکزیک است. او نفرت خود را از مسلمانان ابراز داشته است و گفت: «آنها باید به کشورهای مسلمان خود بازگردند.» ترس همه ما را برداشته بود. اینجا در این ناکجا آباد، ما هر روز می میریم و زنده می شویم و هر روز نش روز پیش خود را به خاک می سپاریم، تا ببینیم چه خواهد شد! اینجا دنیای انفجار است. همه آدم هایی که مهاجرند در تبعید بسر می برند. انفجار بچه های بی گناه ما که در کنار پدر و مادر مهاجرت کرده اند و مهاجرت ما آنها را به کهکشان های سرگشتگی پرتاب کرده است. ماهواره های معصومی که غرق در نور هیچ مداری برای چرخیدن ندارند و هیچ خورشیدی روزهای دراز و شب های آنها را از آن سر دنیا یعنی وطنشان روشن نمی کند.

طرفداران خانم کلینتون اعتقاد داشتند در روز انتخابات فقط تا ساعت شش بعدازظهر طول خواهد کشید و برای اولین بار یک خانم، یعنی هیلری، از پله های کاخ سفید بالا خواهد رفت، اما این خانم کلینتون بود که باخت و به مرخصی رفت. شاعری در جایی گفته بود:

**اگر بتوانی سرت را بالا نگاه داری
در آن هنگام که همه اطرافیان
خود را می بازند و تو را مقصر قلمداد
می کنند**

**اگر بتوانی به خود اعتماد کنی
در آن هنگام که همه همراهانت به تو
شک می کنند.**

جالب اینجا بود که تا ساعت هفت وقتی که نتایج ایالت کالیفرنیا گفته شد، مفسران ریز و درشت تلویزیونی هنوز هم می گفتند که آقای ترامپ شانسی ندارد، مثل آقای دکتر کاظم علمداری، استاد علم سیاست در دانشگاه آمریکا ووووو... اما در ذهن پیر شده من و در تصویرهای تلویزیونی هرچه زمان می گذشت خانم کلینتون بیشتر عقب می افتاد.

در جهان امروز مشکل هویت ملی حاد است و بیشتر مهاجران به خانم کلینتون رای دادند. شاید آقای ترامپ نمی دانست وقتی در جایی جنگ وجود دارد مردم از آنجا می گریزند. آنها معمولاً به کشورهایی می روند که از لحاظ زبان،

ادامه مطلب گیاهان تورات ... از صفحه ۳۳

کاه و دانه در تورات

در امثال (۲۷:۲۲)، آمده که نمی توانید احمق را از حماقتش جدا کنید، حتی اگر او را چون دانهٔ بپوست در هاون بکوبید، با بیٹی از صائب که دانهٔ فرزانیگی را در جوانی از کاه دیوانگی جدا کرد:

**نمی سوزم اگر برق اجل در خرمنم افتد
که من در خوشگی از کاه گندم را جدا کردم**

اشل در تورات

در تورات فقط یک بار (پیدایش، ۲۳:۲۱) واژهٔ "اشل" آمده: "ابراهیم در برشیا درخت "اشل" کاشت و آنجا را به نام خدای لایزال نامید." احتمال دارد واژهٔ عبری "اشل" همان واژهٔ عربی "اصل" به معنای ریشه باشد و مراد از آیه غرس درخت توسط ابراهیم در ناحیهٔ برشیا باشد. در ترجمه‌های انگلیسی تورات "اشل" را، همانند اثل در قرآن کریم (آیهٔ ۱۶، سورهٔ ۳۴/ سبأ)، به درختی از جنس Tamarix ترجمه کرده اند که درخت کوبری گز است.

انار در تورات

در عرفان یهود انار نماد وحدت در کثرت است، یعنی همان گونه که دانه‌های کثیر انار درون یک پوست وحدت یافته‌اند و در واقع اجزای یک انار هستند، کلیهٔ پدیده‌های کثیر جهان آفرینش نیز در واقع اجزای هستی واحد هستند، با دو بیت از مولوی:

**انار شیرین گر خود هزار باشد و گر یک
چو شد یکی به فشردن، دگر شمار چه باشد**

در پوست، من و تو همچو انگور

در شیر، کجا تو و کجا من

کدو در تورات

در یونس (۴:۶)، آمده: "بعد خداوند

ادامه مطلب از در گوشتی ها ... از صفحه ۳۳

در حرم باشی و سوگلی از باب غافل نباید شد که ما پاک باختگان از هر دو جهان آواره نیز کم و بیش گام در طریق ناصواب نهاده ایم. می شود اذعان نمود سیل خانمان براندازی که از دامنه سیاست آمریکای دموکرات سرازیر شد سد استواری گشت و با گردش دیوانه وار ایام جلوی

ای از آدم های خشمگین در خیابان های اغلب شهرهای آمریکا براه افتادند. اما قبل از همه آقای پرزیدنت اوباما که مدافع خانم کلینتون بود در روی صفحه تلویزیون موفقیت آقای ترامپ را به او تبریک گفت و از مردم خواست که شکست خانم کلینتون را بپذیرند. او حتی برای روز بعد آقای

درخشش افق های بازر و روشن تر را گرفت. فهمیدیم رخدادهای در دنیای زشت و ناهنجار حال حاضر بر پایه صداقت، اندیشمندی و عدالت بنا نشده است. پول و زور. همین و بس و اینجا برای ما ترکیب این دو کلمه به یک کلمه مرکب یعنی کلنجر روز افزون با «پول زور».

ترامپ را برای دیدن کاخ سفید به خانه رئیس جمهوری دعوت کرد، مثل تیم قهرمان بسکتبال دانشگاه ها آمریکا که پس از پیروزی و قهرمان شدن ناهار را همراه پرزیدنت هستند. به قول محمود درویش شاعر فلسطینی آیا همه درپها بروی خانم کلینتون بسته شده بود!

ادامه مطلب **فلسفه رهایی بخشی** ... از صفحه ۱.

پدید نیامده است. ستارگان آسمان و از جمله خورشید به خاطر نوع انسان نمی درخشند. سیاره زمین به خاطر انسان به گرد خورشید نمی چرخد. طبیعت اعتنایی به سرنوشت، خوشبختی یا بدبختی انسان ندارد و نمی تواند داشته باشد. اقیانوس ها و دریاها، کوه ها و دشت ها، گیاهان و جانوران به خاطر انسان «آفریده» نشده اند. صدها میلیون سال پیش از پیدایش نوع انسان بر روی سیاره زمین همه این پدیده ها وجود داشته اند، گیاهان و جانوران نیز به کار خود مشغول بوده اند. بنابر اصول و قوانین علوم مادی-طبیعی، آنچه در جهان هستی روی می دهد از چارچوب ویژگی ها یا خواص ماده و انرژی بیرون نیست. تمامی نظرها و اندیشه هایی که خود را به «رمز» و «راز» آلوده اند، از «عالم غیب» سخن میگویند، به نیروهایی «ماوراء الطبیعه» یا «آن جهانی» باور دارند بر اساس خیال بافی و پندارگرایی پدید آمده اند. نظرها و اندیشه هایی این چنین نه بنیاد علمی دارند و نه بر اساس عقل و منطق نهاده شده اند.

نوع انسان

سیاره زمین جزء بسیار کوچکی از جهان هستی به شمار می رود. این سیاره به نوبه خود بخش کوچکی از دستگاه خورشیدی است. نوع انسان به مانند سایر جانداران جزء بسیار ناچیزی از عالم هستی شناخته شده است. تمامی اصول و قوانینی که در مورد جهان هستی کشف شده اند شامل سیاره کوچک زمین و تکامل یافته ترین ساکن آن یا نوع انسان نیز می شوند. این نظریه که نوع انسان تازه ترین، جوان ترین و باهوش ترین جانور سیاره زمین است در جهان علم و دانش امروز به عنوان یک حقیقت انکار ناپذیر پذیرفته شده است. دهها میلیون سال پیش از پیدایش انسان در طبیعت، گیاهان و جانوران بی شمار بر روی کره زمین پدید آمده بودند. نوع انسان از تغییر شکل یا تکامل سایر جانوران پدید آمده و پیدایش این تکامل یافته ترین جاندار بدون مقدمه و ناگهانی نبوده است. نوع انسان از نظر پیدایش یا ظهور بر روی کره زمین «تافته» جدا یافته نیست. همانطور که سیاره زمین مرکز عالم هستی نیست آنچه در طبیعت وجود دارد برای آسایش و خوشبختی انسان مهیا نشده است. تمامی نظرها و اندیشه هایی که انسان را هدف «آفرینش» اعلام می کنند و پیدایش عالم هستی را به خاطر او می دانند نه تنها بنیاد علمی-منطقی ندارند بلکه جلوه ای از خود پرستی انسان های شیاد هستند، همان انسان هایی که زمانی زمین را کانون جهان هستی می پنداشتند و می گفتند که عالم هستی به گرد زمین می چرخد.

این عالم همیشه بوده و همیشه خواهد بود. جهان هستی، با توجه به برداشت ها و معیارهای نوع انسان، نه آغازی داشته و نه می تواند پایانی داشته باشد. «آغاز» و «پایان» واژه هایی هستند که انسان برای بیان نظرهای خود اختراع کرده و در معیار و مقیاس جهان هستی، با توجه به ازلی و ابدی بودن ماده و انرژی، معنایی ندارند. جهان هستی را در واقعیت هایی چون «بودن» و «شدن» می توان تفسیر کرد. جهانی که همیشه بوده، آغازی نداشته، پیوسته در حال دگرگونی یا «شدن» است و نمی تواند پایانی داشته باشد. «هستی» از «عدم» پدید نیامده و تمامی نظرهایی که بر این اندیشه استوارند بنیاد علمی-منطقی ندارند. چیزی از عدم به وجود نمی آید و چیزی به عدم نمی پیوندد. واژه عدم در «جهان هستی» بی معناست. مجموعه ای از صدها هزار بلیون کهکشان، ستاره و سیاره که تاکنون شناخته شده اند چیزی جز ماده و انرژی نیستند. نیرومند ترین دوربین های آسمانی توانسته اند کهکشان ها و ستارگانی را کشف کنند که با سیاره زمین بیش از یازده بلیون سال نوری فاصله دارند. شاید در آینده، با گسترش بیشتر علم و تکنولوژی، بشر بتواند دوربین هایی بازمه نیرومندتر بسازد و نوع انسان بیشتر به عظمت، گستردگی و بهت انگیزی جهان هستی پی ببرد. براساس نظریه های دانشمندان و اصول و قوانین کشف شده در علوم فیزیک و ستاره شناسی، جهان هستی «خودکار» یا «خودگردان» است. واژه ها یا مفهومی هایی مانند «هدف»، «نقشه» و «گرداننده» در کل جهان هستی معنای انسانی خود را از دست می دهند. در کل عالم هستی «هدف»، «نقشه» یا «گرداننده» به ویژه در رابطه با زندگی و سرنوشت نوع انسان وجود ندارد. هزاران میلیون سال پیش از پیدایش نوع انسان، جهان هستی وجود داشته است، ستارگان در آسمان می درخشیده اند، ماده به انرژی تبدیل می شده و مواد تازه ای در جهان هستی پدید می آمده اند. دستگاه خورشیدی و سیاره زمین صدها بلیون سال وجود داشته اند بی آن که نام یا نشانی از نوع انسان در میان بوده باشد. صدها میلیون سال بر روی زمین برف و باران باریده، اقیانوس ها و دریاها امواج خود را بر کرانه ها کوبیده اند، آتش فشان ها و زمین لرزه ها به کار خود مشغول بوده اند و رنگین کمان های زیبا بر صفحه آسمان آبی پدید آمده اند اما نوع انسان وجود نداشته تا شاهد این رویدادهای طبیعی باشد. جهان هستی به خاطر پیدایش نوع انسان

«حق و حقیقت» برخاستند، مقام و ارزش انسان را تا حد «خدا گونگی» بالا برده اند، بزرگترین ارزش زندگی شان «آزاد اندیشی» بود، در برابرشادان روحانی ایستادند، انسان را برده ندانستند، به اندیشه های «آن جهانی» پشت کردند، علم و دانش را خورشید زندگی دانستند و به آزادی و خود مختاری انسان اعتقاد داشتند ستون های استوار کاخ زیبای فلسفه انسانی را پدید آوردند. اندیشمندان فلسفه انسانی می گویند افکار و اندیشه های خرافی در بسیاری از کشورهای جهان موجبات بدبختی و زبونی بسیاری از ملت های دنیا را پدید آورده اند. تمامی مبارزان جامعه باید با همه نیرو و توان خود علیه «خرافات» و اندیشه های ضد انسان که در دین ها و مذاهب رخنه کرده اند دست به مبارزه بزنند. باید گسترش آموزش و پرورش همگانی و پخش علم و دانش بین توده های مردم آنان را از بند و زنجیر اندیشه ها و باورهای بی اساس رها کنید. برخی نویسندگان به دلیل تأکید بسیار اومانیست ها بر مبارزه علیه خرافات نظریه های آنان را «فلسفه رهایی بخشی» نامیده اند.

بنیاد فلسفی: فلسفه انسانی

جهان هستی

تمامی نظریه ها و اندیشه هایی که فلسفه اومانیسم یا «فلسفه اصالت انسان» را پدید آورده اند بر نظریه ها و اصول علوم مادی-انسانی استوار شده اند. کلیه اصول و قوانینی که در علوم فیزیک، شیمی، زیست شناسی، ستاره شناسی، روان شناسی، جامعه شناسی و مانند آنها کشف شده اند و به عنوان علم و دانش قرن بیستم شناخته می شوند پایه های اساسی این فلسفه را تشکیل می دهند. از دیدگاه اندیشمندان فلسفه اومانیسم و هواداران آنها «جهان هستی» از ماده و انرژی ساخته شده است. انرژی خود حالت ویژه ای از ماده به شمار می رود. اندازه یا میزان ماده و انرژی، سازندگان جهان هستی، ثابت یا تغییر ناپذیر است. واژه ها یا مفهومی هایی مانند «آفرینش» و «فنا» واژه هایی هستند که از سوی نوع انسان ساخته شده اند. «آفرینش» و «فنا» در معیارهای جهان هستی معنا مفهوم خود را از دست میدهند، زیرا در عالم هستی نه چیزی آفریده می شود و نه چیزی به فنا می پیوندد. تصور جهان هستی بدون وجود ماده و انرژی پنداری غیرعلمی و غیرمنطقی است. یکی از بزرگترین حقیقت های عالم هستی دگرگونی یا تغییر شکل ماده و انرژی است.

بسیاری از اصول اندیشه های سایر مکتب های فلسفی چون «طبیعت گرایی»، «ناتورالیسم»، «واقع گرایی»، «رتالیسم»، «هستی گرایی»، «اگزیستانسیالیسم»، «ماده گرایی»، «ماتریالیسم» و «مارکسیسم» یا اندیشه های مارکس در فلسفه اصالت انسان پذیرفته شده اند. هواداران نظریه های اصالت انسان یا اومانیست ها هر اندیشه ای را که بر پایه اصول علمی استوار باشد، با معیارهای انسانی و منطقی و به ویژه با اصل «اصالت انسان» هماهنگ باشد می پذیرند. اندیشمندان فلسفه انسانی و هواداران آن بر این عقیده پا می فشارند که حقیقت در انحصار هیچ فلسفه یا دین و در اختیار هیچ ایدئولوژی یا مرام سیاسی-اقتصادی نیست. نوع انسان باید از «مطلق اندیشی» و انحصار جویی فکری دست بردارد. ارزشمندترین فیلسوف و ارجمندترین اندیشمند، انسانی است که با تمامی توان خود هوادار «آزاد اندیشی» باشد. برخی از نویسندگان به دلیل ارزش فراوانی که اومانیست ها برای آزاد اندیشی در نظر می گیرند فلسفه آنان را «فلسفه آزاد اندیشی» لقب داده اند. هواداران جنبش انسانی بزرگترین هدف از مبارزه های سیاسی-اجتماعی خود را دستیابی نوع انسان به شادمانی و نیک بختی در این جهان می دانند. اومانیست ها می گویند انسان، تکامل یافته ترین و باهوش ترین جاندار است که تا کنون در جهان هستی شناخته شده است. نوع انسان با توجه به تکامل مغزی و ظرفیت حیرت انگیزش برای چیرگی بر طبیعت و بهره برداری انسانی از آن شایسته دستیابی به شادمانی و نیک بختی در این جهان، در تنها جهان واقعی، است. فلسفه انسانی یا اومانیسم اندیشه ای جهانی است که به تمدن، فرهنگ یا کشور ویژه ای تعلق ندارد. پدیدآوردندگان این فلسفه همه فیلسوفان، اندیشمندان و مبارزانی بوده اند که در طول تاریخ تمدن، انسان را «هدف» می دانسته اند و در برابر هر کسی که با ارزش و احترام فرد انسان در ستیز بوده قد علم می کرده اند. فلسفه اومانیسم ارمانان اندیشه ها و کردارهای سقراط ها و گاندی هاست. فلسفه اصالت انسان چشمه ای است که از مغز پربار «ولترها»، «فولترباخ ها»، «خیام ها»، «مارکس ها»، «سارترها» و «راسل ها» تراویده است. همه عارفان، صوفیان و پیام آوران گمنامی که در تمدن ها و فرهنگ های گوناگون جهان، و از جمله در ایران، به دفاع از

ادامه مطلب فلسفه رهایی بخش ... از صفحه ۵۲

ندارد. زیرا نه نیروی آسمانی وجود دارد و نه نیروی آن جهانی. انسان آزاد و مختار، خود مسئول زندگی خود و نیز سازنده سرنوشت خویش است. «فلسفه جبر» به هر شکل خود بی اعتبار شناخته شده است. پیش تر هم اشاره شد که بنیاد اندیشه های اومانیزم ها یا هواداران اصالت انسان بر ستون های علم و منطق استوار است. اومانیزم ها تنها روش دستیابی به حقیقت را روش علمی می دانند. روش علمی نیز بر اساس مشاهده، تجربه، گردآوری اطلاعات، پژوهش، تجزیه و تحلیل شناخت علت و معلول و در پایان نتیجه گیری بنیاد گذاری شده است. در فلسفه اومانیزم هر نظر یا اندیشه ای که بر مبنای علمی-منطقی نداشته باشد مورد پذیرش واقع نمی شود تمامی نظرها و گفته هایی که سرچشمه آنها به «عالم غیب» نسبت داده شده باشد، عنوان «الهام آسمانی» یا «وحي» داشته باشند و شیوه دستیابی به آنها غیر از روش علم و منطق باشد در فلسفه انسانی بی اعتبار و بدون ارزش شناخته شده اند.

تمام نظریه هایی که از آنها به نام «ماورالطبیعه» یا «آن جهانی» یاد می شود چون بر اساس خیال بافی و پندارگرایی بیان شده اند در فلسفه اومانیزم جا و مکانی ندارند نادرست اعلام می شوند. در سراسر تاریخ بشر هیچ فردی با عالم غیب یا آن جهانی رابطه ای برقرار نکرده و از آسمان پیامی برای نوع انسان نیاروده است. به این دلیل که نه «عالم غیب» وجود دارد و نه «آن جهان».

اگر خواهان صلح جهانی هستیم، همزیستی مسالمت آمیز نباید به کشورهای قدرتمند محدود شود. «چه گوارا»

و ندامت می کند. اگرچه هر دو لرزش و حرکت از انسان مخلوق خداوند به وجود آمده است. پس اگر آدمی مجبور و انجام کار با اراده او نباشد، از کار زشت و زیان بار احساس شرمندگی ندارد، چون خود را مسئول نمی شناسد ولی وقتی در کار مختار باشد، مسئول است و از لغزش و خطا و کار ناروا شرمندگی دارد.

گر نبودی اختیار این شرم چیست؟

این دریغ و خجالت و آزر چیست؟ سپس جلال الدین می گوید اگر آزادی و اختیار نبود، خجالت و شرمساری آدمی در کار ناروا برای چیست و می افزاید:

این نه جبر این معنی جباری است

ذکر جباری برای زاریست

زاری ما شد دلیل اضطراب

خجالت ما شد دلیل اختیار

چگونگی پیدایش نوع انسان بر روی زمین از اصول و قوانین «پدیده تکامل» در جهان هستی پیروی می کند. هم چنان که جهان مادی یا فیزیکی در نتیجه «تکامل ذره» در طی هزاران میلیون سال پدید آمده نوع انسان نیز از «تکامل جانداران» در طی صدها میلیون سال پدید آمده است. پدیده تکامل یکی از بزرگترین ویژگی های عالم هستی و یکی از طبیعی ترین ویژگی های جهان جانداران است. اصل دگرگونی، تغییر شکل و پیدایش اتم ها و مولکول های بزرگتر و تکامل یافته تر در طبیعت و نیز اصل دگرگونی، تغییر شکل و پیدایش جانداران پیچیده تر و تکامل یافته تر بر روی سیاره زمین پدیده ای طبیعی است. این پدیده بخشی از ویژگی های اتم ها و مولکول هایی است که سازنده جهان هستی و سازنده اندام های بدن جاندارانند. همه نظرهایی که بر اساس آنها «خلقت جانداران» امری ناگهانی اعلام شده و به ویژه «خلقت آدم» آفرینشی ویژه و مستقل از سایر جانوران بیان شده است از نظر دانش زیست شناسی و به ویژه علم تکامل بی اعتبار شناخته شده اند.

اندیشمندان فلسفه اصالت انسان به «فلسفه اختیار» اعتقاد دارند. بر اساس همین اندیشه انسان در سراسر زندگی خود آزاد، مختار و در عین حال مسئول است. در نظام اومانیزم واژه هایی مانند «سرنوشت»، «قضا و قدر»، «جبر» یا «تقدیر» جا و مکانی ندارند. هیچ نیروی آسمانی یا آن جهانی بر روی زندگی فرد اثر نمی گذارد و بر کارهای او نظارت

در بیت اول مولوی می فرماید، اینکه تو می گویی این کار را بکنم یا آن کار را، خود دلیل بر این است که دو راه وجود دارد و تو می توانی هریک را انتخاب کنی. پس آزادی در انتخاب راه و کار وجود دارد و با آوردن مثالی می خواهد جبر و اختیار را برای تو روشن کند و بدین گونه آغاز مثال می کند که اگر دستی ارتعاش داشته باشد و کاری را خراب کند، یا به کاسه چینی گرانهای بخورد و آن را بشکنند، صاحب آن دست نادم و شرمند نیست زیرا لرزش دست در اختیار خودش نبوده و در مقابل این زیان خود را مسئول نمی شناسد. در حالی که اگر با دست سالم بدون ارتعاش چنین کاری را کرده باشد، مسلماً خود را گناهکار و خاطی می داند و از کار خود احساس شرم

ادامه مطلب یک سینه سخن ... از صفحه ۸

مرد و این اوضاع را ندید، حرف چندان بیهوده ای نیست. دیدن یک ملای آدمخوار از دیدن جهنم سخت تر است و بدینسان است که گاهی کسانی مانند صادق هدایت دیگر این همه ناکسی و نادرستی را بر نمی تابند و خودشان را از شر دیدار اینهمه خرافه و نادانی راحت می کند. نمی دانم گاهی شما از جاده ای در حاشیه کویر عبور کرده اید و گاهی در صافی سراب گونه ریگزار گمان می برید که ساختمان قلعه ای در فاصله دویست سیصد متری شماست اما وقتی نزدیک تر می شوید می بینید چندتا تپاله شتر رویهم ریخته شده و شبیه قلعه ایست از دور و این جمهوری ننگین اسلامی همان تپاله شتر بود که ما از دور پنداشتیم قلعه ایست محکم و زیبا اما با خودم می گویم نکند دهخدا هم از دور دیده بود.

ادامه مطلب جبر. اختیار و ... از صفحه ۱۳

نظر صائبی پیدا می کند که «الامر بین الامرین» یعنی نظر واقعی و کار ما در این عبارت خلاصه می شود که کار در وسط جبر و اختیار قرار دارد. چنانکه از پیامبر اکرم سوال شده است که آیا کارها تمام شده است؟ یعنی مطابق قضای الهی تمام جریانات حتمی الوجود بوده و هیچ کس مدخلیتی در امور ندارد؟ حضرت پاسخ می دهند که ما میان اموری که تمام شده و حتمی گشته و اموری که خود ایجاد می کنیم قرار گرفته ایم که در توجیه و تفسیر قضا و قدر به طور کامل به شرح آن خواهیم پرداخت. دفاتر مثنوی که آرا و اندیشه های مولوی در آن متجلی است، نشان می دهد که او بیشتر معتقد به اختیار است و اختیار را وسیله پیشبرد مقاصد و تعالی و بهبود زندگی و ابتکار و خلاقیت انسان می داند و در نتیجه آزادی افکار و اندیشه و گزینش کار و محل سکونت مردم باید آزاد باشند و آنها را به میل خود انتخاب کنند. اینک توجه فرمایید که مولوی در ابیات زیر چگونه وبا چه دلایل روشنی اختیار را مورد تأیید قرار می دهد:

اینکه گویی این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم

یک مثال ای دل بی فرقی بیار

تا بدانی جبر را از اختیار

دست کان لرزان بود از ارتعاش

و آنکه دستی را تو جنبانی ز جاش

هر دو جنبش آفریده حق شناس

لیک نتوان کرد این با آن قیاس

زان پشیمانی که جنبانیدیش

چون پشیمان نیست دست مرتعش

اگرچه در گذشته های نه چندان دور سلسله صفوی گروهی آدمخوار بنام چگین داشتند که به فرمان شاه صفوی به محکومی حمله می کردند و در عرض چند دقیقه او را می خوردند و حتی گویا سر جگر و دل و قلوه محکوم به یکدیگر نیز حمله می کرده اند، اما بازم این واژه آدمخوار مرا به فکر وامیدارد. بازم با خودم فکر می کنم مگر آدمخوار باید انسانی را با چنگ و دندان تکه تکه کند و بخورد.

و اما این روزها می بینیم که آدمخواران اسلامی چگونه جان انسان ها را می گیرند و چگونه مغز آدم ها را می خورند و چگونه انسانیت را از روی زمین محو می کنند. مگر این آدمخواری نیست! مگر فقط با دندان می شود آدم خورد! نه با فشار ماشه ای، با شماره تلفنی، با هواپیما بمب افکنی نیز می شود آدم خوار بود. وقتی میگویند خوب شد فلانی

اگر کار بوده است و رفته قلم

چرا خورد باید به بیهوده غم

کتاب و پیامبر چه بایست اگر

نشد حکم کرده و نه بیش و نه کم

سخن را به معیار دانش بسنج

که گفتار بیهوده با دست و دم

در این ابیات ناصر خسرو به جبر و نظر جبریون حمله می کند که اگر کار و اعمال به اختیار ما نیست و ما مجبور به انجام آن هستیم چرا باید از انجام اعمال ناروا اندوه و غم داشته باشیم، زیرا ما در اجرای آن دخیل نبوده ایم و سپس اضافه می کند، اگر حکم مقدر تغییر نمی کند، چرا خداوند کتب آسمانی و پیامبران را اعزام می دارد، چون وظیفه پیامبران ارائه راه درست به مردم است، پس معلوم می شود که دو راه وجود دارد و انسان به میل و اراده خویش می تواند یکی را انتخاب کند، پس در انتخاب راه و اجرای اعمال خود آزاد است. بعد به انسان توصیه می کند که برای گزیدن راه صواب و انتخاب روش صحیح و بجا از معیار عقل و دانش استفاده کند و آنگاه که مولوی در میان دو قلمرو مادی و زمینی و ماوراء طبیعی و ربوبی و الهی می ایستد، گاه به پایین و اعتبار انسانی و گاهی به بالا و عظمت و جلال کبریایی می نگرند. در نتیجه نمی تواند به مقتضای هریک از دو قلمرو قاطعانه مطلبی را بیان کند، می گوید این نه جبر این معنی جباری است که این مطلب از حدت جبر می کاهد و اختیار کامل را هم اثبات نمی کند و سرانجام مولوی

ادامه مطلب **روسی. ترکیه جدید** ... از صفحه ۴۲

مادرم در کودکی دعا می‌کرد که ملل متحدی شکل بگیرد و دیگر کشورهای مختلف و جنگ وجود نداشته باشد. در عین حال، پادم هست که در کودکی به من هشدار داده شده بود که در دنیا، مردمان ضد ترک وجود دارند، مردمی با کینه‌های قدیمی و مشکلات کهنه. برای مدتی به نظر می‌رسید که اردوغان تلاش می‌کند که با این افکار خصمانه مبارزه کند. می‌کوشید با کشورهای همسایه روابط تجاری و دیپلماتیک برقرار کند و تابوهای موجود درباره «مساله کردها» و «نسل کشی ارامنه» را بشکند. در دوران حزب عدالت و توسعه یک کانال کرد زبان در تلویزیون ملی ترکیه راه افتاد. در سال ۲۰۰۹ اردوغان به زبان کردی از تلویزیون حرف زد و آرزوهای خوبی را مطرح کرد. این اتفاق‌ها همه تنها مال چندسال قبل است.

در سال ۲۰۱۰ من به استانبول رفتم. آنجا سه سال در دانشگاه درس می‌دادم و برای نیویورک گزارش تهیه می‌کردم. استانبول را مثل آمریکا یافتم. ترکیه به دو قطب تبدیل شده بود، دو قطبی که به سختی می‌توانستند با هم ارتباط برقرار کنند. دوگانگی‌ای وجود داشت که قبلاً هرگز درباره آن نشنیده بودم. ترک‌های سفید یعنی نخبگان غربی در استانبول و آنکارا و ترک‌های سیاه، یعنی مسلمان‌های طبقه متوسط و زیر متوسط آناتولی. ترک‌های سیاه، توسری خورده بودند در حالی که ترک‌های سفید ژادپرستانی بودند که آنها را تحقیر می‌کردند. جنی وایت می‌نویسد: «اصطلاح ترک سیاه از سوی کمالیست‌ها برای بی‌اعتبار کردن ترک‌های طبقات پایین‌تر و دهقانان به کار می‌رفت که غیرمتمدن، مردسالار، غیر مدرن و فرو رفته در اسلام تلقی می‌شدند. اگرچه این گروه به طبقه متوسط هم وارد شده بودند.» خود اردوغان با غرور گفته بود که یک ترک سیاه است.

درک مفهوم «سیاه» و «سفید» برای من مشکل بود. خانواده مادرم اهل آنکارا با پوستی روشن‌تر بودند که زمانی راننده و باغبان داشتند و به مفهوم ترک سفید می‌خورند. خانواده پدرم در آدانا اغلب تحصیلات پایین‌تری داشتند و البته پوستی تیره‌تر. پدر پدرم مغازه‌ای داشت که در آن رنگ نساجی به شبانان می‌فروخت. در دوران خاصی از زندگی، پدرم سیبل داشت، در سالنامه دبیرستانش مقاله‌ای در ستایش آتاتورک نوشته بود، خواهرانش غیر از موقعی که کارهای خانه را انجام می‌دادند روسری به سر نمی‌کردند و من هرگز نشنیده بودم

ادامه مطلب **ستاره های بندر** ... از صفحه ۴۶

وقتی با خلیفه روبرو شد خلیفه جا خورد و جاسم بی مقدمه به او گفت: «آمده ام بگویم فکرهایم را کرده ام. می‌خواهم با خواهرت عروسی کنم.»

خلیفه حیران مانده بود چه بگوید. فقط به او تعارف کرد روی تخت بنشیند. روی تخت یک حصیر انداخته شده بود و کنار آن حصیر دیگری از درخت نخل آویزان شده بود که آن را با آب خیس کرده بودند. باد که می‌آمد نسیم خنکی از لابلای بافت حصیر به تن و بدن کسانی می‌خورد که روی تخت نشسته بودند. جاسم کمی خنک شد و از خلیفه سراغ خواهرش را گرفت. خلیفه که همچنان متعجب به جاسم خیره شده بود سر انجام با اشاره سر به اطاقی که گوشه حیاط کوچک خانه بود اشاره کرد و گفت: «الان پیداش می‌شه.»

لحظه‌ای بعد زهرا، خواهر خلیفه با همان نقاب زنان بندر از اتاق خارج شد و با

اما یک بار، وقتی یکی از راننده‌ها مرا برای اظهارنظر تحت فشار گذاشت، چیزی گفتم شبیه اینکه «به نظر من همه زن‌ها باید محترم رفتار شود و این نباید ربطی به موهایشان داشته باشد.»

راننده گفت که حق کاملاً با من است که آن زن‌ها هم باید محترم دانسته شوند اما روسری بهترین روش است برای اینکه به مردان لزوم این احترام یادآوری شود. گفت که مردها به هر حال بدتر از زن‌ها هستند. ممکن است گاهی از خود بیخود شوند و بعد ممکن است اتفاق‌های ناخوشایندی بیفتد و با صدای یواش گفت که دلش نمی‌خواهد این را جلوی من بگوید اما حتی ممکن است تجاوز اتفاق بیفتد.

من با ترکی دست و پاشکسته‌ام جواب دادم که به نظر من این حرف مثل یک تهدید است، یا موهابیت را پپوشان یا ممکن است تجاوز اتفاق بیفتد. راننده اعتراض کرد که کسی نمی‌خواهد کسی را تهدید کند. گفت که حرف از تهدید زدن در این موقعیت مناسب نیست و اینکه او از روی لبخند من می‌توانسته بفهمد که من آدم خوب و قابل اعتمادی هستم. اما دنیا جای کاملی نیست و بعضی از مردها آدم نیستند و بیشتر حیوان هستند و اینکه بهتر است آدم درباره اینکه چه جور آدمی است و اینکه دنبال بعضی چیزها نیست، نشانه‌های روشنی بفرستد. بعد او مرا به رستورانی رساند که قرار بود آنجا چند استاد ادبیات را ببینم.

اگر این گفت و گو تنها به من و آن راننده در تاکسی ختم می‌شد، من ناراحت

مرا به جایی ببرد که می‌خواستم بروم. می‌دانستم که ترکی ضعیف من به چشم او یک نشانه می‌آید، نشانه‌ای از اینکه من می‌توانم به خارج سفر کنم و آنجا زندگی کنم. اغلب دومین سئوالی که راننده‌ها بعد از «اهل کجایی؟» می‌پرسند این است که «قیمت بلیط چقدر بود؟»

اما آن تاکسی یک فضای در خلا نبود. کشوری بود که در آن رییس دولت، زنی با حجاب داشت و مدام به زن‌ها توصیه می‌کرد که دست کم سه تا بچه داشته باشند و چه بهتر که چهار یا پنج تا. اردوغان با سقط جنین، تنظیم خانواده و سزارین مخالف بود. گفته بود که اسلام جایگاه مشخصی را برای زنان در نظر گرفته است اما نمی‌شود این را برای فمینیست‌ها توضیح داد چون آنها مفهوم مادری را قبول نمی‌کنند.

هرچه زمامداری اردوغان طولانی‌تر شده، حرف‌های بیشتری زده. سال ۲۰۱۴ تا جایی پیش رفت که تنظیم خانواده را خیانتی نامید که برای منقرض کردن نسل ما طراحی شده. خیلی سعی کردم صبور باشم، سعی کردم همدلی کنم با فمینیست‌های مسلمانی که نمی‌خواستند خود را از حجاب آزاد کنند و احساس می‌کردند که از سوی سکولارها مورد قضاوت قرار می‌گیرند، درست همان طور که سکولارها چنین احساسی به فمینیست‌های مسلمان داشتند، اما با تمام اینها هرگز نتوانستم اردوغان را به خاطر گفته‌هایش درباره زنان ببخشم و چون او این سخنان را به نام اسلام بر زبان آورده، هرگز نتوانستم اسلام را هم ببخشم.

ادامه مطلب **گاتها با گذشت** ... از صفحه ۴

اگر این شمارش یک صد را با زمان خود برابر کنیم، باید یک صد آن روز را صد یا ده هزار شاگرد امروز بدانیم زیرا که نه تنها در آن زمان بلکه تا هزاره های پسین، یک استاد دو تا چهار شاگرد بیشتر نداشت. وانگاه، سرشماری مردم در آن زمان کجا و سرشماری امروزی کجا! تاریخ نشان می دهد که زرتشت نخستین بنیادگذار آموزشگاه همگانی است و این نوآوری زیر سرپرستی سینا و شاگردان، روی به پیشرفت نهاد و دانش را در دسترس همه گذاشت. باری سینا نخستین کسی است که در اوستا، کهن ترین نامه در دست، با سرنام «اثرپیتی - Aethra-paiti» یا «سرپرست آموزشگاه» و شاگردانش «اثریه - Aethrya» یا «آموزشگاهی» خوانده شده اند. در اوستا این نیز آمده که یک شاگرد، زن یا مرد، بایستی سه سال آموزش ببیند و آنهم از پگاه تا بیگاه، بس گاتها و سخنان یاران زرتشت را که همان «ستوت یسینه» باشد، بیاموزد و نه سخنان دیگران.

ما به گام دوم یا آغاز زمان اوستای پسین رسیده ایم. نخستین گفته ای که از گاتها و سخنان یاران که همه به یک گویش هستند و این گویشی دیگر، یاد می کند یسنا ۵۵ امروزی است. نام این به پهلوی «ویسپ گاه هات-Vispa-gah-hat» یا «بخش همه گاتها» است. در این، سرودهای پاک زرتشت ستوده شده و با هر دو نام «گاتها» و «ستوت یسینه» یاد گردیده است. گوینده این بخش زیبا چنین فراز می گوید: «ما همه جان و تن و استخوان و پیکر و نیرو و دانش خود را به سرودهای افزاینده که نیایش ها والایی هستند، پیشکش می کنیم زیرا آنها یاری و پناه خوراک دانش و یاری و پناه و خوراک روان می باشند. آنها نخستین بنیادهای زندگانی هستند که برای تازه گرداندن هستی، آنچنانکه خدای دانا می خواهد، هستند.» مردم ستوت یسن را می آموختند، می خواندند، به آوای بلند می سرودند، به یاد می سپردند، می پذیرفتند، می اندوختند و به دیگران می آموزاندند تا پیام پاک زرتشت پاک گسترش یابد و جهانگیر گردد.

سرودهای دلچسب

نکته های بالا را در ویسپرد نیز می یابیم. ویسپرد که به اوستا «ویسپ رتو - Vispa-ratu» به چم «همه آیین های (دینی)» است، درباره شش جشن ویژه سال می باشد که ما این جشن ها را به فارسی «گاهانبار» می خوانیم که خود همین نام، گواهی آن را می دهد که این

شش جشن ویژه «گاهان» یا سرودهای زرتشت هستند. ناگفته نماند که «گاتها» به پهلوی «گاس» سپس «گاه» و جمع آن «گاسان» و «گاهان» گردیده و به فارسی نیز «گاه» برای یک سرود و «گاهان» برای سرودها آمده است.

در هر کدام از آن جشن های ششگانه که در پنج روز برگزار می شد، روزی یکی از دسته های پنجگانه سرودها که اهنود، اشتود، اسپنتمد و هوخسترو وهیشتوایشت باشند، خوانده می شد و درباره پیام زرتشت پرسش ها از شتوندگان و پاسخها از سخنگویان انجام می گرفت و از این راه، همه از این پیام پاک آگاه تر و بهره مندتر می گردیدند.

ویسپرد روشن میسازد که تا آن زمان، سال آریایی خورشیدی - ماهشیدی (قمری شمسی) بود و در گاهانبار همسپدمدم که برابر با آغاز سال خورشیدی بود، کمابیش یازده روز را به نام اندرگاه (کبیسه) می افزودند و در این روزها همه گاهان و هفت هات را می خواندند و نوروز را جشن می گرفتند. ناگفته نماند که پیشنماز با سرنام «ژوتو - Zaothr» به چم «سراینده» گاتها و هفت هات را می خواند و هفت پیشوای دیگر و چندین برگزیده ای از مردم با او هم آواز می شدند. ویسپرد از سرایندهگان می خواهد که گاتها را بیت به بیت درست و بی لغزش بسرایند.

در هیربدستان و نیرنگستان که کتابی است برای آموزش و پرورش هیربد و برای برگزاری آیین ها و چنانکه پیدا است یکی از کهن ترین بخش اوستا است، نیز از سرودن گاتها و دیگر تیکه های وابسته به آن، سخن رفته است و در این نوشته است که آغاز و پایان هر کدام از سرودهای گاتها و هفت هات با نام و نشان یاد شده است. چنین آمده که هرگاه که نیاز به نیایش افتد و یا اندیشه را بیدار کرد، یک کس می تواند گاتها را در خاموشی و سکوت از اندیشه بگذراند و یا تنها چند بند را آماج اندیشه خود بگرداند. او می تواند گاتها را با آواز بلند بخواند یا با دیگران همنوا بگردد. گاتها را می توان در راه رفتن، دویدن، ایستادن، نشستن، دراز کشیدن و یا سوار بر اسب یا گردونه و یا همراه کاروان خواند. آن را می توان در خانه، بیرون، نزد آب و یا جای خوب سرود. تنها یادآوری که می کند این است که سراینده باید کشتی خود را بسته باشد. نیرنگستان نشان می دهد که سرودهای نغز زرتشت پاک بر زبان هر زن و مرد و خورد و کلان بود که هم برای آنان نیایش بود و هم

ادامه مطلب **گیله مرد**... از صفحه ۲۴

میگوید: «من معتقدم که شما روی صندلی من نشسته اید!»



سعدی، در گلستان حکایتی دارد که میگوید: یکی از ملوک شنیدم که شبی در عشرت روز کرده بود و در پایان مستی میگفت:

**ما را به جهان خوش تر از این یکدم نیست
کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست**
درویشی برهنه، به سرما، بیرون خفته بود. بشنید و گفت:

ای آنکه به اقبال تو در عالم نیست

گیرم که غمت نیست؛ غم ما هم نیست؟
این را نوشتم تا یاد آوری کنم که در این روزهای سرد همانگونه که برای فرزندان و نوه نتیجه های مان کادویی میخریم تا دل شان را شاد کنیم کمی هم به فکر بیخانمان ها و فقیرانی باشیم که نه در زمین بختی دارند و نه در آسمان تختی.

ادامه مطلب **در آمدی بر تجدید** ... از صفحه ۷

- (۱) ابرج پارسی نژاد، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۱
Gay, Peter, the Enlightenment: An (۲) vols. New York, Interpretation, Wildwood House ۱۹۶۶-۶۹, p. ۷
Blunt, W.S., Secret of the English Occupation (۳) of Egypt, London, ۱۹۰۳, p. ۸۵-۸۲
(۴) محبوی اردکانی، تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۷۰، ص ۵۰
(۵) فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سیهسالار، تهران، ۱۳۵۰
Rypka, Jan, History of Iranian Literature, (۶) Holland, ۱۹۶۸, p. ۳۶۹
Browne, Edward B, Press and Poetry in (۷) Modern Persia, Cambridge, ۱۹۱۴, p ۱۹
Rypka, Jan, History of Iranian Literature, (۸) Holland, ۱۹۶۸, p. ۳۴۴

ایزدان (یزت - Yazata) به چم «گرامی داشته»، اندکی پایینتر از امشاسپندان، بازآورده شدند، سروش و چند بنیاد دیگر نیز از ایزدان شمرده شدند. سروش نخستین بنیاد گاتهای است که زیر نام «ایزد» برای یشتی سروده شده و آن مانند یشتهای پیش از دین بهی که در آنها از شاهکارها و جنگ و ستیز خدایان سخن آمده، از کارهای و درگیری های سروش برای گسترش دین و پناه دادن به بینویان یاد شده است. در این یشت می بینیم که او نخستین کسی است که «...گاتهای پنجگانه زرتشت را با بندها و گزارش ها و پرسش ها و پاسخ ها خوانده» همین گفته نشان می دهد که سروش را خود سراینده یشت «پیام پاک زرتشت» می دانسته و یشت با دیگر گونی های زمان سراینده جور شده بود.

لرلامه رلرر

آقای دانولد ترامپ به همراه آقای اواما و جرج بوش به درگاه حضرت باریتعالی راه یافتند تا پرونده اعمال شان توسط خود آقای باریتعالی بررسی شود.

آقای خدا از جرج بوش می پرسد: «شما به چه چیزی اعتقاد داری؟»

میگوید: «به یک اقتصاد آزاد، به یک آمریکای نیرومند و به ملت بزرگ آمریکا. خدا میگوید: «عالی است. بیا روی صندلی سمت راست من بنشین.»

نوبت به آقای اواما می رسد، خدا می پرسد: «شما به چه چیزی اعتقاد داری؟» میگوید: «به دموکراسی، به بهبود زندگی فقیران، به برقراری صلح جهانی.»

آقای باریتعالی لبخندی میزند و میگوید: «بسیار خوب. بیا روی صندلی سمت چپ من بنشین.»

آنگاه رو به آقای ترامپ میکند و می پرسد: «شما به چه چیزی باور داری؟» ترامپ لب هایش را غنچه میکند و

ادبیات پنج دهه نخستین قرن نوزدهم در ایران را باید ادبیات تقلید و تکرار گفت. نبود خلاقیت و نوآوری در آثار ادبی این روزگار، که حاصل تجرر فکری و فرهنگی زمانه است، در دوران قاجار حتی از عصر صفوی هم محسوس تر است. شعر فارسی از زمان پادشاهی فتحعلی شاه به صورت قصیده و غزل که گاه مقلدان با مهارتی را نیز در میان خود داشت، ظاهر می شود. اما در شعر این دوره به تصادف می توان صدای مردم را شنید، صدایی که طنین آگاهی ملی و زندگی واقعی باشد. (۸)

لرلامه رلرر
خرسندی راهنما و خوشنوا بود. وندیداد که از اوستای پسین است، نیز آغاز و پایان هر سرود گاتها و هفت هات را می دهد. آن می گوید که هر کسی که گاتها و هفت هات را نداند، از دین آگاه نباشد، پاسخ پرسش های دینی را ندهد و دانا و خردمند و اندیشه انگیز نباشد، او را نمی توان موبد شمرد و این گفته خود نشان می دهد که پیشوای دینی بایستی تا چه اندازه آگاه باشد و اندیشمند و دانشمند. سروش (سروش - Seraoasha)، در گاتها به چم «گوش دادن به آوای درونی خدایی» است و از این راه هر کس می تواند با خدای دانای خود پیوند بس نزدیکتری را داشته باشد. اما با گذشت زمان، هنگامی که شش تا از نخستین بنیادهای زندگانی به پیکر «امشاسپندان» چون یاران و همکاران اهورا مزدا گردانده شدند و

ادامه مطلب **خاطرات زمان...** از صفحه ۱۷۷

در اینجا نوشته ام را با بخشی از مثنوی عاشقانه ات به پایان می برم.

**ای شب از رویای تو رنگین شده
سینه از عطر توام سنگین شده
ای به روی چشم من گسترده خویش
شادیم بخشیده از اندوه بیش
همچو بارانی که شوید جسم خاک
هستیم زآلودگی ها کرده پاک**

**ای تپشهای تن سوزان من
آتشی در سایه مژگان من
ای ز گندمزارها سرشارتر
ای ز زرین خوشه ها پر بار تر**

**ای در بگشوده بر خورشیدها
در هجوم ظلمت تردیدها
با توام دیگر ز دردی بیم نیست
هست اگر، جز درد خوشبختیم نیست.**

ادامه مطلب **شیرین در خسرو...** از صفحه ۱۲

خسرو در دام نخوت و غرور خویش به سرسختی و عناد با خسرو پای می فشرد و هریک دور از آن دیگری در اندوه و حسرت روزگار می گذرانید تا این که بر خسرو اوصاف زیبایی و دل انگیزی شکر دخترک اصفهانی را فرو خواندند و خسرو که سوگ مریم را پشت سر گذاشته بود در مجلسی که بزرگان دربار او را به خواستاری شکر تشویق می کردند و اوصاف او را بر می شمردند. گوش به ایشان داشت و بالاخره رنج دوری از شیرین از یک سوی و مرگ زود هنگام مریم از سوی دیگر و اندوه تنهایی به خواست او برای خواستاری شکر دامن زد و پس از سالی به عزم خواستگاری شکر و رفتن به اصفهان در تمنای شکر پای در راه نهاد.

دلرلمه دلوردر

ادامه مطلب **خاطرات در گذر...** از صفحه ۱۵

خانم پرسیدند: «بالاخره چی شد؟»
میترا جان گفتند: «هیچی! مجبور شدیم فرم های فراوانی که نمی دانستیم چیست، امضاء کرده و کلی هم جریمه بابت عدم رعایت بهداشت عمومی بدیم و دست از پا درازتر برگردیم! تازه وقتی هم بر می گشتیم

**اگر به جای اسلحه با آموزگار به جنگ دنیا می رفتیم،
همه دشمنان نابود می شدند. «بیسمارک»**

نه؟» خواستم احساسم را پنهان کنم. گفتم: «ای... بدک نیست.» که باز هم خندید و پرسید: «پس برای همین بدک نیست بود که اونجوری خودتو باخته بودی؟» و باز هم خندید و سر بسرم گذاشت. دختره آنچنان سحرم کرده

دیگری، به نام (ویلا دره) که آب معدنی داشت، ولی بر خلاف آبهای سرعین، سرد و گاز دار بود، رفته بودیم و پس از بازگشت به تهران، دیگر یکدیگر را ندیده بودیم، ملاقات کردم. آنچنان آن دختر، زیبا شده بود که شگفتی میآفرید و این شگفتی نه تنها برای من، که هر بیننده ای بی اختیار کلمه برژیت باردو را بزبان میآورد. شباهتش به برژیت، حیرت انگیز بود. همان چشمان گربه ای آبی، همان گیسوان بور کامل و بلند و نرم و لغزنده، و همان لبهای برآمده و همان پوست سفید بلورین. وقتی دیدمش، بی اختیار نفسم در سینه ام ایستاد و نتوانستم حرفی بزنم، سرم را به علامت درود تکان دادم. خنده بلندی از شادی کرد و پیش آمد و دستش را دراز کرد و دست داد و گفت: «ااا... عباس مقدر بزرگ شده ای! چند وقته همدیگر را ندیده ایم؟» به زور لبخندی زدم و گفتم: «آره خیلی وقته.» گفت: «فکر میکنم شش سال شده. تو اون موقع سیزده چهارده ساله بودی. مگه نه؟» نفسم آزاد شد. گفتم: «آره. تو هم خیلی فرق کردی. بنظرم تو دو سه سال از من کوچکتر بودی، مگه نه؟» گفت: «آره. اصلاً باورم نمیشه که آنقدر بزرگ شده باشی. چه زود گذشت!» و بعد پرسید: «حالا چیکار میکنی؟» و بدون آنکه منتظر پاسخ من بماند گفت: «از سر تراشیده ات معلومه که سربازی هستی. آره؟» من سری کج کردم و به طور تلویحی حرفش را تایید کردم که خواهرم به سرعت گفت: «نه، دانشجوئه.» گفت: «پس چرا سرشو از ته زده؟» خواهرم گفت: «دانشکده افسریه. خلبانی میخونه.» وقتی خواهرم گفت خلبانی میخونه (برژیت) یک جیب زد و گفت: «آخ جون. پس نمونه توو روغن. دیگه پارتی داریم و هرجایی که بخوایم، بی نوبت میتونیم بریم.» خواهر من با خواهر بزرگ او دوستی دیرینه داشتند. چشمش به آنها که افتاد، متوجه شدم که به هم با لبخند نگاه میکنند و حرفهای پنهان را با نگاه با هم مبادله مینمایند. بنظر میآمد که با نگاه به هم میگفتند، انگار به هم جور در آمده اند. وقتی از هم خدا حافظی کردیم و راه افتادیم، خواهرم آنقدر خندید و سر بسرم گذاشت که از خجالت، خیس عرق شده بودم. میپرسید: «بچه چرا عین بچه دهاتی ها دست و پاتو گم کرده بودی؟» و بازمی خندید. گفت: «خیلی خوشگل شده، مگه

ادامه مطلب از اینجا. از ... از صفحه ۱۴۴

یکی از آقایان با لبخند و حالت شیطنتی پرسید: «خب ببینم، شماها در مورد کی دارین حرف میزنید؟!... یکی از خانم ها سریعا اسم چند نفر را برد و تقریباً شناسنامه زندگی خصوصی این آقایان را برای همه مشخص کرد... دیگه آقایان نتوانستند جلوی خودشان را بگیرند و دور گرفتند... با لبخند و آب از لب و لوجه ها آویزان شروع کردند به اظهار نظر... «بابا خوش به حال فلانی، رفته یک دوست دختر جوون گرفته که بیا و ببین...» «آقای فلانی چه زنی از ایران آورده... بر عکس خودش، زنش جوون، خوشگل و چه هیکلی داره!!...» «خدا به بعضی از مردها شانس میده!!» و خلاصه هر کسی شوخی و یا جدی، نظری می داد و اظهار وجود می کرد و خانم ها نیز در حال جوش خوردن... فکر کردم که تا موضوع به مراحل پیچیده تری نرسیده بهتر است که مرخص شوم!... قبل از اینکه از جایم بلند شوم و از این جمع دوست داشتنی و مهربان خدا حافظی کنم، یکی از خانم ها رویش را کرد به من و گفت: «ترو خدا می بیند که چه مردهایی پیدا می شوند؟!... خجالت هم نمی کشند... اصلاً مثل اینکه مد روز شده که پاشن برن ایران و زن با خودشون بیارن، اون هم زنی که جای دخترشون میمونه، اگر هم ازدواج نخوان بکنند، میرن یک دوست دختر جوون اینجا پیدا می کنند و تازه به رخ همه نیز می کشن که بله ما می تویمم!... البته بگم که این دخترهای ایرانی هم که منتظرند تا یکی رو که پولدار هم باشه پیدا کنند و به تور بزنند و گرنه اصلاً عشق و عاشقی در کار نیست!!...» بعد لبخندی زد و ادامه داد: «خب، این هم یک موضوع داغ که برای ماه آینده شما در موردش بنویسید تا شاید آبروشون بره و درس عبرت بگیرند!... چی فکر می کنید؟! در موردش می نویسید؟!» نمی دونم که چرا در چنین موقعیت هایی که من اصلاً رقیبتی برای دخالت در بعضی از موضوعات مبتذل ندارم، حتما در جمع باید یک نفر پیدا بشه که به طریقی سعی کنه که من را نیز یک جوورایی به داخل این چاه هل بده!!... برای چند ثانیه ای ساکت به همگی نگاه کردم و بعد رویم را کردم به طرف خانمی که از من خواسته بود که در مورد این مسئله مقاله بنویسم و گفتم: «پیشنهاد بسیار خوبی به من دادید... در واقع قبل از اینکه شما این حرف را بزنید خودم داشتم فکر می کردم که بد نیست تا در این مورد مطلبی بنویسم و امیدوارم که سعی کنید که مطلب را بعد از چاپ بخوانید...»

متأسفانه به نظر میرسد یک عده ای که در زندگی شان به جز پشت سر حرف زدن و دخالت های بی مورد درباره زندگی دیگران، کار بخصوص دیگری ندارند، از کاری که بعضی از این آقایان انجام می دهند، مانند همسر و یا دوست دختر جوون گرفتن ناراحت شده اند!!... برایم عجیب است و نمی تویمم که متوجه بشوم که ما تا به کی می خواهیم در زندگی دیگران دخالت های بیجا بکنیم و به خودمان این حق و اجازه را بدهیم که در مورد مردم حرف مفت بزنیم و راه و روش زندگی برای دیگران تعیین کنیم!... به من و شما نوعی چه ارتباطی داره که کی با کی و به چه دلیلی ازدواج کرده؟!... مگه من و شما خرجی این اشخاص را می دهیم که حالا به خودمان این اجازه را دادیم که در موردشان حرف های مزخرف بزنیم... نوش جانشان باشد!... اگر با هم ماندند، آفرین به آنها!... اگر از هم جدا شدند، انشالله درس و تجربه بهتری در زندگی یاد گرفته باشند... بیایید به جای این حرفهای منفی، آرزوی سلامتی و خوشبختی برایشان داشته باشیم و بذاریم که تکلیف زندگی خودشان را فقط خودشان مشخص کنند... خانم هایی که خیلی نگران این آقایان هستند که چرا رفتند زن و یا دوست دختر جوان گرفتند و این رفتار ممکن است که روی شوهرانشان اثر بد بگذارد شاید بهتر باشد که وقت، توجه و انرژی شان را در مورد زندگی و شوهرانشان استفاده کنند تا بتوانند زندگی سالم تری را تشکیل دهند و شوهرانشان را راضی نگهدارند تا در نتیجه اضطرابشان برای از دست دادن همسرانشان به دخترهای جوان کمتر شود؟!... و آقایانی هم که بی دلیل آب از لب و لوجه شان آویزان شده و از حسادت در حال حسرت خوردن هستند و مدام از خودشان و دیگر مردها می پرسند که «چرا من خوش شانس نیستم که مثل فلانی زن جوان گیرم بیاد؟!»، آیا بهتر نیست به جای وقت تلف کردن و آه کشیدن، توجه، عشق و علاقه بیشتری به همسر و زندگی خود نشان دهند و قدر و ارزش آنچه را که در زندگی به دست آورده اند بدانند؟!... ترو خدا دست از سر مردم بر داریم و اینقدر بیخودی وقتمان را برای مسائلی که بهمون ارتباط ندارد هدر ندهیم... ما کلاهمان را باید هوا بندازیم اگر بتوانیم اول به زندگی خودمان کاملاً رسیدگی و توجه کنیم!!...

ادامه مطلب حاجی آقا... از صفحه ۱۳

حاجی به کتاب اخلاق و گلستان سعدی معتقد بود و از تاریخ هم بی آن که اطلاعی داشته باشد، بیخود تعریف میکرد. دو سه بار لغت اشتباهی برای کیومرث معنی کرد و سبب شد که طفلک روز بعد در مدرسه کتک مفصلی نوش جان بکند و از این جهت دیگر اشتباهات خود را از پدرش نمیپرسید. حاجی شهرت داده بود کتاب اخلاقی در دست تالیف دارد، اما کسی را سراغ نداشت که این کار را مفت و مسلم برای او انجام بدهد. بعلاوه ادعای ادبی هم داشت و بزرگترین فیلسوف عالم به نظرش قوستاولوبون بود که زیاد اسمش را شنیده بود و ترجمه غلط کتابش را مجانا به او تقدیم کرده بودند. در انجمن های ادبی هم هر وقت می رفت، همیشه در صدر مجلس می نشست. جلوه هر کسی تواضع می کرد و غرغر غلیان می کشید و جای شیرین میخورد.

هر قطعه شعر که خوانده میکشد، آنقدر کف میزد که تا دو روز دستش درد میگرفت و برای این که عقیده بکری اظهار کرده باشد، همیشه در این انجمن

ها از شعر قآنی تعریف میکرد. گرچه دیوان او را ندیده بود، اما یکی دو شعر وقیح او را در جوانی شنیده بود. باضافه خیلی ها تعریف از انسجام شعر او میکردند. مجالس پرورش افکار و فرهنگستان هم مرتب به قدوم حاجی مفتخر میشد که عضویت رسمی آن جا را داشت و در همه جا اشتباهات مضحک میکرد. فقط سر حساب پول، موی را از ماست می کشید. هر چند حاجی همیشه از دست دنیا گله مند بود و خودش را به شغال مردگی میزد و ورد زبانش بود که: عهد و زمانه برگشته و دوره آخر زمانه! چون همسایه، خانه اش را به قیمتی که حاجی مشتری بوده، نفروخته، یا کوچه برای ائومبیل او تنگ است و یا ائومبیل سواری او سیستم سال آینده نیست، یا درخت نارنجش بار نداده، یا مردم بی تربیت شده اند؛ چون سر ختم شیخ عبدالغفور یک جوانک به او زل زل نگاه کرده و محلش نگذاشته و متوقع بود که همه مردم با این بدبختی های او همدردی بکنند!

ادامه مطلب درباره جشن تولد... از صفحه ۱۳۳

چندانی برایش قائل نیستیم اما نزد ایرانیان باستان زمین هم یکی از نعمت هایی است که باید نگهبانی شود، آلوده و ناپاک نشود، بارور و سبز و خرم و شاداب و زیبا بماند. زمین که نماد شکیبایی و پایداری است. زنده یاد استاد پورداوود سال ها پیش روز پنجم اسفند را که روز سپندامد است به نام روز پرستار پیشنهاد کرده بودند که پذیرفته شده بود. چون پرستار انسانی است که مانند زمین، صبور، و شکیباست. گل بیدمشک هم که در اسفند ماه می روید، مظهر روز پرستار است و اینها نیز خود نمونه هایی از قدرشناسی ایرانی است.

تا آنجا که برای نگاهبانی آنها ایزد نگهبان یا فرشته موکل می گماشتند و باورشان بود که قدر نعمت ها را باید بدانند و نگذارند آنچه هست و ارزشمند است، از دست برود، ضایع شود و یا به تدریج اعتبار و اهمیت خود را از دست بدهد.

برای مثال، آناهیتا (که یک واژه زیبای اصیل ایرانی است) ایزد یا فرشته نگاهبان آب است. آنا پیشوند نفی است و هیتا به معنی آلودگی است. بنابراین آناهیتا یعنی پاک، با تقوا، به دور از پلیدی، سپندارمذ فرشته یا ایزد نگهبان زمین است. زمینی که درست به آن نگاه نمی کنیم و ارزش

ادامه مطلب منطقه فضول آباد... از صفحه ۱۹

البته احتمال هست که در بعضی خانه ها واقعا تقسیم کاری باشد و بچه ها یاد گرفته باشند به کارهای خودشان در خانه برسند. اگر اینطور باشد عالیست. ماهم نهایتاً آرزویمان همین است که چنین شرایط مطلوب، عادلانه و دلنشین در خانه ها بوجود آید و فریاد

کسی از تحمل این همه کار بلند نشود. خصوصاً باید در خانه ها به زنان و مردان سالمند کمک فراوان شود که با تنی خسته و رنجور و غالباً بیمار مسئول همه کارهای خانه نباشند و کودکان هم تن پرور بی تجربه و ناتوان مفتخور بار نیابند. به امید آن روز

تاریخ به معنی جنگ ها و شرح زندگی چند نفر اندک شمار نیست که شاه شده یا سرداران بزرگی بوده اند. تاریخ باید درباره مردم یک کشور برای ما سخن بگوید که چگونه زندگی می کردند، چه کارهایی انجام می دادند و چگونه می اندیشیدند. تاریخ باید از رنج ها و شادی های آنان و از دشواری ها و مشکلاتشان برای ما سخن بگوید و بگوید که چگونه بر این دشواری ها چیره شدند. «جواهر لعل نهرو»

The Power of Positive Thinking

Positive thinking is a mental and emotional attitude that focuses on the bright side of life and expects positive results.

A positive person anticipates happiness, health and success, and believes he or she can overcome any obstacle and difficulty.

Positive thinking is not accepted by everyone. Some, consider it as nonsense, and scoff at people who follow it, but there is a growing number of people, who accept positive thinking as a fact, and believe in its effectiveness. It seems that this subject is gaining popularity, as evidenced by the many books, lectures and courses about it.

To use it in your life, you need more than just to be aware of its existence. You need to adopt the attitude of positive thinking in everything you do.

Positive Thinking Is a Way of Life
With a positive attitude we experience pleasant and happy feelings. This brings brightness to the eyes, more energy, and happiness. Our whole being broadcasts good will, happiness and success. Even our health is affected in a beneficial way. We walk tall, our voice is more powerful, and our body language shows the way we feel.

Positive and negative thinking are contagious. We affect, and are affected by the people we meet, in one way or another. This happens instinctively and on a subconscious level, through words, thoughts and feelings, and through body language.

Is it any wonder that we want to be around positive people, and prefer to avoid negative ones?

People are more disposed to help us, if we are positive, and they dislike and avoid anyone broadcasting negativity. Negative thoughts, words and attitude, create negative and unhappy feelings, moods and behavior. When the mind is negative, poisons are released into the blood, which cause more unhappiness and negativity. This is the way to failure, frustration

and disappointment.

In order to turn the mind toward the positive, some inner work is required, since attitude and thoughts do not change overnight.

The power of your thoughts is a mighty power that is always shaping your life. This shaping is usually done subconsciously, but it is possible to make the process a conscious one. Even if the idea seems strange, give it a try. You have nothing to lose, but only to gain.

Ignore what other people say or think about you, if they discover that you are changing the way you think. Use your imagination to visualize only favorable and beneficial situations. Use positive words in your inner dialogues, or when talking with others. Smile a little more, as this helps to think positively.

Once a negative thought enters your mind, you have to be aware of it, and endeavor to replace it with a constructive one. If the negative thought returns, replace it again with a positive one. It is as if there are two pictures in front of you, and you have to choose to look at one of them, and disregard the other. Persistence will eventually teach your mind to think positively, and to ignore negative thoughts.

In case you experience inner resistance and difficulties when replacing negative thoughts with positive ones, do not give up, but keep looking only at the beneficial, good and happy thoughts in your mind. It doesn't matter what your circumstances are at the present moment. Think positively, expect only favorable results and situations, and circumstances will change accordingly. If you persevere, you will transform the way your mind thinks. It might take some time for the changes to take place, but eventually they will.

Another useful technique is the repetition of affirmations. This technique is similar to creative visualization, and can be used together with it.



In life we are experiencing life the way we are experiencing, not because how life is but because that is how we are. Our experience of life is determined by us not by what is happening around us. The outside situations in the world, nation, family, work, street, and many other things around us have certain amount of impact on our physical life; but it does not determine the nature of our experience. The nature of our experience simply depends on how we are. The experience of life is simply determined by us alone. Pain and pleasure, joy and misery, agony and ecstasy are all coming from within us. The choice is clear, which one do you want? Through your own ability you are able to choose what should happen within you right now. You are the only person who is determining this. You just have to bring your awareness to where you realize, that it is you causing your experience of life. We are reluctant to believe that our own actions and attitudes have been the cause of our pain. Eventually we can not ignore this conflict. Finally in desperation we realize that we must change. The real source of fear lies in our minds, adding more thoughts and concepts only supports the pat-

tern of fear. Fear is nothing but a misapplied energy, a mental projection, an idea.

Fear is only an association, fear does not exist until a feeling is labeled and objectified as such. When we can let go of our concepts and expectations, there is nothing to be afraid of.

The time will come when we will be separated from our bodies, when we will find ourselves alone in our consciousness.

We should look and see then clearly, the suffering that we are feeling; is it from outside or are we producing it through self help. Most people are suffering just about anything because they don't know how to manage their body, their mind, their emotions and their energy simply from not paying attention to what they really are. So first step, start by you and do a self discovery. The more you know about yourself the better you will live. This should not be something that you seek at the end of your life. This should be the very first step of your life.

At the end, our lives will seem like a one night's dream, a very long dream with all kinds of experiences but still a one night's dream. Yet everyone's dream will have a different story to tell. What will be yours?

Connect With Consumers & support The Oldest Persian Publication in Northern California

Pezhvak of Persia

(408) 221-8624





Caroline Nasserri
Accident Lawyer

Injured in a ski accident? You might wonder if you can pursue financial compensation for medical expenses and other damages. The answer to this question is maybe. If you can demonstrate that the ski resort is liable for your accident, you may have a valid claim. Below, you will find three factors that

Ski Accidents Can I Sue the Ski Resort?

can determine whether or not you have a viable personal injury claim after a ski accident. **Your Actions:** Like any personal injury lawsuit, a ski accident claim depends on liability. If your actions were solely responsible for the incident, you don't have the elements of a successful lawsuit. **Liability Waiver:** Did you sign a liability waiver? Sometimes, these waivers remove your right to sue the ski resort. In some cases, resorts will only offer season passes to skiers who sign liability waivers.

Premises Liability: The ski resort is obligated (within reason) to protect visitors from foreseeable accidents. If the resort did not maintain equipment, slopes, lifts, etc., it may be held liable for ensuing accidents and injuries. Every accident is different. Depending on the unique circumstances surrounding your accident, you may be able to seek financial compensation from a negligent ski resort. Click here to learn more about personal injury law and to find the answers to more common questions.

Ski Resort Safety

Skiing is a popular sport, but like any outdoor activity, it comes with inherent risks. To avoid accidents and injuries, skiers should establish safety protocols and stick to them. For example, *it is better to ski with a friend than to ski alone*. Find a ski buddy and stay together. If an accident happens, your partner can seek help. **Only use ski equipment for its intended uses.** Be serious; don't swing your poles without reason or goof around on the ski lift. If you misuse ski equipment or fail to employ safe skiing habits, you will assume the risk of getting hurt. In other words, any accident will be your fault.

20 fascinating facts that make you think twice

The world is a fascinating place, and it's full of weird and interesting facts that you might have never realized were true.

- ◆Cleopatra lived closer in time to the Moon landing than to the construction of the Great Pyramid of Giza.
- ◆A mantis shrimp can swing its claw so fast it boils the water around it and creates a flash of light.
- ◆The Spanish national anthem has no words.
- ◆Honey does not spoil. You could feasibly eat 3000 year old honey.
- ◆Dead people can get goose bumps.
- ◆A small percentage of the static you see on "dead" tv stations is left over radiation from the Big Bang. You're seeing residual effects of the Universe's creation.
- ◆The state sport of Maryland is jousting.
- ◆When we breathe through our nose, we always inhale more air from one nostril than with the other one, and this changes every 15 minutes.
- ◆If you were to remove all of the empty space from the atoms that make up every human on earth,

the entire world population could fit into an apple.

- ◆The woolly mammoth was still around when the pyramids were being built.
- ◆There are more possible iterations of a game of chess than there are atoms in the known universe.
- ◆If you somehow found a way to extract all of the gold from the bubbling core of our lovely little planet, you would be able to cover all of the land in a layer of gold up to your knees.
- ◆It would take 1,200,000 mosquitoes, each sucking once, to completely drain the average human of blood.
- ◆Written language was invented independently by the Egyptians, Sumerians, Chinese, and Mayans.
- ◆To know when to mate, a male giraffe will continuously headbutt the female in the bladder until she urinates. The male then tastes the

pee and that helps it determine whether the female is ovulating.

- ◆It can take a photon 40,000 years to travel from the core of the sun to the surface, but only 8 minutes to travel the rest of the way to earth.
- ◆Water bears, or Tardigrades, are typically 0.5 mm in length and can survive virtually anything. Even the vacuum of space.
- ◆Basically anything that melts can be made into glass. You just have to cool off a molten material before its molecules have time to realign into what they were before being melted.
- ◆The critically endangered Kakapo bird has a strong, pleasant, musty odour which allows predators to easily locate it. Hence, it is critically endangered.
- ◆In 1903 the Wright Brothers flew for the first time. 66 years later, man landed on the Moon in 1969.



May every day of the new year glow with good cheer & happiness for you & your family. Happy New Year.

Ophelia Parvizad - Pezhvak Monthly

Close Your Eyes...

Fall In Love...

Stay There...

Rumi





**WHY DO YOU
NEED A WEBSITE?**

**WHY NOT?
YOUR COMPETITION
HAS ONE!**



We build beautiful websites!

Business Websites, Landing Pages and eCommerce

408-913-6060 | www.conuremedia.com

Eli.G foto

Weddings | Maternity and Newborn

eligfoto.com | 408-913-6070

WE SOLVE YOUR CREDIT PUZZLE

The Credit Repair Specialist

www.enrichfn.com



گردیت خوب سرمایه شماست



با مدیریت
آرین اقبالی

California's #1
Credit Repair Company

معتبرترین و بزرگترین نام در عرصه ترمیم، تصحیح و بهبود گردیت آرین اقبالی



800 790 4240



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

❖ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

❖ صدمات شدید بر اثر تصادفات

❖ مرگ بر اثر تصادفات

❖ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408) 298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408) 278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112